گفتار معصومین



۱

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار معصومین علیهم السلام

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گفتار معصومین علیهم‌السلام جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ –

عنوان و نام پدیدآور : گفتار معصومین علیهم‌السلام: درس اخلاق آیةالله‌العظمی مکارم‌شیرازی (دام‌ظله)/ تدوین محمد عبدالله‌زاده.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۲۰۷ ص.

شابک : ۱۷۰۰۰ ریال (چاپ اول) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۰-۶ :

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Mohammad Abdollah zadeh. The word of jnfallibles: Islamic ethical lessons.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۷.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. (۲۰۵) – ۲۰۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : درس اخلاق آیةالله‌العظمی مکارم‌شیرازی (دام‌ظله).

موضوع : احادیث اخلاقی

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : چهارده معصوم -- احادیث

شناسه افزوده : عبدالله‌زاده، محمد، ۱۳۴۷ –، گردآورنده

رده بندی کنگره : BP۲۴۸ /م۷گ۷ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۱۵۲۵۶

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

مقدّمه:

بسم اللّٰه الرحمّن الرّحيم

مسائـل اخلاـقی در هر زمـان از اهمیّت فوق العـادهای برخوردار است، و در زمـان ما اهمیّت ویژهای پیـدا کرده دارد، چرا که عوامل فساد و انحراف در این عصر بیشتر از هر زمان نمایان شده است.

با پیشرفت علوم و صنایع، ابزار فساد در دسترس همگان قرار گرفته، و شیوههای دسترسی به مسایل غیراخلاقی گسترش پیدا کرده است. لذا بحث درباره مسایل اخلاقی ضروری‌تر به نظر می‌رسد، و بر عالمان آگاه و دلسوز است که برای گسترش اخلاق دست به دست هم دهند و جامعه را با اخلاق زنده بدارند زیرا زندگی بدون اخلاق، پوچ و بی‌معناست.

اقوام روزگار به اخلاق زندهاندقومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

خوشبختانه در سالهای اخیر مباحث اخلاقی در حوزه زیاد شـده است و اساتیـد حوزه مقداری از وقت خود را به این مهم اختصاص دادهانـد. از جمله این اساتید حضرت آیهٔ اللّٰه العظمی مکارم شیرازی- مدّظلّه العالی- می‌باشد که روزهای چهارشنبه قبل از شروع درس خارج فقه، حـدیث کوتاهی را با بیان ساده و جذّاب شرح می‌دهند و بنده چون توفیق حضور در این جلسات را داشتم برخود لازم دیـدم این احـادیث را جمع آوری کنم تا همه از کلمات نورانی ائمّه علیهم السلام بهرهمنـد شونـد و إن‌شاءاللّٰه از مصادیق این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گیریم که می‌فرماید: «

مَنْ حَفِظَ عَلی أُمَّتی أَرْبَعینَ حَدیثاً یَنْتَفِعُونَ بِها بَعَثَهُ اللّٰهُ یَوْمَ القیامهِٔ فَقیهاً

ص: ۸

عالِماً

؛ هرکه برای نفع امّت من چهل حدیث را در حافظه خود داشته باشد، خداوند او را روز قیامت فقیهی دانشمند برانگیزد».(۱)

نکته قابل ذکر این است که دسته بندی اوّلیه احادیث از معظّم‌له می‌باشد و شرح و بسط اضافی از بنده است و سعی شده است که توضیحات بیشتر از تألیفات حضرت استاد مانند تفسیر نمونه و اخلاق در قرآن باشد.

در پایان از بذل عنایت حضرت استاد صمیمانه تشکّر و قدردانی نموده و توفیقات حضرتش را در تمام مراحل زندگی از خداوند متعال خواستارم.

سیّد محمّد عبداللَّه زاده

۲۰/ ۶/ ۱۳۸۴

۱- خصال، ج ۲، باب الاربعین، حدیثهای ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹.

ص: ۹

۱: تقوا (۱)

اشاره

قـال رسولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله: «خَصْـلَةٌ مَنْ لَزِمَهـا أطـاعَتْهُ الـدُّنْیا وَالآخِرَةُ، وَرَبِحَ الْفَوْزَ فی الْجَنَّةِ قیلَ: وَما هیَ یا رَسُولَ اللَّهِ؟ قالَ: التَّقْوی مَنْ أرادَ أنْ یَکونَ اعزَّ النّاسِ فَلْیَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ تَلا: «مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ ...»».(۱)

رسول اکرم صـلی الله علیه و آله می‌فرماید: «صفتی هست که اگر در کسی باشد، دنیا و آخرت مطیع او می‌شوند و از بهشت بهره‌مند می‌شود. عرض کردند این خصلت چیست؟

فرمود: تقوا؛ کسی که بخواهد نزد مردم عزّت داشته باشد تقوای الهی پیشه کند،» سپس این آیه را تلاوت فرمود:

« «وَمَـنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَـلْ لَّهُ مَخْرَجـاً* وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَـایَحْتَسِبُ»؛ هر کس تقـوای الهی پیشه کنـد، خداونـد راه نجـاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد».(۲)

تقوا در قرآن به شکل‌های مختلفی بیان شده است:

الف) زاد و توشه

قرآن می‌فرماید: « «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَی ؛ و زاد و توشه تهیّه کنید

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۹، ح ۷.

۲- طلاق، آیه ۲ و ۳.

ص: ۱۰

که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است».(۱)

زاد و توشه چیزی است که انسان را از مرگ و هلاکت نجات می‌دهد. سفرهای سابق غیر از سفرهای امروزی بود؛ امروز بدون زاد و توشه می‌شود سفر کرد چون در راه وسایل مورد نیاز هست؛ امّا در گذشته چنین نبود.

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید: «

اهْلُ الدُّنیا کَرَکْبٍ یُسارُ بِهِمْ وَهُم نِیامٌ

؛ اهل دنیا همچون سوارانی هستند که آنها را می‌برند در حالی که در خوابند».(۲)

اگرچه خیال می‌کنند که ایستاده‌اند ولی مسافر دنیا به آخرت هستند، بنابراین زاد و توشه لازم است و بهترین زاد و توشه آنها تقواست.

ب) لباس

قرآن می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَی ذَلِکَ خَیْرٌ».(۳)

این تشبیه بسیار رسا و گویاست، زیرا همان‌طور که لباس بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، و محافظی است در برابر بسیاری از خطرها، و عیوب جسمانی را پوشانده و زینتی برای انسان است، روح تقوا و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشاندن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری انحرافات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، و بر شخصیّت او می‌افزاید.

منظور از لباس تقوا چیست؟ بعضی آن را به معنای «عمل صالح» و بعضی «حیا» و بعضی به معنای «لباس عبادت» گرفته‌اند، تمام این معانی را می‌توان از آیه استفاده کرد.(۴)

در ادامه حدیث مورد بحث می‌فرماید: اگر می‌خواهید عزیزترین مردم باشید، سراغ تقوا بروید. در اینجا فقط عزّت آخرت مراد نیست بلکه عزّت دنیا هم هست،

۱- بقره، آیه ۱۹۷.

۲- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۶۴.

۳- اعراف، آیه ۲۶.

۴- تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۳۲.

ص: ۱۱

چرا که انسان خائن، دروغگو و ظالم، منفور است، ولی انسان با تقوا عزیز است، حتّی آدم بی تقوا هم از انسان باتقوا خوشش می آید.

ج) کلید بهشت

قرآن می‌فرماید: ما بهشت را مخصوص باتقوایان قرار دادیم:

«تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ کَانَ تَقِیّاً».(۱)

خداوند در آیات قبل نعمتهای مادّی و معنوی بهشت را برشمرده و می‌فرماید:

کلید درِ بهشت با تمام آن نعمتها که گذشت چیزی جز تقوا نیست.

در این آیه به کلمه «ارث» بر می‌خوریم که معمولاـ به اموالی گفته می‌شود که بعد از مرگ از کسی به دیگری انتقال می‌یابد، در حالی که بهشت مال کسی نبوده وظاهراً انتقالی در کار نیست.

به دو شیوه می‌توان این مسأله را توضیح و تفسیر کرد:

۱. «ارث» از نظر لغت به معنای تملیک هم آمده است و منحصر به انتقال مالی از میّت به بازماندگانش نمی‌باشد.

۲. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «

مَا مِنْ أحَدٍ إلّاوَلَهُ مَنْزِلٌ فِی الجَنَّهِ وَمَنْزِلٌ فِی النّارِ، فَأمّا الکافِرُ فَیَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلَهُ مِنَ النّارِ، وَالْمُؤْمِنُ یَرِثُ الْکافِرَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّهِ

؛ هر کس منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی دردوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می‌برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را».(۲)

راه تحصیل تقوا قبل از هر چیز، معرفهٔ اللّه و سپس ایمان به معاد است. بسیاری از بی تقوایی‌ها به خاطر این است که خدا را خوب نشناخته‌ایم؛ کسی که معتقد باشد خدا روزی می‌دهد، چرا دزدی کند؛ کسی که معتقد باشد عزّت و ذلّت به دست خداست، چرا از کس دیگری عزّت بخواهد؟!

۱- مریم، آیه ۶۳.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۱.

ص: ۱۲

ص: ۱۳

۲: تقوا (۲)

اشاره

قال علیٌّ علیه السلام: «لا یَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوی وَ کَیْفَ یَقِلُّ ما یُتَقَبَّلُ؟».(۱)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «عملی که همراه با تقوا باشد کم نمی‌شود (هرچند به نظر ناچیز آید)؛ چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول درگاه خداست؟».

با تقوا کسی است که به واجبات اهمیّت بدهد و از محرّمات دوری کند، و تمام اعضای او کلید داشته باشد؛ امّا نزد خواص، او کسی است که بتواند همه کردارش را به دیگران عرضه کند.

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که با ارزش و پرافتخار باشد، و به همین دلیل با تمام وجود برای کسب ارزشها تلاش می‌کند، ولی معیار ارزش نزد فرهنگ‌های مختلف کاملًا متفاوت است و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می‌گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می‌دانند، به همین جهت برای تجلیل مقام قبیله و طایفه خود تلاش زیادی می‌کنند، تا خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ جلوه دهند.

گروه دیگری مال و ثروت، کاخ و قصر، خدم و حشم و مانند این امور را نشانه

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۹۵.

ص: ۱۴

ارزش می‌داننـد و برای به دست آوردنش تلاش می کننـد، در حـالی که عـده دیگری مقامـات اجتمـاعی و سیاسـی را معیـار ارزش می دانند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارد و به برداشت شخصی خود دل می‌بندد و آن را ارزش می‌شمرد.

امّا از آنجا که این موارد ذکر شده برای ارزش متزلزل، مادّی و زودگذر است، یک آیین آسـمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند؛ لذا خط بطلان روی همه آنها می کشد و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او به خصوص تقوا و پرهیزکاری و تعهّد و پاکی او می‌شـمرد و حتّی برای موضوعات مهمّی، همچون علم و دانش، اگر در مسـیر ایمان و تقوا و ارزشـهای اخلاقی قرار نگیرد، اهمیّت قائل نیست. ملاک کرامت و ارزشمندی در پیشگاه خدا، تقواست که هیچ بدیل و جانشینی ندارد.

در آیات فراوانی از قرآن کریم، به صورت مختلف لفظ تقوا و یا مشـتقّات آن وارد شـده است. یکی از بزرگ‌ترین ارزشـها در نظام ارزشی اسلام، بلکه محور همه ارزش‌ها تقواست.

تقوا اطلاقـات متعـدّد و معـانی مختلفی دارد؛ در بعضـی از موارد به معنـای اجتنـاب از گناهـان و در موارد دیگر، رعایت همه احکام شرعی، اعمّ از واجبات و محرّمات است.

اگر روحیّه تقوا و خداترسـی در نهاد آدمی وجود نداشته باشد و مواظب نباشد که احکام الهی یعنی انجام واجبات و ترک محرّمات را رعایت کند، انسان بی‌بند وبار، بی‌مبالات، بی‌تفاوت و سر در گم بوده و راه به جایی نمی‌برد.

بنابراین اوّلین شـرط در مسـیر تکامل آن است که آدمی، برای اعمال و رفتار خود معیار و ضابطه‌ای در اختیار داشـته باشد و هواهای نفسانی خود را تحت کنترل بگیرد در غیر این صورت هرگز به سعادت دست پیدا نخواهد کرد.

خداوند اهمیّت تقوا را در آیات متّعددی بیان کرده که به چند آیه اشاره می کنیم:

ص: ۱۵

« «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِّنْ ذَکَرٍ وَأُنْثَی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ»؛ ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست بلکه) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، به درستی که خداوند دانا و آگاه است».(۱)

در این آیه خداوند معیار واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای دروغین مشخص می‌سازد. با توجّه به شأن نزولی که برای این آیه ذکر شده، می‌توان به عمق این ارزش انسانی پی برد. بعد از فتح مکّه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد بلال بر پشت بام کعبه اذان بگوید، عتّاب بن اسَید که از آزاد شدگان بود گفت: خدا را شکر می‌کنم که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید! و حارِث بن هِشام نیز گفت: آیا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله غیر از این کلاغ سیاه کسی را پیدا نکرد؟ اینجا بود که آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد.(۲)

و در آیه دیگر می‌فرماید: « «یَا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاساً یُوَارِی سَوْآتِکُمْ وَرِیشاً وَلِبَاسُ التَّقْوَی ذَلِکَ خَیْرٌ ذَلِکَ مِنْ آیَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ»؛ ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شماست، امّا لباس پرهیزکاری بهتر است اینها (همه) از آیات خداست تا متذکّر (نعمتهای او) شوند».(۳)

چند نکته:

۱. تقوا کلید کرامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال فتح مکّه همراه فضل بن عبّاس و اسامهٔ بن زید داخل خانه خدا شد و سپس بیرون آمد و دستگیره در را گرفت و فرمود: ستایش خداوندی که بنده‌اش را تصدیق کرد و وعده‌اش را به انجام رسانید و به تنهایی بر

۱- حجرات، آیه ۱۳.

۲- تفسیر روح‌البیان، ج ۹، ص ۹۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۰.

۳- اعراف، آیه ۲۶.

ص: ۱۶

همـه احزاب چیره گشت، خداونـد غرور عرب وبالیـدن آنـان به پـدرانشان را از بین برد. همه شـما از آدم هستیـد و آدم از خـاک و ارجمندترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست.(۱)

شیخ مفید می گوید: شـنیدم که روزی سـلمان فارسـی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و مردم او را به سبب حقّی که داشت و به احترام موی سپیـدش و منزلت خاصّی که نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله و خانـدان او داشت بالای مجلس نشاندنـد. عمر وارد شد و چشـمش به سـلمان افتاد و گفت: این مرد عجم کیست که در میان عربها صدرنشین شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله روی منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «

انَّ النّاسَ مِن عَهدِ آدَمَ الی یَومِنا هذا مِثْلُ أسنانِ المُشْطِ، لا فَضْلَ لِلعَرَبیِّ عَلَی العَجَمّیِ ولا للأحْمَرِ عَلَی الأسوَدِ الّا بِالتَّقوی

؛ مردم از روزگار آدم تا به امروز همچون دندانه‌های شانه هستند. عرب را بر عجم و سرخ را بر سیاه برتری نیست، مگر به تقوا».(۲)

۲. تقوا معیار پذیرش اعمال

خداوند در آیه ۲۷ سوره مائده داستان فرزندان حضرت آدم علیه السلام- هابیل و قابیل- را ذکر می کند، که هر کدام برای تقرّب به خداونـد نـذری را آورده بودند و از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. آن که نذرش قبول نشد گفت: تو را خواهم کشت! برادر دیگر گفت: « «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ»؛ خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد».

مفضّل بن عمر می گویـد: خدمت امام صادق علیه السـلام بودم موضوع اعمال مطرح شد گفتم: عملم اندک و ضـعیف است. فرمود: خاموش باش و از خدا آمرزش بخواه.

سپس فرمود: عمل اندک با تقوا بهتر از عمل بسیار بدون تقواست. پرسیدم:

چگونه؟ فرمود: آری همانا مردی که به دیگران غذا می‌دهد، با همسایگان مدارا

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۷؛ میزان الحکمه مادّه« تقوا».

۲- میزان الحکمه، مادّه« تقوا».

ص: ۱۷

می کنـد، و در خـانه‌اش به روی دیگران بـاز است، ولی اگر موقعیت حرام برایش پیش بیایـد و او آن را انجـام دهـد، این عمـل زیاد بدون تقواست، امّا مرد دیگری که هیچ یک از این اعمال را انجام نداده ولی اگر در برابر کار حرامی قرار گیرد آن را مرتکب نشود (این همان عمل کم با تقواست که ارزش دارد).

آثار تقوا:

از آثار تقوا به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. تقوا سبب از بین رفتن سرخوردگی‌های روحی و اجتماعی و حلّ مشکلات اقتصادی می‌شود.

« «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجاً* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ»؛ و هرکس تقـوای الهی پیشه کنـد خداونـد راه نجـاتی برای او فراهم می کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد».(۱)

این آیه از امیـد بخش‌ترین آیـات قرآن است که پرده‌هـای یأس و ناامیـدی را می‌درد و به افراد باتقوا وعـده نجات و حلّ مشـکلات می‌دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

مَا تَرَکَ أَحَدٌ مِنْکُمْ لِلَّهِ شَيئاً إلّاآتَاهُ اللَّهُ مِمّا هُوَ خَيرٌ لَهُ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ، وَلا تَهاوَنَ بِهِ وَأَخَذَهُ مِنْ حَيْثُ لايَعْلَمُ إلّاآتَاهُ اللَّهُ مِمّا هُوَ أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِب

؛ هیچ یک از شـما به خاطر خدا چیزی را رها نکند، مگر این که خداوند بهتر از آن را از جایی که گمانش را هم نمی‌برد، نصـیبش فرمایـد و هیـچ یـک از شـما به خداونـد بی اعتنایی نکنـد و ندانسـته چیزی را نگیرد، مگر اینکه خداونـد بـدتر از آن را از جایی که فکرش را هم نمی کند بهره او گرداند».(۲)

۲. تقوا برکات آسمان را نازل می کند:

« «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا

۱- طلاق، آیه ۲ و ۳.

۲- کنزالعمال، ج ۳، ص ۶۹۸، ح ۸۴۹۹؛ میزان الحکمه، مادّه« تقوا».

ص: ۱۸

فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ و اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».(۱)

منظور از برکات زمین و آسمان چیست؟ بعضی آن را به نزول باران و روییدن گیاهان تفسیر کرده‌اند، و بعضی به اجابت دعا و حلّ مشکلات زندگی، ولی این احتمال هم وجود دارد که منظور از برکات آسمانی، برکات معنوی و منظور از برکات زمینی، برکات مادّی بوده باشد. امّا با توجّه به آیات گذشته تفسیر اوّل از همه مناسب‌تر است.

برکات جمع برکت و در اصل به معنای ثبات و استقرار چیزی است- در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی، نابود و بی اثر می‌شوند- و به هر نعمتی که پایدار بماند اطلاق می‌گردد.

ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که آنچه در اختیار انسان قرار گرفته در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود.

ویژگیهای اهل تقوا:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «

وَاعْلَمْ يا جابِرُ أنّ أهْلَ التَّقْوى هُمُ الأغْنِياءُ، أغْناهُمُ الْقَلِيلُ مِنَ الدُّنيا، فَمَؤونَتُهُم يَسيرَةٌ، إنْ نَسِيتَ الْخَيْرَ ذَكَّروكَ، وَإنْ عَمِلْتَ بِهِ أعانوكَ، أخَّروا شَهَواتِهِمْ وَلَذّاتِهِمْ خَلْفَهُم، وَقَدَّمُوا طاعَةَ رَبِّهِمْ أمَامَهُمْ

؛ به‌راستی بی‌نیازان واقعی همان پرهیزکارانند.

اندکی مال از دنیا آنان را بی نیاز کرده و کم خرج و قانع هستند. اگر خیر و خوبی را فراموش کنی، به یادت می‌آورند و اگر به آن عمل کنی کمکت می‌کنند. لذّتها و شهوتهای خود را پشت سر انداخته و طاعت پروردگارشان را پیش روی نهاده‌اند».(۲)

اهل تقوا، راستگو، امانت‌دار و در زندگی بردبارند، حضرت فرمود: «

لِلمتّقی ثَلاثُ

۱- اعراف، آیه ۹۶.

۲- تحف العقول، ص ۲۸۷.

ص: ۱۹

عَلاماتٍ: اخلاصُ الْعَمَلِ، وَقِصَرُ الأمَلِ، وَاغتِنامُ المَهْلِ

؛ پرهیزکار سه ویژگی دارد:

اخلاص در عمل، کوتاهی آرزو و بهره گرفتن از فرصت‌ها».(۱)

جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: در بصره در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، پس از پیکار با جنگ افروزان (طلحه و زبیر و عایشه)، به ما سرکشی کرد و پرسید: درباره چه صحبت می‌کردید؟ گفتم: در مذمّت دنیا. فرمود: چرا دنیا را نکوهش می‌کنید؟

بعد حضرت مقداری از دنیا فرمود: «

الدُّنیا مَنْزِلُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها، وَ مَسْکَنُ عافِیَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنها، وَدارُ غِنیً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها، فیها مَسْجِدُ أنْبیاءِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْیِهِ، و مُصَلّی مَلائِکَتِه، وَ مَسْکَنُ أَحِبّائِهِ، و مَتْجَرُ أَوْلیائِهِ، اکتَسَبوا فیها الرَّحْمَةَ و رَبِحوامِنْها الجَنَّةَ، فَمَنْ ذا یَذُمُّ الدُّنیا یا جابرُ

؛ دنیا برای آنها که درست باشند منزل راستین است، و برای آنها که درست درکش کنند جای عافیت و سلامت، و برای آنان که از آن توشه گیرند خانه توانگری، سجده گاه پیامبران، فرودگاه وحی الهی، نمازخانه فرشتگان، مسکن دوستان خدا و بازار تجارت اولیای اوست که در این بازار، رحمت بدست آوردند و سود بهشت را بردند. جابر! چه کسی دنیا را مذمّت می‌کند؟»(۲) سپس امام علیه السلام ادامه داد و به جابر فرمود: اینک همراه من بیا. جابر می‌گوید: همراه آن حضرت تا گورستان رفتم، آنجا بانگ بر آورد: «

یا اهْلَ التُّرْبَةِ وَ یا اهْلَ الْغُرْبَةِ أمّا المَنازِلُ فَقَدْ سُکِنَتْ، وَ أمّا المَواریثُ فَقَدْ قُسِمَت وَامَّا الأزْواجُ فَقَدْ نُکِحْنَ. هذا خَبَرُ ما عِنْدنا، فَما خَبَرُما عِنْدَکُمْ؟ ... لَوْ اُذِنَ لِلْقَومِ فی الکلامِ، لَقالوا: انّا وَجَدنا خَیْرَالزّادِ التَّقْوَی

؛ ای خاک نشینان، ای دورافتادگان، بعد از شما خانه‌هایتان را اشغال نموده و اموالتان را قسمت کردند و زنهایتان را به شوهر زنی گرفتند. این خبری است که ما داریم، شما چه خبر دارید؟

آنگاه اندکی سکوت کرد و سر برداشته و فرمود: قسم به آنکه آسمان را برافراشته و زمین را گسترده اگر اینان اجازه سخن گفتن داشتند، می‌گفتند: ما دریافتیم که بهترین توشه، تقواست».(۳)

۱- میزان الحکمه، مادّه« تقوا».

۲- بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۰۰.

۳- همان مدرک، ص ۱۰۱.

ص: ۲۰

ص: ۲۱

۳: مشکل‌گشایی

قال رسولُ اللَّه صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَبیداً مِنْ خَلْقِهِ لِحَوائِجِ النّاسِ یَرْغَبُونَ فی الْمَعروفِ وَ یَعُدّونَ الجُودَ مَجْداً، وَاللَّهُ یُحِبُّ مَکارِمَ الأخلاقِ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایـد: «خداوند بندگانی دارد که به آنها گره‌گشایی مشکل مردم را مأموریّت داده است، اینها دارای دو صفت هستند: یکی اینکه علاقه به کار نیک دارند و دیگر اینکه جود و بخشش را دارای ارزش انسانی می‌دانند و خداوند ارزشهای اخلاقی را دوست دارد».

اسلام به حلّ مشکلات مردم اهمیّت زیادی داده و اعمال نیک را منحصر به خواندن نماز شب و تلاوت قرآن نمی‌داند، بلکه گره‌گشایی از کار خلق و سعی در برآوردن خواسته‌های مؤمنین را از بزرگ‌ترین حسنات می‌شمارد.

در زمان امام موسی کاظم علیه السلام یکی از شیعیان آن حضرت در «ری» اموال و بدهی‌های فراوانی به یکی از رؤسای حکومت ری داشت که توانایی پرداخت آن را نداشت. به فکرش رسید که به محضر امام برسد و از آن بزرگوار کمک بخواهد، به مدینه رفت و به حضور امام رسید و گرفتاری خود را برای امام بازگو نمود، امام در حلّ مشکل او توصیه‌ای به این عبارت به حاکم ری نوشت:

۱- تحف العقول، حکمت ۱۳۳.

ص: ۲۲

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم اعْلَمْ انَّ لِلَّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلّاً لا یَسْکُنُهُ الّا مَنْ اسْدی الی اخیهِ مَعْروفاً اوْ نَفَّسَ عَنْهُ کُرْبَهً، اوْادْخَلَ عَلی قَلْبِهِ سُروراً وَهذا اخوکَ والسلام

؛ آگاه باش، زیر عرش الهی سایه‌ای وجود دارد که فقط سه طایفه در آن سکونت دارند، کسی که در حق برادر ایمانی خود خیر و نیکی انجام دهد، یا گرهی از مشکلات او بگشاید، یا سرور و شادی به قلب او وارد سازد؛ حامل نامه هم برادر توست، سلام و رحمت الهی بر شما باد».

آن شخص نامه را گرفت و پس از انجام فریضه حج، به وطن برگشت، شبانه به سراغ فرماندار رفت و جریان را به اطّلاع او رساند. فرماندار با خوشحالی دست در گردن او انداخت و بوسه بر سر و چشم او زد، با اشتیاق نامه امام را گرفت و روی چشم خود گذاشت و به احترام آن بلند شد و تمام اموال خود را میان خود و او تقسیم نمود و قیمت اموال غیر منقول را نیز پرداخت و مرتب می‌گفت: برادرم آیا تو را خوشحال ساختم؟ و مرد گرفتار می‌گفت: بلی به خدا خیلی بیش از حد مسرورم ساختی، سپس پرونده حساب او را در آورد و روی حساب او قلم گرفت و او را با خوشحالی مرخص نمود.

مرد گرفتار عازم بیت الله الحرام گردید تا او را دعا کند و امام را در جریان کار خود قرار دهد. وقتی امام علیه السلام از اوضاع آگاه شد بسیار خوشحال گردید. آن مرد پرسید: آیا این واقعه شما را خوشحال نمود؟ فرمود: به خدا قسم من و امیرالمؤمنین و جدّم رسول اللَّه را شاد ساخت و خدا را نیز خشنود نمود.(۱)

در این حدیث خوشحال کردن ائمّه و خداوند در سایه خدمت به بندگان خداست که هرکس باید به اندازه نفوذ و توان خود حلال مشکلات مردم باشد.

در حدیثی آمده که دو تن از اصحاب اختلاف داشتند، یکی از اصحاب بزرگ به نام مفضّل چهارصد درهم داد و مشکل مالی آن دو را حل کرد و بعد گفت: این پول از امام صادق علیه السلام بود.

معلوم می‌شود امام علیه السلام مأمور داشت و به او پول می‌داد تامشکل مردم را حل کند.

۱- حیاهًالامام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۱۶۱.

ص: ۲۳

۴: ارزش و ضدّ ارزش

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «کَیْفَ بِکُمْ إذا فسق نساءُکُمْ وَفَسَقَ شُبّانُکُمْ، وَلَمْ تَأْمُروا بِالمَعْروفِ وَ لَمْ تَنْهَوا عَنِ الْمُنْکَرِ؟ قیل له: وَ یَکُونُ ذلِکَ یا رَسولَ اللَّهِ؟ قال: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِکَ، وَ کَیْفَ بِکُمْ إذا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْکَرِ وَ نَهَیْتُمْ عَنِ الْمَعْروفِ؟ قِیلَ: یا رَسولَ اللَّهِ وَ یَکونُ ذلِکَ؟ قال: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِکَ، وَ کَیْفَ بِکُمْ إذا رأَیْتُمُ الَمعروفَ مُنْکَراً وَ الْمُنْکَرَ مَعْروفاً».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «چگونه خواهد بود آن زمانی که زنان و جوانهای شما فاسد شوند در حالی که شما امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید؟ اصحاب عرض کردند: یا رسول اللَّه آیا چنین زمانی پیش می‌آید؟ فرمود: آری بدتر از آن هم می‌شود تا جایی که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنید. عرض کردند: یا رسول اللَّه آیا کار ما به اینجا می‌رسد؟ فرمود: آری و بدتر از آن می‌شود که حسّ تشخیص شما وارونه می‌شود؛ معروف در نظر شما منکر و منکر در نظر شما معروف می‌شود».

در این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه مرحله از مسیر انحرافی را بیان می‌فرماید:

مرحله اوّل: انسان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را فراموش می‌کند.

مرحله دوم: وارونه دستور می‌دهد، به منکر امر و از معروف نهی می‌کند.

۱- تحف العقول، حکمت ۱۲۱.

ص: ۲۴

مرحله سوم: این درد درون جان انسان هم اثر گذاشته و باور انسان عوض می‌شود که کار بد در نظرش افتخار و نشانه شخصیّت و تمدّن و کار خوب در نظرش بی ارزش می‌شود. این مراحل سه گانه منحصر به امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه در تمام گناهان این مراحل وجود دارد و انسان قدم به قدم به گناه نزدیک می‌شود؛ اوّل بی‌تفاوت شدن است که برای او گناه یا ثواب فرقی نمی‌کند، دوم کم کم جبهه‌گیری کرده و دعوت به عصیان ونهی از اطاعت می‌کند، سوم کار به جایی می‌رسد که تشخیص او عوض می‌شود و گناه را فضیلت می‌داند، این مرحله‌ای است که بازگشت از آن مشکل است، چون پل‌های پشت سرش را خراب کرده است. این همان چیزی است که در تعبیر جالبی از امام علی علیه السلام آمده است:

«فَمَن لَم يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَلَم يُنكِرْ مُنكَراً، قُلِبَ فَجُعِلَ أعلاهُ أسفَلَهُ، وَاسفَلُهُ أعْلَاهُ

؛ آن کس که حتّی با قلبش به طرفداری از نیکیها و مبارزه با منکرات برنخیزد، قلبش واژگون و بالای آن پایین و پایین آن بالا می‌شود (یعنی حسّ تشخیص نیک و بد را از دست داده و آنها را وارونه تشخیص خواهد داد و ارزشها و ضدّ ارزشها در فکرش جابجا می‌شود، چون چنین عادت کرده است)».(۱)

این حالت گاهی برای یک فرد و گاهی برای جامعه پیدا می‌شود. قرآن می‌فرماید:

« «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتش هستند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند».(۲)

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۵.

۲- بقره، آیه ۸۱.

ص: ۲۵

۵: فقر و غنا

اشاره

قالَ رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «انَّ اللَّهَ یُحِبُّ إذا انْعَمَ علی عَبْدٍ أنْ یَری أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَیْهِ، وَیُبغِضُ البُؤْسَ وَ التَّبؤُّسَ».(۱)

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می‌فرمایـد: «هنگامی که خـدا به بنـده‌ای نعمت داد دوست دارد اثر نعمتش را در او ببینـد و در رنج زندگی کردن بنده‌اش را دوست ندارد».

در احادیث ما روایاتی هست که فقر را هم مـدح و هم مذمّت می‌کند. این روایات با هم تضاد ندارند، چون روایاتی که فقر را مدح می‌کنـد یـا نـاظر به فقر الی اللَّه است، که آیه ذیل به آن اشاره دارد: « «یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ»؛ ای مردم شما به خدا محتاج هستید در حالی که او از شما بی‌نیاز و پسندیده است».(۲)

مطـابق این آیه تمـام ذرّات وجود مـا در تمـام عمر از ذات خـدا امـداد وجود می‌گیرد و یـا ناظر به فقر به معنای ساده بودن زنـدگی است، و إلّاذات فقر سرچشمه انواع خرافات و بدبختیها و مفاسد است.

۱- تحف العقول، حکمت ۱۵۸.

۲- فاطر، آیه ۱۵.

ص: ۲۶

فقر از نظر اسلام:

در کلام معصومین علیهم السلام آمده است:

«الْفَقْرُ سَوادُ الوَجْهِ فِی الدّارَیْنِ

؛ فقر سیاه رویی در دنیا و آخرت است».(۱) همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

لَوْ لا رَحْمَهُ ربّی عَلی فُقَراءِ امَّتی کادَ الْفَقْرُ أن یَکُونَ کُفْراً

؛ اگر رحمت خداوند بر فقرای امّت من نبود هر آینه فقر، آنها را به کفر می‌کشاند».(۲)

فقر یکی از بدبختیهای ملّتهاست چرا که باعث وابستگی است. و این وابستگی علاوه بر اینکه آنها را محتاج دولت‌های دیگر می‌کند موجب می‌شود که فرهنگ و ارزشهای آنها نیز پذیرا شوند. به همین دلیل در حدیث می‌فرماید:

خداوند وقتی نعمتی به کسی می‌دهد دوست دارد که آثار نعمت در او نمایان باشد؛ یعنی نعمت را مخفی نکند و تظاهر به فقر نکند، چرا که فقر و تفاقر هر دو بد است. بؤس و تبؤّس معنایش همین است که تفاقر کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مَن تفاقر افتقر

؛ کسی که خود را به درویشی زند نیازمند گردد».(۳)

وقتی آثار نعمت در او نمایان شود خود نوعی شکرگزاری خداوند است و فایده دیگرش این است که به افراد نیازمند کمک می‌کند و کار خیر انجام می‌دهد.

این نعمت شامل علم، نفوذ اجتماعی، مال و ... می‌شود و مردم باید از این نعمتها استفاده کنند البتّه نباید نعمت و دارایی خود را به رخ دیگران بکشیم و در ورطه تجمل گرایی گرفتار شویم، چرا که تجمّل پرستی و مسابقه دادن در تجمّل کار قارون است.

بعضی از روایات غنا و بی نیازی حقیقی را غنای نفس می‌داند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «

لَیْسَ الغِنی عن کَثْرَهِ العَرَضِ، وَ لکِنَّ الغِنی غِنی النَّفْسِ

؛ توان گری برداشتن مال بسیار نیست بلکه بی‌نیازی دل است».(۴)

۱- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۹۸.

۲- همان مدرک.

۳- تحف العقول، حکمت ۴۵.

۴- همان مدرک، حکمت ۱۶۷.

ص: ۲۷

کلمه عَرَضْ معمولًا به مال و متاع دنیا گفته می‌شود و علّتش این است که واقعاً عارضی است و دوامی ندارد و زایل می‌شود و مطابق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنا و بی‌نیازی از کثرت مال وثروت حاصل نمی‌شود بلکه غنای حقیقی، غنای نفس است.

این مسأله در زندگی افراد بسیار مهم است، چرا که ما افراد زیادی را می‌بینیم که اموال زیادی دارند ولی باز هم حریص هستند، شب و روز تلاش می‌کنند ولی نه خودشان از زندگی خود استفاده‌ای می‌برند و نه دیگران از اموالشان خیری می‌بینند، هرچه به دست می‌آورند باز از فقر می‌نالند. در مقابل افرادی را می‌بینیم که چیزی از مال دنیا ندارند ولی بی‌اعتنا و بی‌تفاوت هستند. بنابراین آنچه انسان را بی‌نیاز می‌کند، غنای نفس است و آنچه انسان را نیازمند و فقیر می‌کند، فقر نفسانی است.

نقل شده است که روزی بهلول به سراغ هارون رفته و یک پول سیاه در دست هارون گذاشت، هارون گفت: این چیست؟ بهلول گفت: نذر کرده‌ام اگر مشکلم حل شود صدقه‌ای به فقیری بدهم و هر چه فکر کردم فقیرتر از تو پیدا نکردم.

این اشخاص ظاهرشان غنی است امّا باطنشان یک دنیا فقر است و در مقابل افرادی هستند که دستشان تهی است، اما باطن آنها بی‌نیاز است.

ریشه‌های فقر معنوی:

عوامل و ریشه‌های فقر معنوی عبارتند از:

۱. آرزوهای دور و دراز که سبب می‌شود خود را همیشه نیازمند ببیند.

۲. وابستگی به دنیا که انسان را گرسنه نگه می‌دارد، در مقابل زهد که غنای نفس است.

۳. فراموش کردن آخرت، که خیال می‌کند هر چه هست همین دنیاست.

۴. چیزی را ارزشمندتر از پول نمی‌داند و حال آنکه بزرگی نفس، آبرو و شخصیّت، استقلال وجودی و آرامش وجدان از پول بالاترند، ولی بعضی آبرو را فدای پول و مال می‌کنند. امام علی علیه السلام در خطبه همّام می‌فرماید: «

عَظُمَ الخالقُ فی

ص: ۲۸

انْفُسِهِم فَصَغُرَ مادُونَهُ فی أعیُنِهِمْ

؛ پرهیزگاران کسانی هستند که خدا در نظرشان بزرگ و غیر خدا در نظر آنها کوچک است».(۱)

آنها که با خدا آشنا هستند غیر خدا در نظرشان ارزشی ندارد، یک قطره آب در نظر کسی ارزش دارد که دریا را ندیده، و یا روشنایی شمع برای کسی ارزش دارد که آفتاب را ندیده است.

آنها که معرفهٔ اللَّه دارند غنای نفس هم دارند، و کسی که غنای نفس داشته باشد دین، آبرو و شخصیّت خود را نمی‌فروشد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

ص: ۲۹

۶: بدترین امّت

قال رسولُ اللَّه صلی الله علیه و آله: «ألا انَّ شَرَّ أمَّتی الّذِینَ یُکْرَمُونَ مَخافَةَ شَرِّهِمْ، أَلا وَ مَنْ اکْرَمَهُ النّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ فَلَیْسَ مِنّی».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «آگاه باشید بدترینِ امّت من کسانی هستند که از ترس آزارشان، نزد مردم گرامی باشند و آگاه باشید هر که را مردم از ترس آزارش گرامی دارند از من نیست».

احتراماتی که افراد در جامعه دارند علت‌های گوناگونی دارد. گاهی شخص دارای فضیلتی است و مردم به خاطر فضیلتی که دارد احترامش می‌گذارند. به عنوان مثال یا با تقوا یا عالم است و چون انسان عاشق فضیلت است به او احترام می‌گذارد. و یا کسی است که به جامعه خدمت می‌کند این فضیلت است و مردم به او احترام می‌گذارند، که این بهترین نوع احترام است.

گاهی دارای این فضایل نیست و مقامش پایین‌تر است امّا مردم به خاطر اینکه به او احتیاج دارند اکرامش می‌کنند، این هم خوب است. امّا گاهی افرادی هستند که فضیلتی ندارند و مردم هم احتیاجی به آنها ندارند و فقط به خاطر ترس از شرّ آنها احترامشان می‌گذارند. به عنوان مثال آدم بد زبانی است که اگر احترامش نگذارند

۱- تحف العقول، حکمت ۱۸۰.

ص: ۳۰

زبانش باز می‌شود و ملاحظه هیچ کس را نمی کند؛ یا اینکه صاحب قدرت خطرناکی است که اگر احترامش نگذارند نظرش بر می گردد و یا اینکه آدم شروری است و برای اینکه از شرش در امان باشند احترامش می گذارند.

مطابق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بدترین امّت من چنین افرادی هستند که به آنها پول می‌دهند و یا دعوتشان می کنند تا اینکه از شرّشان در امان باشند، حضرت چنین کسی را از خود نمی‌داند.

گاهی اوقات علت اینکه چرا به کسی احترام می گذارند معلوم نیست. آیا صاحب فضیلت است یا اینکه حاجتی دارند و یا اینکه از او می ترسند؛ اینها بدترین افراد هستند، چون اشراری هستند در لباس صاحبان فضیلت.

در اسلام به مسأله آزار نرساندن به خلق خدا ومدارا کردن با مردم، همسایه‌ها، دوست و زیر دست، بسیار سفارش شده و تأکید شده به آنها ظلم نشود.

علی علیه السلام در «نهج‌البلاغه» قسم یاد می کند که: «

وَاللّهِ لأَنْ أَبِیْتَ علی حَسَکِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً وَاجَرَّ فی الأَغْلالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أنْ أَلْقَی اللَّهَ وَرَسُولَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ظالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغاصِباً لِشَیْءٍ مِنَ الْحُطام، وَکَیْفَ أَظْلِمُ أَحَداً لِنَفْسٍ یُسْرِعُ الَی الِبلی قُفُولُها وَیَطولُ فی الثَّری حُلُولُها

؛ اگر دست و پایم را در زنجیر کرده و در کوچه و بازار بکشانند و شب‌ها مرا روی نوک خارهای جانگداز «سعدان»(۱) قرار بدهند، برایم محبوب‌تر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال آنها را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می‌رود و مدت‌های طولانی در میان خاکها می‌ماند».(۲)

چگونه شکر این نعمت گذارم که زور مردم آزاری ندارم

۱- خارهای سفت و محکمی که در بیابان حجاز می‌روید.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

ص: ۳۱

۷: دو نشانه از آخر الزمان

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اقَلُّ ما یَکونُ فی آخِرِ الزَّمانِ أخٌ یُوثَقُ بِهِ أوْ دِرْهَمٌ مِنْ حَلالٍ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کمترین چیزی که در آخر الزمان پیدا می‌شود برادری مورد اعتماد و در همی پول حلال است».

آخر الزمان چه زمانی است؟ از مجموع احادیثی که درباره آخر الزمان آمده استفاده می‌شود که آخر الزمان یا موقعی است که دنیا به پایان می‌رسد و یا موقعی است که دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام به پایان می‌رسد.

در این حدیث به دو چیز اشاره شده که در آخر الزمان کم پیدا می‌شود یکی دوست مورد اعتماد و دیگری درهم حلال است.

زندگی انسان، جمعی و گروهی و مدنی بالطبع است. چون مشکلات انسان به حدّی است که به تنهایی نمی‌تواند از عهده آنها برآید، به خصوص در مسیر تکامل که بدون همکاری میسّر نیست. در این زندگی جمعی مسأله مهم، اعتمادی است که افراد باید به یکدیگر داشته باشند، و اگر این اعتماد وجود نداشته باشد فواید و برکات زندگی جمعی هیچ‌گاه محقق نخواهد شد.

۱- تحف العقول، حکمت ۱۴۱.

ص: ۳۲

علاوه بر زندگی جمعی، در زندگی خصوصـی هم انسان نیاز به دوست دارد تا به او پناه ببرد و سرمایه دوستی هم چیزی نیست جز اعتماد. حدیث می‌فرماید: در آخر الزمان دوست واقعی کم است، اگر چه دوست نمایان بسیارند که دلیل آن غلبه مادّی گری بر جوامع است وجایی که روح مادّی گری حاکم شد اعتماد باقی نمی‌ماند.

این دغل دوستان که می‌بینی‌مگسانند گرد شیرینی

دومین چیزی که حدیث اشاره می کند درهم حلال است که در آخر الزمان کم پیدا می‌شود.

در عصر و زمان ما، به چند دلیل مال حلال کم شده است:

۱. ارتباط جوامع بشری با هم، که موجب شده است مواد غذایی از خارج وارد شود و حلال و حرام بودن و طهارت و نجاست آن مشخّص نباشد و اینکه از طریق ظلم بدست آمده است یا خیر؟

۲. مسأله بانکهاست- که باید باشد و در غیر این صورت اقتصاد از بین می‌رود- ولی حلال و حرام در این بانکها با هم مخلوط می‌شود.

۳. غلبه روح مادّیگری که سبب تجاوز به حقوق یکدیگر می‌شود.

از طرفی هم ما مکلّف به ظاهر هستیم که آنچه از بانکها می گیریم حلال است چون شبهه محصوره‌ای است که همه اطرافش محلّ آزمایش یا امتحان نیست، و آنچه از خارج می آید طبق قاعده «یَد» حلال است، امّا آثار واقعی خود را دارد.

شخصی به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: «

احِبُّ ان یُستَجابَ دُعائی

؛ دوست دارم که دعایم مستجاب شود، حضرت فرمود:

طَهِّرْ مأكَلَكَ وَلاتُدْخِلْ بَطْنَكَ الحَرامَ

؛ خوراک خود را حلال کن».(۱)

این آثار واقعی است که با خوردن مال حرام به وجود می‌آید که تاریکی قلب می‌آورد و نورانیّت را می گیرد، توفیقات را سلب می کند ومانع استجابت دعا می‌شود.

۱- بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۳.

ص: ۳۳

۸: دروغ و خیانت

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «یُطْبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلی کُلِّ خَصْلَةٍ، وَ لا یُطْبَعُ عَلَی الْکَذِبِ وَلا عَلَی الخِیانَةِ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایـد: «هر خصـلتی ممکن است طبیعت مؤمن بشود (گناهی ممکن است به خاطر کمی تقوا از مؤمن سر بزند) ولی محال است دروغ و خیانت در طبیعت مؤمن باشد».

در احادیث ما به مسأله دروغ و خیانت اهمیّت زیادی داده شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: « إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبیّاً إلّابِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أدَاءِ الأمانَةِ إلَی البَرِّ وَ الفاجِرِ

؛ خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده مگر به راستگویی و ادای امانت».(۲)

شایـد اشـاره به این است که راسـتگویی و ادای امـانت جزء قوانین همه انبیـا بوده و شایـد اسـتثنا به خاطر این است که مؤمن تابع هر دینی که باشد در آن دین دروغ و خیانت ممنوع است و یا اشاره به آیه‌ای است که می‌فرماید:

« «إِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لَایُؤْمِنُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ»؛ تنها کسانی دروغ می‌بندند که به

۱- تحف العقول، حکمت ۱۵۰.

۲- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۸۸.

ص: ۳۴

آیات خدا ایمان ندارند»(۱)، خیانت نوعی دروغ در عمل است همان‌طور که دروغ نوعی خیانت در گفتار است.

یـا ممکن است اشـاره به این باشـد که این دو عمـل اساس زنـدگی انسان را متزلزل می‌کنـد، چرا که تشـکیل جامعه انسانی براساس اعتماد است که اگر نباشد، جامعه وجود ندارد و دروغ، این سرمایه را از بین می‌برد.

یا ممکن است اشاره به این باشد که دروغ و خیانت کلید گناهان دیگر است، انسان اگر دروغ بگوید می‌تواند تقلّب، کلاه‌برداری و خیانت کند.

جوانی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: آلوده گناه هستم چه کنم؟

فرمود: به من قول بده که یک گناه را انجام ندهی و آن دروغ است. عرض کرد ترک می‌کنم. جوان می‌خواست گناه کند ولی فکر کرد که فردا وقتی خـدمت پیـامبر می‌رسـد، حضـرت سؤال خواهـد کرد گنـاه کردی یـا نه؟ اگر دروغ بگویـد، که گناه کرده و اگر راست بگوید رسوا می‌شود، آن جوان به واسطه ترک دروغ گناهان دیگر را هم ترک کرد.(۲)

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

«جُعِلَتِ الخَبَائِثُ فی بَیتٍ وَ جُعِلَ مِفتاحَهُ الکَذِبُ

؛ تمام بدیها در خانه‌ای قرار داده شده است و کلید آن دروغ است».(۳)

وقتی این کلید از بین برود گناهان دیگر هم از بین می‌رود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

لَا تَنْظُروا إلی کَثْرَةِ صَلاتِهِم وَ صَوْمِهِم وَ کَثْرَةِ الحَجِّ وَالْمَعْروفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّیْلِ، وَلکِنِ انْظُرُو إلی صِدْقِ الحَدِیث وَأداءِ الأمانَةِ

؛ اگر می‌خواهیـد افراد را بشناسـید از طریق عبـادات، آنهـا را نشناسـید که نماز و روزه و حجّشان زیاد است و اینکه در دل شب بلند می‌شوند و از خوف خدا نعره

۱- نحل، آیه ۱۰۵.

۲- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۴۴.

۳- همان مدرک.

ص: ۳۵

می کشند، بلکه از ادای امانت و راستی گفتار آنها را بشناسید».(۱)

و همچنین می‌فرماید: «

الْمُؤْمِنُ إذا کَذَبَ مِنْ غَیرِ عُذْرٍ لَعَنَهُ سَبْعُونَ ألْفَ مَلَکٍ، وَخَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نَتْنٌ حَتّی یَبْلُغَ الْعَرْشَ فَیَلْعَنُهُ حَمَلَهُ الْعَرْشِ

؛ هرگاه مؤمنی بدون عذر (شرعی) دروغ بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می کنند، و از دهانش بوی تعفّن و گندی برآید که تا به عرش رسد، و حاملان عرش نیز وی را لعنت کنند.(۲)

از آن حضرت پرسیدند: «

أَیکونُ الْمؤمِنُ جَبَاناً؟: «نَعَمْ، قیل لَهُ: أیکونُ المُؤْمِنُ بَخِیلًا؟ قال: نَعَمْ. قیل لهُ: أیکونُ المؤمِنُ کَذّاباً؟ قال: لا»

؛ آیا ممکن است مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: آری؛ پرسیدند: و بخیل باشد، فرمود: آری؛ پرسیدند: و دروغگو باشد؟ فرمود: نه».(۳)

و فرمود: «

رَأیْتُ کأنَّ رَجُلًا جاءَنی فقالَ لی: قُمْ، فَقُمْتُ مَعَهُ فإذا أنا بِرَجُلَین أحَدُهُما قائِمٌ والآخَرُ جالِسٌ، وَبِیَدِ الْقائِمِ کلّوبٌ مِنْ حَدیدٍ یُلْقِمُهُ فی شِدْقِ الجالِسِ فَیَجْتِبُهُ حَتّی یَبْلُغَ کاهِلَهُ، فَیُلْقِمُهُ الجانِبَ الآخَرَ فَیَمُدُّهُ، فإذا مَدَّهُ رَجَعَ الآخرُ کما کانَ، فَقُلْتُ للّذی أقامَنی: ما هذا؟ قال: هذا رَجُلٌ کَذّابٌ، یُعَذَّبُ فی قَبْرِهِ إلی یَوْمِ الْقِیَامَهِ

؛ گویا مردی نزد من آمد و گفت: برخیز، برخاستم و با او روانه شدم تا به دو نفر رسیدیم که یکی ایستاده و دیگری نشسته بود، در دست ایستاده قلّابی از آهن بود و آن را در کنج دهان آن که نشسته بود فرو می‌برد و می کشید تا از شانه به پشت او می‌رسید، سپس بیرون می‌آورد و به طرف دیگر فرو می‌برد و می کشید و همچنان این عمل را تکرار می کرد، به آن که با من بود گفتم: این چیست؟ گفت: این مرد (نشسته) دروغگوست و تا روز قیامت این گونه در گور عذاب می‌شود».(۴)

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۸۸.

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۲۵.

۳- همان مدرک، ص ۴۲۶.

۴- همان مدرک.

ص: ۳۶

ص: ۳۷

۹: زهد و آثار آن

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الزُّهْدُ فی الدُّنْیا قَصْرُ الأمَلِ، وَ شُکْرُ کُلِّ نِعْمَةٍ، وَ الوَرَعُ عَنْ کُلِّ ما حرَّمَ اللَّهُ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حقیقت زهد در دنیا سه چیز است:

۱. کوتاهی آرزوها.

۲. شکر نعمت‌های الهی.

۳. اجتناب از آنچه که خدا حرام کرده».

زهد به معنای بی اعتنایی به دنیا و ترک وابستگی‌ها و در مقابل رغبت به معنای علاقه به دنیا و دنیاپرستی است و کسی که اسیر دنیاست راغب است، پس زهد به معنای فقر و اعراض از نعمتهای الهی نیست بلکه ممکن است کسی غرق در نعمت و زاهد باشد وکسی هم فاقد نعمت و راغب باشد، به عنوان مثال از تمام دنیا یک پیراهن کرباس دارد ولی وابسته آن است که اگر از دست بدهد، فریادش بلند می‌شود؛ این شخص راغب است.

در حدیث فوق حضرت زهد را در سه جمله خلاصه کرده است:

۱. کوتاهی آرزوها؛ یعنی زاهد آرزوی دور و دراز ندارد، چون باعث فراموشی آخرت می‌شود.

۱- تحف العقول، حکمت ۱۷۶.

ص: ۳۸

۲. شکر نعمت؛ یعنی زاهد نعمتهای خدا، مثل چشم، گوش، سلامتی، جوانی، ثروت و غیره را در جایش مصرف می کند.

۳. ورع؛ یعنی زاهد از هر چه خدا حرام کرده دوری می کند.

آثار زهد:

در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آثار زهد می‌فرماید:

«وَ مَنْ زَهِدَ فی الدُّنیا أثْبَتَ اللَّهُ الحِکْمَةَ فی قَلْبِهِ وَ أنْطَقَ بِها لِسانَهُ وَبَصَّرَهُ عیوبَ الدُّنْیا داءَها وَ دَواءَها وَ اخْرَجُه مِنَ الدُّنیا سالِماً إلی دارِ القَرارِ (۱).»

در این حدیث چهار ویژگی برای زهد در دنیا بیان شده است:

۱. نورانیّت قلب، به طوری که حکمت در قلب ثابت می‌شود.

۲. زبان انسان به حکمت گویا می‌شود.

۳. انسان عیوب دنیا را دیده و دردها و درمانها را مشاهده می کند.

۴. از دنیا سالم به سوی آخرت می‌رود.

بزرگترین مشکل در شناخت حقایق؛ پوشیده در حجاب بودن آنهاست؛ حق آشکار است ولی مشکل وجود حجابهاست و قسمت عمده این حجابها در دنیاپرستی خلاصه می‌شود؛ و حبّ مال، فرزند، مقام، شهوت و ... حبهای دنیایی هستند که در انسان وجود دارد. بنابراین اگر حبّ دنیا از قلب بیرون رود، حجابها از بین می‌رود و انسان می‌تواند حقایق را ببیند.

زهد در دنیا به معنای بی‌اعتنایی به دنیاست که باعث می‌شود این حجاب‌ها برداشته شده و این آثار چهارگانه در انسان حاصل شود. درباره حبّ دنیا تشبیهات مختلفی شده است به عنوان مثال گاهی حبّ دنیا را به گرد و غبار تشبیه می کنند، چون گاهی با وجود اینکه چشم سالم است و راه پیدا است، گرد و غبار اجازه نمی‌دهد که انسان راه را ببیند.

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۱، ح ۱۷۴.

ص: ۳۹

شاعر می گوید:

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی‌غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

خـدا اظهر الاشـیاء است و ظاهرتر از خـدا در عالم هستی چیزی نیست ولی حجابها اجازه نمی‌دهـد که انسان خـدا را مشاهـده کنـد. قرآن می‌فرماید:

« «لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِّنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»؛ در روز قیامت به انسان خطاب می‌شود: تو از این صحنه غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملًا بینا به حقایق شده است». (۱)

آری پرده‌های جهان مادّه، آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام، هوسهای سرکش و حسادتها، به تو اجازه نـداد که امروز را از همان زمان بنگری، امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسـته، حجابها کنار رفته، پرده‌های شـهوات و آمال و آرزوها دریده شده، چرا که امروز «یوم البروز» و «یوم الشهود» و «یوم تبلی السرائر» است.

لحظه‌های آخر عمر، انسان چشم برزخی می‌یابد و خیلی چیزها را می‌بیند.

سعی کنیم این حجابها را به حدّاقل برسانیم تا آنچه دیگران نمی‌بینند ما ببینیم و بدانیم.

۱- ق، آیه ۲۲.

ص: ۴۰

ص: ۴۱

۱۰: راه نفوذ در دیگران

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «جُبِلَتِ القُلوبُ علی حُبِّ مَنْ أحْسَنَ إلَيْها، وَ بُغْضِ مَنْ أسَاءَ إلَيْها».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دلها در بند دوستی آن کسی است که به آنها نیکی کرده و دشمن آنکه به آنها بدی کرده است.

در جایی دیگر به جای تعبیر «جبلت» چنین آمده است: «

إنَّ اللَّهَ جَبَلَ قُلوبَ عِبادِهِ عَلی حُبِّ مَنْ أحْسَنَ إلَيْها وَبُغْضِ مَنْ أساءَ إلَيْها

(۲).»

«جَبَل» به معنای خلقت است امّا نه هر خلقتی، بلکه آن خلقت ریشه دار که قابل تغییر نیست مثل اینکه می گویند: جبلّی فلان کس است، یعنی چنان در او ریشه دوانده که قابل تغییر نیست و در واقع از جبل به معنای کوه گرفته شده چون نمی‌توان کوه را از جایش حرکت داد، به همین جهت صفاتی که در خلقت جای می گیرد و قابل تغییر نیست از آن تعبیر به جبل می کنند.

در این حدیث می‌فرماید: خداوند دلها را چنان آفریده است که به کسانی که به آنها نیکی کنند علاقه عمیق دارند و نسبت به کسانی که به آنها بدی کنند کینه دارند، بنابراین خوبی سبب عشق و علاقه و بدی سبب دشمنی است.

۱- تحف العقول، حکمت ۱۷.

۲- همان مدرک، حکمت ۱۳۷.

ص: ۴۲

راه نفوذ در دیگران:

می‌توانیم از این حدیث راه نفوذ در دیگران را پیدا کنیم.

منظور از نفوذ، کلاه گذاری نیست بلکه نفوذ به حق در دیگران است. بهترین راه برای نفوذ در دیگران راهی است که در روایت آمده یعنی نیکی کردن به مردم و حل کردن مشکل مردم؛ البتّه کمک به حلّ مشکلات، و نیکی کردن به مردم تنها کمک مادی نیست، بلکه استفاده از سرمایه‌هایی است که در اختیار داریم و فناناپذیر است. همان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«إِنَّكُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بِأَمْوالِكُمْ فَسَعُوهُمْ بِأَخْلاقِكُم

؛ شما با پول نمی‌توانید همه مردم را جذب کنید ولی با اخلاق نیکو می‌توانید مردم را جذب کنید».(۱)

این کار هزینه زیادی هم نمی‌خواهد، مانند برخورد نیکو با همسایه، پیش از او سلام کردن، احوال پرسی کردن و احوال خویشان او را پرسیدن، در غیاب دوست از او دفاع کردن و اگر بیمار شد عیادتش نمودن و در غم و شادی شریک او بودن.

یکی از عوامل پیشرفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در صدر اسلام، نفوذ آن حضرت در دلها بود که خداوند می‌فرماید: « «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ از پرتو رحمت الهی در برابر آنها (مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند».(۲)

و می‌فرماید:

« «وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری».(۳)

اخلاقی که عقل در آن حیران است، چرا که اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کنی تو خود بیش از همه عبادت می‌کنی، و اگر از کار بد باز می‌داری تو قبل از همه خودداری می‌کنی، آزارت می‌دهند و تو اندرز می‌دهی، ناسزایت می‌گویند و

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۱۰۷ من أبواب أحکام العشرة فی السفر والحضر، ح ۸.

۲- آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳- قلم، آیه ۴.

ص: ۴۳

تو برای آنها دعا می‌کنی، بر بـدنت سـنگ می‌زننـد و خاکستر داغ بر سـرت می‌ریزنـد و تو برای هدایت آنها دست به درگاه خدا بر می‌داری.

تا توانی دلی به دست آوردل شکستن هنر نمی‌باشد

یک نمونه از اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فتح مکّه نمایان شد؛ هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضدّ اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بر خلاف تمام مناسـبات دوستان و دشمنان، فرمان عفو عمومی صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً»(۱) مردم فوج فوج مسلمان می‌شدند.

از امام حسین بن علی علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «

سألت امیرالمؤمنین علیه السـلام عن سـیرهٔ رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله مع جلسائه، فقال: «کان رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله دائِمَ الْبِشْـرِ، سَهْلَ الْخُلُق، ليّنَ الجانِب، ليس بِفَظٍّ وَلا غَليظٍ، ولاصَخّابٍ ولا فحّاشٍ، ولا عيّابٍ ولا مَدّاحٍ، يَتَغافَلُ عَمّا لا يَشْتَهى، فلا يُؤْيَسُ مِنْهُ وَلا يُخَيِّبُ فيه مُؤَمِّليهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلاثٍ: الْمِرَاءِ وَالْإكْثَارِ وَممّا لا يَعْنِيهِ، وَتَرَكَ النّاسَ مِنْ ثلاثٍ: كان لا يَذُمُّ أحَداً ولايُعَيِّرُه، ولايَطْلُبُ عَوْرَتَهُ»

؛ از پدرم امیرمؤمنان علی علیه السـلام درباره ویژگیهای زندگی پیامبر صـلی الله علیه و آله و اخلاق آن حضرت سؤال کردم و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است:

پیامبر صـلی الله علیه و آله با هم‌نشینان همیشه خوش رو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بد زبـان عیب‌جو و مـدیحه‌گر نبود، هیـچ‌کس از او مأیوس نمی‌شـد، و هر کس در خانه او می‌آمـد ناامیـد باز نمی‌گشت، سه چیز را از خود رهـا کرده بود: مجـادله در سـخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمّت نمی‌کرد، سرزنش نمی‌فرمود و درباره لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی‌کرد».(۲)

۱- نصر، آیه ۲.

۲- معانی الاخبار، ص ۸۳.

ص: ۴۴

روایات در این زمینه فراوان است که به چند روایت اشاره می کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

إنَّ المُؤْمِنَ لَیُدْرِکُ بِحُسْنِ خَلْقِهِ دَرَجَهَ قائِمِ اللَّیْلِ وَصَائِمِ النَّهارِ

؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شبها به عبادت می‌ایستد و روزها روزه دار است».(۱)

۲. و همان حضرت فرمود: «

ما مِنْ شَیءٍ اثْقَلُ فِی المِیزانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ

؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین‌تر از اخلاق خوب نیست».(۲)

۳. و در جایی دیگر می‌فرماید: «

اکْثَرُ ما یُدْخِلُ النّاسَ الْجَنَّهَ تَقْوی اللَّهِ وَحُسْنُ الخُلُقِ

؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوا و اخلاق نیکو است».(۳)

۴. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «

عَلَیْکُمْ بِحُسْنِ الخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فی الجَنَّهِ، لامَحالَهَ، وَإیّاکُمْ و سُوء الْخُلْقِ فإنّ سُوءَ الخُلُقِ فِی النّارِ لامَحالَهَ

؛ بر شما لازم است که اخلاق خوب داشته باشید، زیرا سرانجام خوش اخلاق بهشت است و از بداخلاقی بپرهیزید که سرانجام آن آتش است».(۴)

یکی از وصیت‌های اخلاقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام این بود: سه کار است که این امّت توانایی آن را (به طور کامل) ندارند، عدالت و برابری با برادر دینی در مال، وادای حقّ مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن، البتّه منظور گفتن «

سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُللَّهِ وَ لا إلهَ الّا اللَّهُ وَاللَّهُ أکْبَرُ

» نیست، بلکه منظور این است هنگامی که کار حرامی در مقابل آنها قرار می گیرد، از خدا بترسند و آن را ترک کنند.(۵)

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

۲- همان مدرک.

۳- همین مضمون در وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۶۷۰۷.

۴- تفسیر روح البیان، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

۵- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۴۰.

ص: ۴۵

۱۱: زبان (غیبت)

اشاره

عن رسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «و قالَ لَهُ رجُلٌ: أَوْصنی، فقال صلی الله علیه و آله: احْفَظْ لِسانَک، ثُمَّ قال: یا رسولَ اللَّهِ أوْصِنی، فقال: وَیْحَکَ وَهَلْ یُکِبُّ النّاسَ علی مَناخِرِهِمْ فی النّارِ إلّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟».(۱)

مردی به رسول خدا گفت: «به من سفارشی کن، فرمود: زبانت را نگه‌دار، سپس گفت: یا رسول اللَّه به من سفارش کن، فرمود: وای بر تو آیا جز این نیست که مردم برای آنچه با زبان درو می‌کنند در دوزخ سرنگون می‌شوند».

این حدیث به صورت دیگری از معاذ بن جبل نقل شده است:

«قال: کُنتُ مع النّبیّ صلی الله علیه و آله فی سَفَرٍ فَأصْبَحْتُ یوماً قریباً مِنْهُ، وَنَحْنُ نَسیرُ، فقلتُ: یا رسولَ اللَّهِ أخْبِرْنی بِعَمَلٍ یُدْخِلُنِی الْجَنَّةَ، وَیُباعِدُنی مِنَ النّارِ، فأخْبَرَهُ إلی أن قال: ألا أُخْبِرُک بِمِلاکِ ذلِکَ کُلِّه؟ قلتُ: بلی یا رسولَ اللَّهِ، قال: کُفَّ عَلَیکَ هذا- و أشار إلی لِسَانِهِ- قُلتُ: یا نَبِیَّ اللَّهِ، وَإنّا لَمُؤاخَذُونَ بِما نَتَکَلَّمُ به؟ قال: ثَکَلَتْکَ أمُّکَ، وَهَل یُکِبُّ النّاسَ فی النّارِ علی وُجوهِهِم- أو قال: علی مَنَاخِرِهِمْ- إلّاحَصائِدُ ألْسِنَتِهِم؟

؛ معاذ بن جبل که از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است می‌گوید: در سفری با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم، در صبحی به

۱- تحف العقول، حکمت ۱۵۶.

ص: ۴۶

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: عملی را به من یادآوری کن که مرا وارد بهشت کرده و از آتش جهنّم دور کند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از گفتن مطالبی به معاذ فرمود: آیا تو را خبر بدهم به ملاک و معیار این مطالب؟ گفتم: بله، فرمود: نگه داری زبان است. گفتم: ای پیامبر آیا ما به واسطه سخن گفتن مؤاخذه می‌شویم؟ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند آیا جز این نیست که مردم برای آنچه با زبان درو می‌کنند در دوزخ سرنگون می‌شوند؟».(۱)

در روایات ما درباره دو مسأله بحث شده و اهمّیت فوق العاده‌ای برای هر دو بیان شده است که یکی سکوت و دیگری حفظ زبان است؛ علمای اخلاق معتقدند که سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می‌شوند به جایی نمی‌رسند.

در دو مورد از آیات قرآن مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح شده است؛ نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام؛ در آن لحظات طوفانی که درد زایمان به حضرت مریم دست داد، غم و اندوه سراسر وجودش را فرا گرفت؛ به خصوص از اینکه نوزادش متولّد شود و رگبار تهمتهای مردم بی ایمان متوجّه او گردد، تا آنجا که از خدا تقاضای مرگ کرد، در این هنگام ندایی شنید که به او دستور داد: «غمگین مباش، پروردگارت از پایین پای تو چشمه آب گوارایی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هر گاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و امروز با احدی سخن نمی گویم؛ «فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً»».(۲)

و می‌دانیم که نذر همواره به کاری تعلّق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیّت

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۴، ح ۳۹۷۳.

۲- مریم، آیه ۲۶.

ص: ۴۷

الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» در آن امّت یک عمل الهی بوده که در شریعت اسلام تحریم شده است.

در آیه دیگر همین سوره اشاره دیگری به اهمّیت سکوت دیده می‌شود، آنجا که در داستان حضرت زکریّا علیه السلام می‌خوانیم هنگامی که مژده تولّد حضرت یحیی علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد، در حالی که هم خودش پیرو ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه‌ای کرد «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّی آیَةً» و به او وحی شد که: «نشانه تو این است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم رانخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) «قَالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِیّاً»».(۱)

همین معنا در سوره آل عمران آیه ۴۱ نیز آمده است.

در روایات ما هم اهمّیت زیادی به سکوت داده شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱. در زمینه تأثیر سکوت در تفکر عمیق و استواری عقل، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

إذا رَأَیْتُمُ المُؤمِنَ صَموتاً فَأدْنوا مِنْهُ فإنَّه یُلْقِی الْحِکْمَةَ وَالْمُؤمِنُ قَلیلُ الکَلامِ کَثِیرُ العَمَلِ وَالمُنافِقُ کَثِیرُ الکَلامِ قَلِیلُ العَمَلِ

؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند، و مؤمن کمتر سخن می گوید و بسیار عمل می کند و منافق بسیار سخن می گوید وکمتر عمل می کند».(۲)

۲. از بعضی از روایات به دست می‌آید که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله در مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر می‌خوانیم: «

ارْبَعٌ لا یُصِیبُهُنَّ إلّا مُؤْمِنٌ، الصَّمْتُ و هُو أوَّلُ العِبادَةِ

؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می‌شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می‌باشد».(۳)

۱- مریم، آیه ۱۰.

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۲.

۳- میزان الحکمه، مادّه« صمت».

ص: ۴۸

۳. از بعضی احادیث استفاده می‌شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«کانَ المَسیحُ علیه السلام یقولُ: لاتُکْثِرِ الکَلامَ فی غَیرِ ذِکْرِاللَّه فانَّ الَّذِینَ یُکْثِرونَ الکلامَ فی غَیراللَّهِ قاسِیَةٌ قُلُوبُهُم ولکِنْ لایَعْلَمونَ

؛ حضرت مسیح علیه السلام می‌فرمود: جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند، دلهایی پرقساوت دارند ولی نمی‌دانند».(۱)

۴. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید:

«انَ الصّمْتَ بابٌ مِنْ أبوابِ الحِکْمَةِ، انَّ الصَمْتَ یُکْسِبُ المَحَبَّةَ انَّهُ دلیلٌ علی کُلِّ خَیرٍ

؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبّت می آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است».(۲)

۵. سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می‌شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

مردی نزد آن حضرت آمد و طالب سعادت و نجات بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت سازد؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا؛ سپس حضرت دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داده و فرمود: «

فَاصْمِتْ لِسانَکَ إلّا مِن خیرٍ

؛ سخن مگو جز در جایی که خیر است» و در پایان افزود: هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می‌برد.(۳)

بعد از ذکر این مقدّمه به حدیث مورد بحث بر می گردیم و چند نکته را یادآور می‌شویم:

۱- اصول کافی، ج ۲، باب الصمت و حفظ السان، ح ۱۱.

۲- همان مدرک، ح ۱.

۳- اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۹۸ به بعد.

ص: ۴۹

نکته اوّل: حدیث می‌فرماید این افراد را به صورت در آتش می‌اندازند، چرا؟ به یکی از جهات ذیل.

الف) صورت عضو بسیار حسّاسی است به همین جهت انسان وقتی می‌خواهد زمین بخورد ناخودآگاه دستش را سپر صورت می‌کند تا آسیبی به صورت نرسد.

ب) به خاطر تحقیر آمیزبودن آن است.

ج) عضوی که باعث گناه شده، بسوزد.

نکته دوم: از روایت استفاده می‌شود که اصلاح زبان، کلید اصلاح انسان و انحراف آن سبب انواع انحرافات است، چرا که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیّت انسان و مهمترین دریچه روح است.

به تعبیر دیگر، آنچه در صفحه روح انسان نقش می‌بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لابه لای گفته‌های او ظاهر می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«تَکَلَّموا تُعْرَفوا فَانَّ الْمَرْءَ مَخْبوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ

؛ سخن بگویید تا شناخته شوید همانا شخصیت هر کس زیر زبانش نهفته است».(۱)

تا مرد سخن نگفته باشدعیب و هنرش نهفته باشد

نکته سوم: به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله آن انجام می‌گیرد و آثار مخرّبی که در فرد و جامعه دارد، بسیار زیاد می‌باشد.

مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّهٔ البیضاء» و «غزالی» در «احیاءالعلوم» بحث مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده‌اند. غزالی بیست انحراف و آفت برای زبان شمرده که از جمله آنها موارد زیر است:

۱. بیهوده گویی و پرحرفی.

۲. بد زبانی و دشنام.

۳. مزاح و شوخیهای رکیك و زشت.

۱- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۷؛ محجّهٔ البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

ص: ۵۰

۴. مسخره کردن و استهزای دیگران.

۵. فاش کردن اسرار مردم.

و ... و علمای اخلاق ده مورد دیگر هم اضافه کرده‌اند که مجموع آن به ۳۰ آفت می‌رسد.

یکی از این گناهان و آفتها که در آیات و روایات بر اهمّیت آن تصریح شده مسأله «غیبت» است، چرا که سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیّت و آبرو و شخصیّت اوست، و هر چیزی که آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیّت از ترور شخص مهم‌تر است، و به این جهت گاهی اوقات گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص درهم نشکند، و حیثیّت آنها لکّه‌دار نشود.

فلسفه دیگر اینکه «غیبت»، بدبینی می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد، بذر کینه و عداوت را در دلها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

در حدیثی آمده است که روزی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه می‌خواند و فریاد می‌زد: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید نه با قلب، غیبت مسلمانان را نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و در درون خانه‌اش رسوایش می‌کند».(۱)

در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: «

مَنْ ماتَ تائِباً مِنَ الْغِیْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ یَدْخُلُ الجَنَّةَ، وَ مَنْ ماتَ مُصِرّاً علَیها فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ النّارَ

۱- محجّة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۲.

ص: ۵۱

کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته، اوّلین کسی است که وارد دوزخ می‌شود».(۱)

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «

مَنْ روی علی مؤمنٍ روایةً یُریدُ بِها شَیْنَهُ وَهَدْمَ مُروءَتِهِ لِیَسْقُطَ مِنْ أعْیُنِ الناسِ، أخْرَجَهُ اللّهُ مِن وِلایَتِهِ إلی وِلایَةِ الشَّیْطانِ، فلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ

؛ کسی که به منظور عیب‌جویی و آبرو ریزی مؤمنی، سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد، ولی شیطان هم او را نمی‌پذیرد».(۲)

«غیبت» یعنی در غیاب کسی سخن گفتن، منتها سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد؛ خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی؛ در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتّی در اموری که مربوط به اوست، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان او و مانند اینها؛ بنابراین اگر کسی صفات ظاهری و آشکار دیگری را بیان کند، غیبت نخواهد بود، مگر اینکه قصد مذمّت و عیب‌جویی داشته باشد که در این صورت حرام است. مثل اینکه در مقام بدگویی بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه رنگ یا کوسه، اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در آن شخص باشد، اما اگر صفتی اصلًا وجود نداشته باشد، آن وقت «تهمت» خواهد بود که گناه آن‌به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

الغِیْبَةُ أنْ تَقولَ فی أخیکَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ، و أَمّا الْأَمْرُ الظّاهِرُ فیهِ، مِثْلُ الحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ، فَلا، وَالْبُهْتانُ أنْ تقولَ فیه مالیسَ فیه

؛ غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و امّا چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله که غیبت به حساب نمی‌آید، امّا تهمت این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد».(۳)

۱- محجّة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۱۵۸، ح ۲.

۳- اصول کافی، ج ۲، باب الغیبة و البهت، ح ۷.

ص: ۵۲

خداونـد در قرآن از غیبت نهی کرده و می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا یَغْتَبْ بَّعْضُکُمْ بَعْضاً أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِیمٌ».(۱)

خداونـد در ایـن آیـه غیبـت را بـه خـوردن گـوشت برادر مرده تشـبیه می‌کنـد که این زشـتی فـوق العـاده غیبت و گنـاه عظیم آن را می‌رساند.

در شأن نزول جمله «لَایَغْتَبْ بَّعْضُکُمْ بَعْضاً» آمـده که این آیه دربـاره دو نفر از اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است که رفیقشان

سلمان

را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله فرسـتاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نیز

سلمان

را سراغ

اسامهٔ بن زید

که مسئول بیت‌المال بود فرستاد،

اسامه

گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از

اسامه

بدگویی کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره

سلمان

هم گفتند:

اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن خشک خواهد شد.

سپس خودشان به راه افتادند تا نزد

اسامه

بیاینـد، و درباره موضوع کار خود تجسّـس کننـد، پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شـما می‌بینم، عرض کردند:

ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده‌ایم. فرمود: آری گوشت

سلمان

و

اسامه

را خورده‌اید و آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.(۲)

علاج غیبت و توبه آن:

«غیبت» ماننـد بسـیاری از صـفات ذمیمه تـدریجاً به صورت یـک بیماری روانی در می‌آیـد، به گونه‌ای که غیبت کننـده از کار خود

لذّت می‌برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می‌کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجاست که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان

۱- حجرات، آیه ۱۲.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۵؛« قرطبی» در تفسیر خود این شأن نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

ص: ۵۳

انگیزه‌های درونی غیبت بپردازد، انگیزه‌هایی همچون «بخل»، «حسد»، «کینه‌توزی»، «عداوت» و «خود برتربینی».

باید از طریق خودسازی و تفکّر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس، این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد. سپس در مقام توبه برآید، و از آنجا که غیبت جنبه «حقّ الناس» دارد، اگر به صاحب غیبت دسترسی دارد ومشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذرخواهی کند، هر چند به صورت سربسته باشد، به عنوان مثال بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی‌خبری غیبت شما کرده‌ام، مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود.

و اگر دسترسی به آن فرد را ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی کند.(۱)

موارد استثنا:

آخرین سخن درباره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگری استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» به عنوان مثال برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی از انسان سؤالی می‌کند، امانت در مشورت ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیّتی انجام می‌گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمّی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق وتظلّم صورت گیرد غیبت حرام نیست.

البتّه کسی که آشکارا گناه می‌کند و به‌اصطلاح «متظاهر به فسق» است، از موضوع

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۳.

ص: ۵۴

غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجّه داشت که این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متظاهر است.

این نکته نیز قابل توجّه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش دادن به غیبت، و حضور در مجلس غیبت نیز جزء محرّمات است. براساس پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیّتش به خطر می‌افتد دفاع کنند.(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۴.

ص: ۵۵

۱۲: مقام حضرت زهرا علیها السلام

قال رسولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله: «اوَّلُ شَخْصٍ یَدْخُلُ الجَنَّهَ فاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صـلی الله علیه و آله وَ مَثَلُها فی هذِهِ الأُمّهِ مَثَلُ مَرْیَمَ فی بنی‌إسْرائِیلَ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اوّلین کسی که وارد بهشت می‌شود، فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله است و او در میان این امّت مانند مریم در بنی اسرائیل است».

آیا این اولویت، مطلق است یا نسبی؟ ظاهر این است که مطلق است و مفهومش این است که حتّی قبل از پیغمبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و انبیا و امامان وارد بهشت می‌شود، چرا که انبیا ممکن است در قیامت در مقابل امّت مسئولیّت داشته باشند.

چنین مقـامی بسـیار والاست و نشان می‌دهـد که حضـرت زهرا علیها السـلام برترین افراد و زنان است و این بهشت است که مشـتاق چنین افرادی است، و آغوش باز می‌کند، و با وجود حضرت فاطمه علیها السلام و امثال آن حضرت، عظمت پیدا می‌کند.

قرآن می‌فرماید: « «مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ...»؛ توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است ...».(۲)

۱- کنز العمّال، ج ۶، ص ۲۱۹، از اهل سنّت؛ در بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۴ قسمت اوّل حدیث آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:« اوّل شخص تدخل الجنّهٔ فاطمهٔ».

۲- محمّد، آیه ۱۵؛ رعد، آیه ۳۵.

ص: ۵۶

و فـاطمه اوّلین کسـی است که وارد بهشت می‌شود و کسـی است که دارای برترین تقواست، و مـا نیز به آن مقـدار که تقوا داریم به فاطمه علیها السلام نزدیک و جزء پیروان او هستیم.

ص: ۵۷

۱۳: رضایت خدا یا خلق

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَن أرْضی سُلْطاناً بما یُسْخِطُ اللَّهَ خَرَجَ مِنْ دِینِ اللَّهِ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که پادشاهی را در چیزی خوشحال کند در حالی که آن چیز سبب خشم خداوند باشد از دین خدا خارج شده است».

کسی که برای خشنود کردن بنده‌ای خدا را ناخشنود کند به این معناست که آن بنده را در سرنوشت خود مؤثّرتر می‌داند و اهمّیتی که به این مخلوق می‌دهد بیش از اهمیّتی است که به خالق خود می‌دهد.

و در جای دیگر آن حضرت می‌فرماید: «

مَنْ طَلَبَ رِضَی مَخْلوقٍ بِسَخَطِ الخَالِقِ سَلَّط اللَّهُ عزَّوجَلّ علیهِ ذلِکَ المَخْلوق

؛ هر که خشنودی مخلوق را بر خشم خالق محترم‌تر شمرد خداوند عزّوجلّ آن مخلوق را بر وی مسلّط گرداند».(۲)

این یک نوع شرک است. قرآن می‌فرماید:

« «وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُّشْرِکُونَ»؛ بیشتر آنها که مدّعی ایمان به خدا هستند؛ مشرکند»(۳) چرا که برای مخلوق عبادت می‌کنند و جلب توجّه مخلوق را بر

۱- تحف العقول، حکمت ۱۷۲.

۲- همان مدرک، حکمت ۱۳۲.

۳- یوسف، آیه ۱۰۶.

ص: ۵۸

خدا مقدّم می‌دارند در ذیل این آیه حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که می‌فرماید: «

إنّ أخْوَفَ ما أخافُ عَلَيكُمُ الشِّرْكُ الْأصْغَرُ، قالوا: وَمَا الشِّرْكُ الْأصْغَرُ يا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: الرِّياءُ يقول اللَّهُ تَعالى يَوْمَ الْقِيامَةِ إذا جاءَ النّاسُ بأعمالِهِم: اذهَبُوا إلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُراؤونَ فى الدُّنْيا، فَانْظُروا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُم مِنْ جَزاءٍ؟

؛ خطرناک‌ترین چیزی که از آن برای شما می‌ترسم، شرک اصغر است. اصحاب گفتند: شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار به آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید؟».(۱)

شخصی که رزق خود را از طریق نامشروع می‌طلبد، شرک خفی دارد؛ یعنی خدا را عادل نمی‌داند که از طریق حلال به او روزی بدهد.

مهم این است که قلب از این شرک‌ها پاک بشود تا نور توحید در آن بتابد؛ برای انجام هر کاری باید ببینیم که خدا در این مسأله چه می‌پسندد، نه اینکه دیگران چه می‌پسندند، چرا که اگر خشنودی خدا را در نظر بگیریم، خشنودی خلق خدا در سایه آن بدست می‌آید.

در بعضی از روایات که در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره یوسف آمده است، می‌خوانیم:

«منظور شرک در نعمت است به این معنا که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده و اگر او نبود من میمردم و یا زندگانیم بر باد می‌رفت و بیچاره می‌شدم».(۲)

چنین شخصی غیر خدا را شریک در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است.

ارزش هر عملی بستگی به نیت وانگیزه آن دارد، و به تعبیر دیگر از دیدگاه اسلام، اساس هر عملی را «نیّت» تشکیل می‌دهد، آن هم نیّت خالص. در حدیث معروفی

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۹۱.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۲.

ص: ۵۹

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: «

إنَّما الأعْمالُ بِالنِّیّاتِ، وَلِکُلِّ امْرِیءٍ مانَوی

؛ هر عملی بستگی به نیّت فرد دارد، وبهره هر کس براساس نیّتی است که در عمل دارد». (۱)

در توضیح این حدیث آمده است؛ آن کس که برای خدا جهاد کند اجرش بر خداوند بزرگ است، و کسی که برای متاع دنیا حتّی نیّت به دست آوردن «عقال» (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می‌بندند) پیکار کند، بهره‌اش فقط همان است.

اینها همه به خاطر آن است که «نیّت» همیشه به عمل شکل می‌دهد، آن کس که برای خدا کاری انجام می‌دهد، تمام تلاشش این است که مردم از آن بهره بیشتری گیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می‌دهد، به بهره‌گیری نیازمندان اهمّیت نمی‌دهد.

جامعه‌ای که به ریاکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می‌شود، بلکه تمام برنامه‌های اجتماعی او از محتوا تهی می‌گردد.

روایات در نکوهش ریا بسیار زیاد است. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

سَیَأْتی عَلَی النّاسِ زمانٌ تَخْبُثُ فیهِ سَرائِرُهُمْ، وَتَحْسُنُ فِیهِ عَلانِیَتَهُم، طَمَعاً فی الدُّنْیا، لایُریدونَ بِهِ ما عِنْدَ رَبِّهِمْ، یَکُونُ دِینُهُمْ رِیاءاً، لایُخالِطُهُمْ خَوْفٌ، یَعُمُّهُمُ اللَّهُ بِعِقابٍ، فَیَدْعُونَهُ دُعاءَ الغَریقِ فَلایَستَجیبُ لَهُمْ

؛ زمانی بر مردم فرا می‌رسد که به خاطر طمع در دنیا باطنهای آنها زشت و آلوده و ظاهرشان زیبا می‌شود، این در حالی است که علاقه‌ای به پاداشهای پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می‌شود، و ترس خدا، در دل آنها از بین می‌رود، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می‌کند، و هرقدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی‌شود». (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «

إنَّ المُرائی یُدْعی یَوْمَ القِیامَهِ بِأربعهِ أسْماء: یا کافِرُ! یا فاجِرُ! یا غادِرُ یا خاسِرُ! حَبِطُ عَمَلُکَ، وَبَطَلَ أجْرُکَ، فَلا خَلاصَ لَکَ الْیَوم، فَالْتَمِسْ أجْرَکَ مِمَّن کُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ

؛ شخص ریا کار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می‌شود: ای کافر!

۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۷۷؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۳۵، ابواب مقدّمات العبادات باب ۵، ح ۱۰.

۲- اصول کافی، ج ۲، باب الریاء، ح ۱۴.

ص: ۶۰

ای فـاجر! ای حیله گر! وای زیانکار! عملت نابود شـده و اجرت باطل گشت، امروز هیـچ راه نجاتی نـداری، پاداش خود را از کسـی بخواه که برای او عمل کردی».(۱)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۶.

ص: ۶۱

۱۴: نقد و نسیه وایمان به غیب

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «طُوبی لِمَنْ تَرَکَ شَهْوَةً حاضِرةً لِمَوعودٍ لَمْ یَرَهُ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که لذت آماده‌ای را وا نهد برای موعودی که ندیده».

طوبی مؤنث اطیب (پاکیزه‌تر) است و چند معنا برایش گفته شده: یکی به معنای زندگی پاکیزه است برای کسی که دارای این صفت باشد. دوم به معنای خوشا به حال اوست. سوم درختی است در بهشت.(۲)

روایت می‌فرماید: خوشا به حال کسی که چیزی را که مطابق شهوت او و نقد است ترک می‌کند برای چیزی که نسیه است و ظاهراً آن را ندیده است.

این همان است که می‌گویند: انسان نمی‌تواند نقد را به خاطر نسیه ترک کند، و یکی از برتری‌های دنیا در چشم دنیاپرستان نقد بودن آن است، در مقابل، منافع نسیه است که آفاتی دارد و ممکن است نقد نشود.

بعضی این منافع نقد و نسیه را تعمیم می‌دهند و در مسائل آخرت هم جاری می‌کنند که همان منطق معروف ابن‌سعد است که وقتی حضرت به او فرمود: از

۱- تحف العقول، حکمت ۱۱۹؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

۲- (تفسیر مجمع البیان ذیل آیه ۲۹ سوره رعد) برای« طوبی» ده معنا نقل کرده است.

ص: ۶۲

جنگ با من صرف نظر کن. گفت: فکر می کنم، تا صبح فکر کرد، بعد گفت: می گویند:

بهشت و جهنّم و عذاب هست، اگر راست باشد، بعداً توبه می کنم و اگر دروغ باشد به دنیایم رسیده‌ام. بعد گفت: دنیا نقد است و آخرت نسیه و انسان عاقل نقد را به نسیه نمی‌فروشد.

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شودوعده فردای زاهد را چرا باور کنم

پیروان این مکتب زیادند، اینها دو اشتباه بزرگ مرتکب می‌شوند: اوّل اینکه وعده‌های الهی برای افراد باایمان نسیه نیست، نسیه درجایی است که طرف ضعیف است ونمی‌توانند به وعده هایش عمل کند، امّا کسی که قادر مطلق و صادق و حکیم است نقد و نسیه ندارد و وعده‌هایش عین واقعیّت است و سوخت و سوز ندارد.

دوم اینکه در زندگی دنیا هم بسیاری از مواقع نسیه را بر نقد مقدّم می‌دارند، به عنوان مثال تمام کشاورزان نقدشان را که بذر است می‌دهند، به انتظار محصولی که در سال آینده بدست می‌آورند، و یا تمام کسانی که سرمایه‌گذاری می کنند، نقد را می‌دهند برای نسیه فردا، چون مسأله اهم و مهم است.

انسان اگر در این عمر کوتاه تقوا را رعایت کند، یک عمر جاویدان غرق در نعمت خواهد داشت، که در این صورت لذت آماده را فدای نعمتی می کند که آن را ندیده است.

وقتی کسی لذت آماده را برای موعودی که ندیده ترک کند این نشانه ایمان است و اگر ایمان به خدا و غیب نداشته باشد لذت آماده را ترک نمی کند.

مهمترین لذّات دنیا مثل برق در گذر است امّا قرآن درباره لذّات آخرت می‌فرماید:

« «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداشهای مهمّی که مایه روشنی چشمها می گردد برای آنها نهفته شده است این پاداش عظیم جزای اعمالی است که انجام داده‌اند».(۱)

۱- سجده، آیه ۱۷.

ص: ۶۳

در این آیه «نفس» به صورت نکره در سیاق نفی آمده و به معنای عموم است، و همه نفوس حتّی رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرشتگان مقرّب را شامل می گردد که این نعمتها ولذّات روحانی در فکرشان خطور نکرده. وقتی انسان این وعده‌ها را می‌بیند چشم‌پوشی از شهوات بر او آسان می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:

«انَّ اللَّهَ یقولُ: اعْدَدَتُ لِعِبادِیَ الصّالحِینَ ما لا عَیْنٌ رَأَتْ، ولا اذُنٌ سَمِعَتْ، وَ لَا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ

؛ خداوند می‌فرماید: من برای بندگان صالحم نعمتهایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده و بر فکر کسی نگذشته است».(۱)

علاوه بر این، انسان در دنیا هم نتیجه‌اش را می‌بیند. در حدیثی داریم که اگر انسان چشمش به نامحرم بیفتد و چشم بپوشد، خداوند ایمانی به او می‌چشاند که لذّت و نورانیّت آن را احساس می کند.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

ص: ۶۴

ص: ۶۵

۱۵: استفاده از موقعیّت «وحدت»

اشاره

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «انَّ المُؤْمِنَ یَأْخُذُ بِأدَبِ اللَّهِ، اذا أَوْسَعَ اللَّهُ عَلَیْهِ اتَّسَعَ، وَاذا أَمْسَکَ عَنْهُ أَمْسَکَ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مؤمن مؤدّب به ادب خداست، می‌بیند خداوند با او چه رفتار می کند، هر وقت نعمت بیشتری به او داد او هم وسعت بیشتری در کار خیرش می‌دهد (چنان نیست که بخیل در علم، مال و خدماتش باشد) و وقتی ندارد وظیفه‌ای هم ندارد».

مقصود روایت همان قسمت اوّل است که وقتی خداوند سرمایه‌ای به او می‌دهد که شامل انواع سرمایه‌های مادّی ومعنوی مثل مقام، نفوذ اجتماعی، علم، قوه تفکر و ... می‌شود، از آن سرمایه استفاده می کند و هرچه عنایت خدا به او بیشتر شود او هم عنایتش به دیگران بیشتر می‌شود.

حضرت استاد به تناسب روز درباره وحدت بحثی را ارائه دادند که در ذیل آورده می‌شود:

در مورد وحدت سه مطلب عمده قابل توجّه است:

۱- تحف العقول، حکمت ۱۳۵.

ص: ۶۶

۱. تعریف وحدت

مراد از وحدت بین مذاهب اسلامی چیست؟

مراد این نیست که سنّی‌ها را شیعه و یا شیعه‌ها را سنّی کنیم، چرا که هیچ کدام در عمل حاضر نیستند از عقیده خود دست بردارند، بلکه منظور این است که در موضوعات مشترکی که داریم وحدت عمل داشته باشیم، مثل اینکه خدا واحد است، نبیّ واحد است، قبله و کتاب واحد است و بیت المقدّس سرزمین اسلام است و باید نجات پیدا کند و کشورهای اسلامی نباید تحت سیطره کفر باشند و ...

اینها از اموری است که شیعه و سنّی در آن اتّفاق نظر دارند.

۲. انگیزه‌ها و اهداف وحدت

کشورهای اسلامی از قدرت ویژه‌ای برخوردارند، به عنوان مثال از نظر جمعیّت، فرهنگ اسلامی، مناطق سوق الجیشی، منابع زیرزمینی و امور دیگر در دنیا ممتازند، اگر کشورهای اسلامی دست به دست هم ندهند پایمال دشمنان می‌شوند و اگر دست به دست هم بدهند می‌توانند در مقابل دشمنان سربلند و پیروز باشند.

احساس خطر و ضرر شدیدی که عدم وحدت در پی دارد باید انگیزه‌ای شود تا مسلمین در مقابل کشورهای قدرتمند به وحدت برسند، چرا که ظالمین با هم متّحد شده‌اند تا مانع نفوذ اسلام در میان ملّتها گردند.

حال بر فرض دشمن هم نداشته باشیم با وحدت می‌توانیم در جهان ترقّی کرده و قدرت خود را عالم گیر کنیم و فرهنگ دینی اسلامی خود را گسترش بدهیم.

۳. اسباب و عوامل وحدت

وحدت در ذات انسان نهفته شده و عالم، عالم وحدت است. تفرقه عللی دارد که اگر آنها را بشناسیم و از بین ببریم وحدت حاصل می‌شود، مثل سلامتی که نباید

ص: ۶۷

گفت چرا سالم هستیم بلکه باید پرسید چرا مریض می‌شویم، وقتی علت بیماری از بین برود، سلامتی حاصل می‌شود.

یکی از علت‌های تفرقه، عدم ارتباط با همدیگر است، وقتی با یکدیگر در ارتباط نباشیم، و نسبت به هم شناخت نداشته باشیم حاضر نیستیم با یکدیگر همکاری کنیم.

در میان اهل سنّت تبلیغ زیادی می‌شود که شیعه این قرآن مرسوم را قبول نـدارد و قرآن دیگری دارد، اگر بیایند و قرآنهای موجود در مساجد و تفسیرهای ما را ببینند این بدبینی برطرف می‌شود.

یکی دیگر از علل تفرقه، آلت دست دشـمنان شدن است، چرا که این دشـمن است که فعّالیّت کرده و وهّابیها و سنّیها را در مقابل شیعه قرار داده است. برای از بین بردن این تـوطئه بایـد ارتبـاط زیـادی بین شـیعه و سـنی برقرار شود تـا منطق مـا را بشـنوند و از دور قضـاوت نکننـد. خداونـد می‌فرمایـد: « «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسـمان خـدا (قرآن و اسـلام و هرگونه وسیله وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید».(۱)

این آیه مسأله اتّحـاد و مبـارزه بـا هرگـونه تفرقه را مطرح می‌کنـد که از اهمّیت فـوق العـاده‌ای برخـوردار است. در احـادیثی که از پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ اسـلام به ما رسـیده است بر لزوم و اهمّیت این موضوع با تعابیر مختلفی اشاره شده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

المُؤْمِنُ لِلْمُؤمِنِ کالبُنْیانِ یَشُدُّ بَعضُه بَعْضاً

؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن، جزء دیگر را محکم نگاه می‌دارد».

و نیز فرمود: «

المُؤْمِنونَ کالنَّفْسِ الواحِدَة

؛ مؤمنان همچون یک روحند».

و در جای دیگر می‌فرماید: «مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر

۱- آل عمران، آیه ۱۰۳.

ص: ۶۸

همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید، اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود».(۱)

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگاردگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی‌نشاید که نامت نهند آدمی

جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»(۲) یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است که مسلمانان را از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر برادر می‌داند.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را در حکم یک خانواده می‌داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب می‌کند. در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده است که به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می‌کنیم.

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

المُسْلِمْ أخوالمُسْلِم، لایَظْلِمُه، ولایَخْذِلُه، ولایُسْلِمُه

؛ مسلمان برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی‌کند، دست از یاریش برنمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد».(۳)

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «

مَثَلُ الأَخَوَیْنِ مَثَلُ الیَدَیْنِ تَغْسِلُ إحداهما الاخری

؛ دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند)».(۴)

۳. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

المُؤمِنُ أخوالمُؤمِنِ، کالجَسَدِ الواحِدِ إذا اشْتَکی شَیْئاً مِنْهُ وَجَدَ ألَمَ ذَلِکَ فی سائرِ جَسَدِه، و أرواحُهُما مِن روحٍ واحِدةٍ

؛ مؤمن برادر مؤمن است، و همگی به منزله اعضای یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر

۱- تفسیر روح الجنان، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲- حجرات، آیه ۱۰.

۳- محجّهٔ البیضاء، ج ۳، ص ۳۳۲، کتاب آداب الصحبهٔ و المعاشرهٔ، باب ۲.

۴- همان مدرک، ص ۳۱۹.

ص: ۶۹

عضوها آرامش ندارند، چرا که ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده است».(۱)

روایتی هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده است که از جامع‌ترین روایات در این زمینه است و علاقه‌مندان می‌توانند به تفسیر نمونه (۲) مراجعه کنند، و همچنین در حدیثی از امام علی علیه السلام درباره آغاز وقوع فتنه‌ها و اختلاف‌ها نقل شده است.(۳)

در نهج البلاغه می‌خوانیم: «

وَالْزَموا السَّوادَ الْأعْظَم، فَانَّ يَدَاللَّهِ مَعَ الْجَماعَةِ، وَايّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ، فَانَّ الشَّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَما أنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئبِ

؛ همیشه همراه جمعیّتهای بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، همچنان‌که گوسفند تنها، طعمه گرگ است».(۴)

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۳، باب اخوة المؤمنين بعضهم لبعض، ح ۳.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۷۴.

۳- همان مدرک، ج ۲۳، ص ۴۶۲.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

ص: ۷۰

ص: ۷۱

۱۶: شکر نعمت

قـال رسولُ اللَّهِ صـلى الله عليه و آله: «مَنْ تَقَـدَّمَتْ اِلَيْهِ يَـدٌ، كانَ عَليهِ مِنَ الحَقِّ أن يُكافِيءَ، فانْ لَم يفعَلْ فالثَّناءُ، فإنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَـدْ كَفَرَ النِّعْمَةَ». (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که نعمت به او برسد (ید به معنای نعمت است) اگر مقابله به مثل نکند (لفظا تشکر نکند) کفران نعمت کرده است».

به طور اجمال از آیات و روایات چنین به دست می‌آید که اسـلام بر پایه حق‌شناسـی است. اگر کسـی خدمتی به شما کرد، آن را از یاد نبریـد و این خـدمت را روزی جبران کنید. گاه انسان نمی‌تواند جبران کند، یا به خاطر اینکه توانایی او کم است و یا خدمتی که به او شـده به قـدری زیـاد است که قابل جبران نیست؛ در این صورت حـدّاقل بایـد با زبانش تشـکّر کنـد در غیر این صورت کفران نعمت کرده و مستحق زوال نعمت است.

کسـانی که به ما خـدمت می‌کننـد بسـیارند، پـدر، مادر، اسـتاد، همسایگان، علما، شـهدا و ...، و ما مـدیون خـدمات زیادی هستیم و عوامل زیادی دست به دست هم داده‌اند تا ما بتوانیم از آسایش برخوردار و از علم و دانش بهره‌مند شویم و

۱- تحف العقول، ص ۵۵.

ص: ۷۲

نمی‌توانیم همه آنها را جبران کنیم، بنابراین لااقل باید قدرشناسی کنیم.

قرآن می‌فرماید:

« «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید است».(۱)

شکر نعمت، نعمتت افزون کندکفر، نعمت از کفت بیرون کند

مطابق آیه نه تنها نعمت از او گرفته می‌شود بلکه عذاب الهی جانشین نعمت می‌شود.

این درباره نعمتهایی که از ناحیه انسانها به هم می‌رسد نیز صادق است که اگر بتوانیم جبران کنیم و اگر نتوانیم با زبان شکرش را انجام می‌دهیم، امّا درباره نعمت الهی که سرتاپای ما را فرا گرفته چگونه می‌توانیم شکر کنیم؟! نعمت وجود، عقل، سلامت، هدایت، ایمان، ولایت و ... حتّی اگر شکر بگوییم خود شکر هم نعمت است. در عبارت امام سجاد علیه السلام آمده است: « فَكَيْفَ لى بِتَحْصيلِ الشُّكْرِ و شُكْرى ايّاكَ يَفْتَقِرُ إلى شُكْرٍ، فَكُلَّما قُلْتُ لَكَ الحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لِذلكَ انْ اقولَ لَكَ الحمدُ

؛ چگونه می‌توانم حقّ شکر تو را بجای آورم، درحالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد، و هر زمان که می‌گویم تو را سپاس بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم تو را سپاس».(۲)

به همین جهت بزرگان می‌گویند که شکر نعمت خدا فقط یک راه دارد و آن اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای اوست، همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید:

«خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد که حقّ شکر مرا ادا کن، عرض کرد:

پروردگارا چگونه حقّ شکر تو را ادا کنم، در حالی که هر زمان شکر تو را بجا آورم،

۱- ابراهیم، آیه ۷.

۲- مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد علیه السلام در بخش دوم مفاتیح نوین اثر آیهٔ اللّه العظمی مکارم شیرازی.

ص: ۷۳

این موفقیّت خود نعمت تازه‌ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود: ای موسی الآن حقّ شکر مرا ادا کردی، چون می‌دانی حقّ این توفیق از ناحیه من است».(۱)

بنده همان به که زتقصیر خویش‌عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش‌کس نتواند که بجا آورد

ما نعمتهای زیادی داریم که هر کدام از آنها با دنیا برابری می‌کند، اگر چشم یا عقل ما را بگیرند و تمام دنیا را بدهند، راضی نیستیم. این آبی که سطح چشم قرار دارد اگر نباشد پلک روی چشم می‌ساید و در مدّت کوتاهی چشم زخم می‌شود، امّا این آب، آن را نرم نگه می‌دارد که پلک بتواند به سادگی بالا و پایین رود.

اگر این نعمتهای بزرگ خدا را صحیح در مسیرش مصرف کنیم، شکر عملی اوست، و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان، خودپرستی، غرور، غفلت، بیگانگی و دوری از خدا این عین ناسپاسی است.

حق همی گوید چه آوردی مرااندرین مهلت که دادم من تو را

پنج حس را در کجا پالوده‌ای‌گوهر دیده کجا فرسوده‌ای

امام صادق علیه السلام فرمود: «کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش نکنی، و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و دستورات او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری».(۲)

و نیز فرمود: «

شُکْرُ النِّعْمَهِ اجتِنابِ المَحارِمِ

؛ شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود».(۳)

روایاتی درباره شکر نعمت:

۱. امام علی علیه السلام در یکی از حکمتهای خود می‌فرماید: «

اذا وَصَلَتْ الَیْکُم أَطْرافُ

۱- اصول کافی، ج ۲، باب الشکر، ح ۲۷.

۲- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۷۱۰.

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۲۹.

ص: ۷۴

النِّعَم فَلا تُنَفِّروا أَقْصاها بِقِلَّةِ الشُّكْرِ

؛ هنگامی که مقدّمات نعمتهای خداوند به شما می‌رسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیّه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با شکرگزاری کم آن را از خود برانید».(۱)

۲. تنها شکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتها کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده‌اند نیز تشکّر نماییم و حقّ زحمات آنها را از این طریق ادا کنیم، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نماییم.

در حدیثی از امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «روز قیامت خداوند به بعضی از بندگانش می‌فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می‌کند:

پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می‌فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی. سپس امام فرمود:

أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ أَشْكَرُكُمْ لِلنّاسِ

؛ شکر گزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجای آورند».(۲)

کمترین حدّ تشکّر آن است که برخوردها، پرمحبّت و صمیمی بوده واز هرگونه آزار و رنجش به دور باشد و عالی‌ترین تشکّر آن است که در برابر خوبی افراد، چندین برابر خوبی کرده و خوبی آنها را در ظاهر و باطن، و زبان و عمل به بهترین وجه جبران نماییم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النّاسَ لَمْ يَشْكُرِاللَّهَ

؛ کسی که از انسانها تشکّر نکند از خدا تشکّر نکرده است».(۳)

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «

مَنْ لَمْ يَشْكُرْ والِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ

؛ کسی که از پدر و مادرش تشکر نکند، شاکر خداوند هم نبوده است».(۴)

در زندگی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام موارد متعدّدی دیده می‌شود که از افراد نیکوکار قدردانی و تشکّر می‌کردند که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳.

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۶، باب الشکر، ح ۳۰.

۳- آثار الصادقین، ج ۹، ص ۴۶۵.

۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۸.

ص: ۷۵

الف) پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به پاس خدمات حضرت خدیجه علیها السلام همواره از او یاد می کرد و از خدمتهای او قدردانی و تشکّر می‌نمود و بر او درود می‌فرستاد و از درگاه خدا برای او طلب آمرزش می‌نمود و می‌فرمود: خدیجه وقتی به من پیوست که همه از من دور می‌شدند. او در راه اسلام، هرگز مرا تنها نگذاشت و همواره از من حمایت نمود. خدا او را رحمت کند که بانوی پربرکتی بود و من از او دارای شش فرزند شدم.(۱)

ب) در دوران شیرخوارگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چند روز کنیز آزاد شده ابولهب به نام ثُوَیْبه و مدّتی هم حلیمه سعدیّه به او شیر دادند و از او سرپرستی کردند. سالها از این ماجرا گذشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر محبّتهای ثُوَیْبه در دوران شیرخوارگی، به او احترام می گذارد؛ حتّی در مدینه برای او که در مکّه می‌زیست لباس و هدیه‌های فراوانی می‌فرستاد، ثویبه در سال هفتم هجرت از دنیا رفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وفات او غمگین گردید، از خویشان او جویا شد تا به آنها محبّت کند و به این ترتیب از زحمات گذشته او سپاسگزاری نماید.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ۲۵ سالگی در مکّه با حضرت خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، یک سال براثر خشکسالی، قحطی شد و حلیمه سعدیّه به علت تهیدستی به مکّه آمد تا معاش زندگی خود را تأمین نماید. نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و شرح حال خود را بیان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اموال خدیجه چهل گوسفند و شتر به حلیمه داد و به پاس خدمات گذشته او، احترام شایانی به او نمود.(۲)

ج) پیرمردی نابینا و مسیحی به محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران چنین وانمود کردند که نباید به او کمک کرد. علی علیه السلام پس از تحقیق دریافت که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار کرده و در خدمت اسلام بوده

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۲؛ اسدالغابهٔ، ج ۵، ص ۴۳۸.

۲- کحل البصر، ص ۵۴؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۴۰۱.

ص: ۷۶

است، فرمود: شگفتا! او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذار کرده‌اید؟ آنگاه دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه‌ای برای او تعیین نمود.(۱) به این ترتیب، از کار او در ایّام جوانی قدردانی کرد، هرچند او مسیحی بود.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در همه لحظات عمر خود، نهایت شکرگزاری در پیشگاه خداوند را در عالی‌ترین مراتبش انجام می‌دادند.

آنها مظهر شکر و بندگی و اطاعت بودند و شکر خود را به صورت عبادت و نهایت خضوع در برابر خداوند آشکار می‌ساختند که به ذکر چند نمونه از مقام بندگی وشکرگزاری آنها اکتفا می‌کنیم:

ابن‌عبّاس می‌گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شبی که روز آن جنگ بدر رخ داد از شب تا صبح نماز می‌خواند و اشک می‌ریخت و با نهایت خضوع دعا می‌کرد و می‌گفت:

اللّهمَ انْجِزْلی ما وَعَدْتَنی

؛ خدایا آنچه را به من وعده داده‌ای به آن وفا کن. و به سجده می‌رفت و در سجده زار زار می‌گریست و خدا را عبادت می‌کرد».(۲)

آن بزرگوار آنقدر برای نماز و عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد و آنقدر نماز شب خواند که چهره‌اش زرد شد. آنقدر هنگام عبادت می‌گریست که بی حال می‌شد. شخصی به آن حضرت عرض کرد: مگر نه این است که خداوند گناه گذشته و آینده تو را بخشیده است، چرا خود را این گونه به زحمت می‌اندازی؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «

أفَلا اکونُ عَبَداً شکوراً

؛ آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم؟».(۳)

امام باقر علیه السلام در شأن پدرش امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند ... او در نخلستان دارای پانصد درخت خرما بود و در کنار هر کدام از آنها، دو رکعت نماز می‌خواند. هنگامی که به نماز می‌ایستاد رنگش

۱- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۹۲، ح ۸۱۱.

۲- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۱۷.

۳- همان مدرک، ج ۱۷، ص ۲۵۷.

ص: ۷۷

تغییر می‌کرد و حال او در نماز همچون حال بنده ذلیل در برابر پادشاه بزرگ بود.

اعضای بدنش می‌لرزید و به گونه‌ای نماز می‌خواند که گویی آخرین نماز اوست و هرگز بعد از آن زنده نمی‌ماند».

شبی مشغول نماز بود، یکی از پسرانش در کنارش به زمین افتاد و دستش شکست اهل خانه جیغ و فریاد کشیدند، همسایه‌ها آمدند و شکسته بند آوردند، آن کودک از شدت درد فریاد می‌کشید، شکسته بند، دست او را بست، ولی امام سجّاد علیه السلام هیچ کدام از این فریادها را نشنید، تا اینکه صبح آن شب متوجّه شد دست پسرش برگردنش آویزان است، فرمود: چه شده؟ ماجرا را به اطلاع آن حضرت رساندند.

در مورد دیگری آن حضرت در حال سجده نماز بود، آتش‌سوزی در خانه رخ داد، حاضران فریاد می‌زدند: «

یَابْنَ رَسولِ اللَّهِ النّارُ النّارُ

؛ ای پسر رسول خدا آتش! آتش!».

آن حضرت سرش را بلند نکرد تا اینکه آتش خاموش گردید. پس از سجده به آن حضرت گفته شده چه چیز تو را از آتش سوزی باز داشت؟ فرمود: «

الْهَتْنی عَنْها النّارُ الْکُبْری

؛ آتش عظیم دوزخ، مرا از این آتش سوزی سرگرم و غافل ساخت».(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۰.

ص: ۷۸

ص: ۷۹

۱۷: آثار گناه

اشاره

عن أبی جعفرٍ علیه السلام قال: وَجَدْنا فی کِتابِ رَسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أذاظَهَرَ الزِّنا مِنْ بَعْدی کَثُرَ مَوْتُ الْفَجْأَةِ، وَ اذا طُفِفَ الْمِکْیالُ و المیزانُ أَخَذَهُم اللَّهُ بِالسِّنینَ وَالنَّقْصِ، وَاذا مَنَعوا الزَّکاةَ مَنَعَتِ الأرْضُ بَرَکاتِها مِنَ الزَّرْعِ وَالثِّمارِ وَالْمَعادِنِ کُلِّها، وَإذا جارُوا فی الأَحْکامِ تَعاوَنوا عَلَی الظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ، وَ اذا نَقَضوا العَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ، وَاذا قَطَعوا الْأرْحامَ جُعِلَتِ الأموالُ فی أَیْدِی الأَشْرارِ، وَاذا لَمْ یَأْمُروا بِالمَعْروفِ وَ لَمْ یَنْهَوا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لَمْ یَتَّبِعوا الأَخْیارَ مِنْ أَهْلِ بَیْتی سَلَّطَ اللَّهُ عَلیهِمْ شِرارَهُمْ فَیَدْعو خِیارُهُمْ فَلا یُسْتَجابُ لَهُمْ».(۱)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتم: هرگاه پس از من زنا پدیدار شود، مرگ ناگهانی فراوان گردد، و هرگاه از پیمانه و ترازو کم شود، خداوند آنان را به قحطی و کمی (خواربار و سایر وسایل زندگی) گرفتار می کند، و هرگاه از دادن زکات دریغ کنند، زمین برکات خود را از زراعت و میوه‌ها و معادن از آنها دریغ می کند، وهرگاه در احکام به ناحق حکم کنند، در ستم و دشمنی با هم گرفتار می‌شوند و چون پیمان‌شکنی کنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلّط کند، و

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۸۱؛ تحف العقول، حکمت ۱۲۹.

ص: ۸۰

چون قطع رحم کنند خداوند اموال (و ثروتها) را در دست اشرار قرار دهد، و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بیت من ننمایند، خداوند اشرار آنان را بر ایشان مسلّط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود».

نتایج گناه در زندگی انسان:

الف) عقوبتهای اخروی که همان تجسّم اعمال است که فعلًا موضوع بحث نیست.

ب) آثاری که در قلب انسان می‌گذارد مانند انواع تاریکیها و حجابها، و از بین بردن توفیقات، نشاط قلبی و نشاط عبادت، این هم از محلّ بحث خارج است.

ج) آثار اجتماعی گناه است.

تمام گناهان آثاری در زندگی بشر دارند و نابسامانی در زندگی بوجود می‌آورند که این آثار موضوع بحث است:

۱. گناهانی که رابطه آن با اثرش شناخته شده است یعنی می‌توانیم بدانیم که این گناه این اثر را دارد، مثلاـ اگر دروغ زیاد شود اعتماد مردم به یکدیگر از بین می‌رود و سوء ظن و عدم همکاری زیاد می‌شود و نمی‌توان زندگی مشترک داشت.

۲. رابطه ماورای طبیعی، یعنی ما نمی‌دانیم که اگر کسی این گناه را مرتکب شود خداوند چه اثری در آن می‌گذارد.

در حدیث فوق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر زنا زیاد شود مرگ ناگهانی مثل سکته زیاد می‌شود، چه سکته مغزی که بخشی از مغز از کار می افتد، یا سکته قلبی که قلب از کار می‌افتد، اینها مرگ ناگهانی درونی است.

مرگ ناگهانی بیرونی هم داریم که زلزله و امثال آن است، البتّه روایت بیشتر تأکید بر جنبه درونی دارد که وقتی زنا زیاد شود مرگ و میر زیاد می‌شود، چرا که شهوترانی تعادل مغز و قلب را به هم می‌زند و به دنبال آن مرگ ناگهانی یا عقوبت ناگهانی است.

ص: ۸۱

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

یا مَعْشَرَ المسلمینَ ایّاکُمْ وَالزِّنا فَانَّ فیهِ سِتَّ خصالٍ، ثَلاثٌ فی الدُّنْیا و ثلاثٌ فی الآخِرَةِ، فَامّا الّتی فی الدُّنْیا فَإنَّه یَذْهَبُ بِالبَهاءِ، وَ یُورِثُ الْفَقْرَ، وَ یُنْقِصُ العُمُرَ، وَ امَّا الّتی فی الآخِرَةِ فَانَّهُ یُوجِبُ سَخَطَ الرَّبِّ وسوءَ الحِسابِ و الخلودَ فی النّارِ

؛ ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت و نتیجه زشت هست، سه در دنیا و سه در آخرت، امّا آن سه که در دنیاست:

زیبایی را می‌برد و پریشانی و تنگدستی می‌آورد، و عمر را کوتاه می‌کند، و امّا آن سه که در آخرت است: موجب خشم خدا، و بدی حساب، و جاویدان ماندن در آتش دوزخ می‌گردد».(۱)

و این بدان خاطر است که:

اوّلًا: اسلام زندگی دنیا و آخرت را مرتبط به یکدیگر می‌داند وهمچنان که می‌خواهد سعادت دنیای مردم را تأمین کند، در فکر تأمین سعادت زندگی پس از مرگ آنها نیز می‌باشد.

ثانیاً: بدین وسیله ایمان به معاد و حساب روز جزا و کیفر اخروی را در دل مردم تقویت می‌کند و آنها را از کیفر روز قیامت بیم می‌دهد و با بیان این حقیقت که هیچ عملی بی حساب نمی‌ماند، به طرز صحیحی در نهان و آشکار جلوی مردم را از گناه کردن می‌گیرد، و سدّ محکمی میان آنان و گناه ایجاد می‌کند، و انسان را در برابر طوفان شهوات و غرایز چون کوهی محکم، پابرجا و استوار می‌سازد.

چنانکه در حدیث آمده: «

المُؤمِنُ كالْجَبَلِ الرّاسِخِ لا تُحَرِّكُهُ الْعواصِف

؛ مؤمن چون کوه محکمی است که بادهای سخت او را نمی‌لرزاند».(۲)

زیرا اگر ایمان به کیفر روز جزا در کار نباشد، قانونهای اجتماعی تنها در ظاهر می‌توانند تاحدود کمی جلوی تجاوزات را، آن هم به طور ناقص بگیرند، امّا وقتی

۱- خصال صدوق، باب الستهٔ، ص ۳۲۰.

۲- شرح اصول کافی، ج ۹، ص ۱۸۱.

ص: ۸۲

گناهکار در جای خلوتی قرار گیرد و وسایل گناه برایش آماده باشد، قدرتی جز ایمان به معاد نمی‌تواند جلوی او را از ارتکاب گناه وجنایت بگیرد.

در ادامه حدیث حضرت می‌فرماید: اگر کم فروشی کند خداوند قحطی می‌آورد، یعنی شما کم می‌فروشی، خداوند هم کم می‌کند و قحطی می‌شود که بین این دو رابطه معنوی وجود دارد، و یا اگر منع زکات کنند، زمین برکاتش را منع می‌کند، اعم از زراعت، میوه و معادن؛ که این مربوط به حکمت خداوند است همان‌گونه که عمل می‌کنی به همان میزان پاداش دریافت می‌کنی.

هنگامی که در احکام ظلم کرده و ظلم ظالمان را اجرا کنند و حکم جائرانه بدهند، زندگی آنها همکاری با ظلم و در خدمت ظلم می‌شود.

وقتی نقض عهد کنند، خداوند دشمنان را بر آنها مسلّط می‌کند، چون پیمان‌شکنی اعتماد را از بین می‌برد و وقتی اعتماد از بین رفت، اتّحاد از بین خواهد رفت و دشمنان مسلّط می‌شوند.

وقتی قطع رحم کنند، ثروتها در دست اشرار قرار داده می‌شود، چون قطع رحم اثر وضعی دارد که اگر رحم نکنی، خداوند هم رحم نمی‌کند و جامعه اسلامی محتاج به کارهای دیگران می‌شود.

وقتی امر به معروف ونهی از منکر نکنند، خداوند اشرار را بر آنها مسلّط می‌کند، چون اگر بی تفاوت باشند، اشرار در بی تفاوتی مسلّط می‌شوند، و اگر احساس مسئولیّت کنند، اشرار مجال پیدا نمی‌کنند تا مسلّط شوند.

بنابراین آثار وضعی گناه مثل علّت و معلول است، به عنوان مثال اگر شراب بخورد ولی نداند که شراب است، حرام نیست امّا اثر وضعی خود را که مستی است، می‌گذارد.

اثر وضعی گناه گاهی در بدن و گاه در روح انسان است و قلب را سیاه کرده، نورانیّت را از بین می‌برد.

ص: ۸۳

۱۸: نظافت و آراستگی

اشاره

قالَ الرِّضا علیه السلام: «مِنْ أَخْلاقِ الأنْبیاءِ التَّنَظُّف».(۱)

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «پاکیزه بودن از اخلاق انبیاست».

از جمله شرایطی که برای انبیا ذکر می‌کنند این است که صفاتی که باعث تنفّر است در آنها نباشد. ممکن است در میان آنها فردی نابینا باشد، مثل یعقوب علیه السلام که نابینا شد، امّا به بیماری تنفّرآمیز مبتلا نمی‌شوند، و این افسانه‌ای که درباره حضرت ایّوب علیه السلام نقل شده که بدنش کرم زد، دروغ است و ساخته افراد خرافی است.

همچنین انبیا اخلاقی که مایه تنفّر است را هم نباید داشته باشند، به عنوان مثال نباید تندخو و خشن باشند، چون نقض غرض می‌شود، چرا که خداوند نبی را برای جلب مردم فرستاده است و اگر تندخو باشد مردم از او دوری می‌کنند.

همچنین انبیا از انحرافات اجتماعی که لکّه ننگی به حساب می‌آید نیز باید دور باشند، چون موجب تنفّر می‌شود، به عنوان مثال اگر همسر پیغمبر از جادّه عفّت انحراف داشته باشد باعث تنفّر می‌شود و مردم به او اعتماد نمی‌کنند، و امّا زن حضرت لوط علیه السلام و یا پسر حضرت نوح علیه السلام فقط انحراف اعتقادی و ایمانی داشتند.

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵؛ تحف العقول، حکمت ۴.

ص: ۸۴

از اینجا می‌فهمیم که چرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عطرّیات و وسایل خوش بو اهمّیت می‌داد، و مقیّد به نظافت بود، مسواک می‌زد، و زمانی که می‌خواست از خانه خارج شود، خود را در ظرف آب نگاه می کرد.

مطابق این حدیث امام علیه السلام یکی از اخلاق انبیا را نظافت معرّفی کرده که شامل نظافت ظاهری و باطنی می‌شود، یعنی آنها هم نظافت اخلاقی و هم نظافت ظاهری داشتند.

این یکی از اصول مشترک در زندگی همه امامان معصوم علیهم السلام بوده که علاوه بر آراستگی باطن و روح و روان، ظاهری زیبا، پاکیزه و آراسته داشته‌اند.

بعضی خیال می کنند همین مقدار که انسان ایمان محکم، و باطنی پاک داشته باشد کافی است، و ظاهر و شکل و قیافه، هر گونه باشد عیبی ندارد، چنین خیالی از نظر اسلام خیال باطل می‌باشد، بلکه به عکس بخشی از برنامه‌ها و دستورهای اسلام مربوط به نظافت، زیبایی و آراستگی ظاهر، مثل قیافه و لباس و رنگ و بو است، برای روشن شدن این مطلب، لازم است به بررسی آن از جهت آیات، روایات و سیره بزرگان دین بپردازیم.

زیبایی و آراستگی ظاهر از دیدگاه قرآن:

قرآن هیچ گاه این حس را سرکوب و استفاده از آن را منع نکرده و با صراحت اعلام می‌دارد که زینتهایی که خدا داده در ابتدا و بالذات متعلّق به بندگان خوب وصالح خداست و دیگران ریزه خوار سفره مؤمنان هستند.

قرآن مجید می‌فرماید:

« «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ ای پیامبر بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده

ص: ۸۵

است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا متعلّق به آنهایی است که ایمان آورده‌اند (اگرچه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت به مؤمنان اختصاص خواهد داشت، این چنین آیات را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم».(۱)

و می‌فرماید: « «یَا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ ...»؛ ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید».(۲)

این جمله می‌تواند هم اشاره به «زینتهای جسمانی» باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتّب و پاك و تمیز، و شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می‌شود، و هم شامل «زینتهای معنوی» یعنی خصایص انسانی و فضایل اخلاقی و پاکی نیّت و اخلاص.(۳)

مرحوم بحرانی در ذیل آیه «خُذُوا زِینَتَکُمْ ...» نقل می‌کند: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در موقع نماز بهترین لباسهای خود را می‌پوشید. هنگامی که از آن حضرت علّت را جویا شدند فرمود: «

انَّ اللَّه تعالی جَمِیلٌ یُحِبُّ الجَمالَ فَاتَجَمَّلُ لِرَبّی وَ هُو یَقولُ:

«خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ»

فَاحَبَّ أن ألْبَسَ أجْوَدَ ثِیابی

؛ خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، به همین جهت من برای پروردگارم خود را آرایش می‌کنم که فرموده است زینتهای خود را در هنگام عبادت در برگیرید. پس خداوند دوست می‌دارد که من بهترین لباسم را بپوشم».(۴)

و باز مرحوم بحرانی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام لباس زیبایی پوشیده بود، عبّاد بن کثیر با حضرت برخورد کرد و لب به اعتراض گشود و گفت: تو از خاندان نبوّتی، پدرت (علی علیه السلام) این گونه لباس نمی‌پوشید، لباس او بسیار ساده بود. چرا چنین لباس زیبایی به تن کرده‌ای؟ بهتر نبود لباس ساده‌تر و ارزان‌تری می‌پوشیدی؟

۱- اعراف، آیه ۳۲.

۲- اعراف، آیه ۳۱.

۳- تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۴۷.

۴- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۰؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۹.

ص: ۸۶

امام صادق علیه السلام فرمود: «وای بر تو ای عبّاد! چه کسی حرام کرده است زینتهایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزیهای پاکیزه را؟ خداوند دوست دارد نعمتی را که به بنده‌ای عطا کرده است آن را بی کم و کاست در برش ببیند (یعنی دوست دارد که بنده‌اش به طور کامل از آن بهره گیرد).(۱)

قرآن نیز می‌فرماید: « «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتُحَرِّمُوا طَیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده برخود حرام نکنید، و از حدّ تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».(۲)

در شأن نزول این آیه آمده: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود. این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند و به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند پاره‌ای از لذّتها و راحتیها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت بپردازند، ... عثمان مظعون قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید و به عبادت بپردازد.

روزی همسر عثمان بن مظعون که زن جوان و صاحب جمالی بود، نزد عایشه آمد، عایشه از وضع او متعجّب شد و گفت: چرا به خودت نمی‌رسی، و زینت نمی‌کنی؟! در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسرم مدّتی است که مرا ترک گفته و رهبانیّت پیش گرفته است، این سخن به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و فرمان داد که همه مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، حضرت بالای منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را برخود حرام کرده‌اید؟ من سنّت خود را برای شما بازگو می‌کنم، هرکس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی از شب را می‌خوابم و با همسرانم آمیزش

۱- تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۱؛ وسائل‌الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۷.

۲- مائده، آیه ۸۷.

ص: ۸۷

دارم و همه روزها را روزه نمی گیرم ...».(۱)

در روایات اسلامی و گفتار امامان معصوم علیهم السلام از هر عاملی که موجب ناپاکی و کثیفی می‌شود نهی شده، و به هر امری که باعث پاکیزگی و بهداشت می گردد تأکید شده است. به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می کنیم:

الف) علی بن جعفر علیه السلام می گوید: «

عن أخیهِ أبی الحسن علیه السلام: سألتُه عن قصّ الشاربِ، أمِنَ السُّنَّةِ؟ قال: نعم.

وقال أمیرالمؤمنین علیه السلام: أَخْذُ الشاربِ مِن النظافَةِ، وهو مِن السَّنَّة

؛ از برادرم امام کاظم علیه السلام در مورد کوتاه نمودن شارب پرسیدم که آیا از سنّت است؟ فرمود: آری.(۲) امیرمؤمنان علیه السلام هم فرمود: کوتاه کردن شارب از نظافت واز سنّت پاک اسلام‌است».(۳)

از آنجا که شارب و سبیل بلند کمینگاه میکروب خواهد شد، و عملی بر خلاف بهداشت و نظافت است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فهماندن مطلب به مردم عصرش، به جای میکروب، از شیطان نام برده، چراکه شیطان در اصل به معنای هر موجود موذی است؛ و چنین فرمود:

«لایُطَوِّلَنَّ احَدُکم شارِبَهُ، فَانَّ الشَّیطانَ یَتَّخِذُهُ مَخابِیاً

؛ قطعاً هیچ یک از شما سبیل خود را بلند نکند، زیرا اگر بلند کند، شیطان آن را کمینگاه خود قرار می‌دهد».(۴)

ب) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ناخنها به این خاطر گرفته می‌شوند که آنها محل خوابگاه شیطان است».(۵)

ج) رسول خدا صلی الله علیه و آله دندان چند نفر از مسلمانان را زرد دید، به آنها فرمود: «چرا دندانهای شما زرد و کثیف است؟ چرا مسواک نمی‌زنید؟».(۶)

۱- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۶۰.

۲- فروع کافی، ج ۶، ص ۴۷۸.

۳- تحف العقول، ص ۱۰۲.

۴- فروع کافی، ج ۵، ص ۴۴۸.

۵- مکارم الاخلاق، ص ۷۲.

۶- فروع کافی، ج ۶، ص ۴۹۵.

ص: ۸۸

د) امام کاظم علیه السلام فرمود: «

الْعِطْرُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلین

؛ استفاده از عطر، از شیوه‌های رسولان خداست».(۱)

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «

کانَ رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُنْفِقُ فِي الطِّیبِ اکْثَرَ مِمّا یُنْفِقُ فِي الطَّعام

؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که برای مصرف عطر و بوهای خوش، خرج می‌کرد، بیشتر از آن بود که برای غذا مصرف می‌نمود».(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «با هر چیزی که توان دارید نظافت کنید، چرا که خداوند متعال، اسلام را بر اساس نظافت بنا کرده است، و جز انسان پاکیزه و پاک وارد بهشت نگردد».(۳)

آراستگی ظاهری در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:

۱. ابوایّوب انصاری میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می‌گوید: «شبی برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی همراه پیاز و سیر آماده کردیم و به حضور آن حضرت بردیم. حضرت از غذا نخورد، و آن را رد کرد، ما جای انگشتان آن حضرت را در آن غذا ندیدیم. من بی تابانه به حضور آن حضرت رفته و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چرا از غذا نخوردی، و جای دست شما در آن غذا نبود تا با خوردن آن قسمت، طلب برکت کنیم؟ در پاسخ فرمود: آری غذای امروز «سیر» داشت و چون من در اجتماع شرکت می‌کنم و مردم از نزدیک با من تماس می‌گیرند و با من سخن می‌گویند، از خوردن غذا معذورم. ما آن غذا را خوردیم، و از آن پس چنان غذایی برای پیامبر صلی الله علیه و آله آماده نکردیم».(۴)

۲. امام صادق علیه السلام به قدری از عطریّات استفاده می‌کرد، که هرگاه کسی وارد

۱- فروع کافی، ج ۶، ص ۵۱۱.

۲- همان مدرک، ص ۵۱۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۹۳.

۴- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۴.

ص: ۸۹

مسجد می‌شد و او را نمی‌دید، از محلّی که بوی عطر از آن استشمام می‌شد، می‌فهمید که امام صادق علیه السلام در همان محل بوده است، زیرا محلّ سجده او همیشه خوشبو بود.(۱)

۳. حسن‌بن جهم می‌گوید: «به محضر امام کاظم علیه السلام رفتم، دیدم موی صورتش را با رنگ سیاه، رنگین نموده است، عرض کردم: فدایت شوم، محاسنت را رنگ کرده‌ای؟ فرمود: همانا خضاب کردن پاداش دارد، خضاب و آراستگی موجب افزایش حفظ عفّت زنان می‌گردد، زیرا بعضی از زنان بر اثر آن که همسرانشان خود را نمی‌آرایند، به فساد و بی عفّتی کشیده می‌شوند».(۲)

۱- فروع کافی، ج ۶، ص ۵۱۱.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۰۰.

ص: ۹۰

ص: ۹۱

۱۹: صله رَحِم

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «صِلُوا ارْحامَکُمْ وَ لَوْ بِالسَّلام».(۱)

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «صله أرحام خود کنید حتی اینکه سلام کردن باشد».

در آیات و روایات تأکید فراوانی درباره صـله رَحِم شده است. خداوند می‌فرماید: « «وَیَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ و کسـانی که پیونـدهایی را که خـدا دسـتور داده برقرار سازنـد، قطع نموده، و در روی زمین فسـاد می‌کنند، اینها زیانکارانند».(۲)

مصداق صـله رحم چیست؟ رحم کیانند؟ صـله چیست؟ و فلسـفه‌اش کدام است؟ بیشتر مردم صـله رحم را مسـتحب می‌دانند و حال آنکه صله رحم یکی از واجبات و قطع رحم یکی از گناهان کبیره است.

ظـاهر رحم که در روایـات آمـده، تمام ارحام را شامل می‌شود و دلیلی نـداریم که فقط طبقه اوّل ارث، داخل ارحام باشـد و طبقات دیگر داخل نباشد، منتها چگونگی

۱- تحف العقول، حکمت ۱۶۵؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۴، میزان الحکمه، ج ۴، ص ۸۹.

۲- بقره، آیه ۲۷.

ص: ۹۲

صله مختلف است یعنی صـله‌ای که دربـاره درجه اوّل مثـل پـدر، مادر و فرزنـد است، غیر از آن صـله‌ای است که درباره وابسـتگان درجه دوم است.

صلـه چیست؟ صـله یـک معنـای عرفی دارد که داشـتن نـوعی رابطه است که این رابطه مختلـف است، گـاهی رابطه به این است که زندگی پدر و مادری را که در مضـیقه هسـتند تأمین کند، (وجوب نفقه مصداق صـله رحم است) و گاهی وجوب نفقه نیست، بلکه خبر داشـتن از بیماران آنها و کمک کردن به گرفتاریها و مشـکلات آنها در حـد توان، مصـداق صـله است، و گاهی با یک سـلام، صله رحم صورت می‌گیرد، به عبارت دیگر طوری باشد که او را بیگانه ندانند.

فلسـفه صـله رحم چیست؟ اسـلام روی مسأله وحدت وانسـجام خیلی‌سـرمایه‌گذاری می‌کند به همین جهت وحدت را چند مرحله‌ای کرده است، مرحله اوّل وحـدت در خانواده و مرحله دوم وحدت در بین فامیلها و مرحله بعد وحدت در کل مؤمنان وجامعه اسـلامی است، چرا که همیشه برای اصـلاح، تقویت و پیشـرفت جـامعه، وحـدت، از ضـروریّات است؛ و با پیشـرفت و تقویت تمام واحـدهای کوچـک، اجتمـاع عظیم، خود به خود اصـلاح خواهـد شـد. وحـدت هزینه زیـادی لاـزم دارد، در صورتی که تفرقه با یک سوء ظن حاصل می‌شود.

اهمّیت صله رحم تا حدّی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«صِلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّیارَ وَتَزیدُ فی الأعمارِ و إن کانَ أهْلُها غَیْرَ أخیارٍ

؛ پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می‌سازد، و بر عمرها می‌افزاید، هر چند انجام دهندگان آن از نیکان نباشند».(۱)

و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

صِلْ رَحِمَکَ وَلو بِشَرْبَةٍ مِن ماءٍ، و أفْضَلُ ما یُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ کَفُّ الأذی عنها

؛ پیونـد خویشاوندی خویش را حتّی با جرعه‌ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و

۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۱۴.

ص: ۹۳

مزاحمتی نبینند».(۱)

زشتی و گناه قطع رحم به حدّی است که امام سجّاد علیه السلام به فرزندش نصیحت می‌کند که از همنشینی با پنج گروه دوری کن، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده‌اند: «

وإیّاکَ وَمُصاحَبَةَ القاطِعِ لِرَحِمِه فإنّی وَجَدتُه مَلْعوناً فی کِتابِ اللَّهِ عَزّوجَلّ فی ثلاث مَواضِع: قال اللَّه عزّوجلّ:

«فَهَلْ عَسَیْتُمْ انْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدوا فی الارْضِ وَ تُقَطِّعوا أَرْحامَکُمْ أولئِک الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللَّه»؛ از مصاحبت قطع رحم کننده دوری کن چرا که من آنها را در سه آیه از قرآن ملعون یافتم» سپس حضرت آیه ۲۲ سوره محمّد را تلاوت فرمود، امّا دو آیه دیگر که در ذیل حدیث آمده یکی آیه ۲۵ سوره رعد و دیگری آیه ۲۷ سوره بقره که در یکی لعن، صریحاً آمده و در دیگری کنایتاً.(۲)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

ثَلاثَةٌ لا یَدْخُلونَ الجَنّةَ: مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ مُدْمِنُ سِحْرٍ وَقاطِعُ رَحِم

؛ سه گروه هستند که هرگز داخل بهشت نمی‌شوند، شراب خواران، ساحران و قطع‌کنندگان رحم».(۳)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: «

إنّ رَجُلًا من خثعم سأل رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: أیّ الأعمالِ أبْغَضُ إلَی اللَّهِ؟ فقال: الشِّرْکُ بِاللَّه. قال: ثمّ ماذا؟ قال: قَطِیعَةُ الرَّحِم

؛ زشت‌ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ فرمود: شرک به خدا. پرسیدند: بعد از آن؟ فرمود: قطع رحم».(۴)

آثار و برکات صله رحم در زندگی:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

صِلَةُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الحِسابَ یومَ القِیامَةِ وَ هیَ مَنْسَأَةٌ فی العُمُرِ و تَقِی مَصارِعَ السّوءِ

؛ صله رحم حساب روز قیامت را آسان و عمر را طولانی

۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲- اصول کافی، ج ۲، باب من تکره مجالسته، ح ۷.

۳- خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۷۹، شماره ۲۴۳.

۴- المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۴۶۰.

ص: ۹۴

می کند، و از مرگ ناگوار جلوگیری می کند».(۱)

و همچنین فرمود: صله رحم:

۱. اعمال انسان را پاک و پاکیزه می کند.

۲. اموال را پر رونق و پر برکت می‌سازد.

۳. بلاها و حوادث ناگوار را دفع می کند.

۴. رزق و روزی را زیاد می کند.(۲)

امام باقر علیه السلام از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «

ثَلاثُ خِصالٍ لایَموتُ صاحِبُهُنَّ أَبَداً حتّی یَری وَ بالَهُنَّ: الْبَغْیُ وقطیعَةُ الرَّحِمِ وَالَیمینُ الکاذِبَةِ یُبارِزُ اللَّهَ بِها

؛ سه خصلت است که دارندگان آن از دنیا نروند، تا مجازات و نتیجه آن را در دنیا ببینند:

ستم‌کردن، قطع رحم کردن و قسم‌خوردن به دروغ که بوسیله آن با خدا مبارزه شود».(۳)

مرحوم نراقی چند حدیث پرمعنا در باب صله رحم نقل می کند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

لا تَقْطَعْ رَحِمَکَ وَ انْ قَطَعَتْکَ

؛ قطع رحم مکن، اگر چه با تو قطع رابطه کند».(۴)

و فرمود: «رحم و امانت روز قیامت در دو طرف صراطند، چون صله رحم کننده و امانت گذار بر صراط بگذرد به بهشت درآید، و چون خائن امانت و قاطع رحم بگذرد هیچ عملی با این دو گناه به او سود نبخشد و صراط او را در آتش سرنگون کند».(۵)

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه‌ای می‌فرماید: «

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنوبِ الّتی تُعَجِّلُ الْفَناءَ

؛ از گناهانی که در نابودی (گنه کار) شتاب کند به خدا پناه می‌برم»،

عبداللَّه بن کَوّاء

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۳۲.

۲- اصول کافی، ج ۲، باب من تکره مجالسة، ح ۳۳.

۳- خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۲۴؛ ثواب الاعمال صدوق، ص ۴۹۳.

۴- جامع السعادات، ج ۲، باب صله رحم.

۵- همان مدرک.

ص: ۹۵

یَشْکُری

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا گناهانی هست که در فنای آدمی شتاب کند؟

حضرت فرمود: «

نَعَمْ وَیْلَکَ، قَطِیعَةُ الرَّحِم

؛ آری وای بر تو، آن قطع رحم است، خانواده‌ای هستند که گرد هم می‌آیند و یاری هم می‌کنند و با اینکه اهل گناهند خداوند به آنها روزی می‌دهد، وخانواده‌ای از هم جدا می‌شوند و از یکدیگر می‌برند، پس خداوند آنها را محروم می‌کند با اینکه اهل تقوا هستند».(۱)

و فرمود: هرگاه مردم قطع رحم کنند، اموال و ثروتها در دست اشرار قرار می‌گیرد.(۲)

۱- جامع السعادات، ج ۲، باب صله رحم.

۲- همان مدرک.

ص: ۹۶

ص: ۹۷

۲۰: تعادل در کسب دنیا

قـال علیه السـلام: «تَفرَّغوا مِنْ هُمومِ الـدُّنیا مـا اسْتَطَعْتُم فـانَّهُ مَنْ أَقْبَلَ عَلَی اللّهِ تعـالی بِقَلْبِه جَعَلَ اللّهُ قُلوبَ الْعِبـادِ مُنْقـادَةً الَیْهِ بِالْوُدِّ وَ الرَّحْمَةِ، وَ کانَ الله الَیْهِ بِکُلِّ خَیْرٍ أَسْرَعُ».(۱)

از احـادیث است که: «هرچه می‌توانیـد از سرگرمیهای دنیـا خود را رها کنیـد، پس به درستی که هرکس با قلبش متوجّه خـدا شود، خداوند محبّت و رحمت مردم را متوجّه او می‌کند و خداوند سریع‌تر از هر چیزی به او خیر می‌رساند».

مخاطب این حدیث کسانی هسـتند که وقتی به آنها گفته می‌شود که چرا در انجام وظایف الهی کوتاهی می‌کنید و عبادت را خوب انجـام نمی‌دهیـد، و چرا به کـار آخرت نمی‌پردازیـد و فقـط غرق در دنیـا هستیـد؟ در پاسـخ می‌گوینـد: چه کار کنیم، گرفتاریم، از کسب و کار می‌مانیم.

هموم دنیـا در این حـدیث به معنـای غم و غصّه نیست، بلکه به معنـای آن چیزی است که انسـان را مشـغول می‌کنـد؛ بنابراین معنای روایت این است که تا آنجا که می‌توانیـد از فکرهای دنیوی فراغت پیـدا کنیـد و خیال نکنیـد که اگر سـراغ آخرت بروید از دنیا باز می‌مانید، چرا که: اوّلًا، خداوند به «وُدّ و رحمت» قلوب بندگان را

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۶.

ص: ۹۸

منقاد و مطیع چنین شخصی می‌کند، یعنی سیل عواطف مردم به سوی شخصی که به سمت خدا رفت سرازیر می‌شود، و آن شخص با اقبال مردم روبه‌رو می‌شود.

ثانیاً، اینکه خداوند چنین کسی را به سرعت به خیر و سعادت می‌رساند.

مردم سه گروهند:

گروه اوّل: که بیشتر اینگونه‌اند کسانی هستند که بیشتر زندگی آنها صرف دنیا می‌شود.

گروه دوم: کسانی که گمان می‌کنند دنبال زندگی نرفتن و سربار جامعه شدن فضیلت است.

گروه سوم: کسانی که معتدل و بر جادّه مستقیم هستند و به مقداری که حفظ آبرو کنند و آبروی جامعه اسلامی نرود، دنبال تلاش و فعّالیّت می‌روند؛ که در احادیث آمده این تلاش هم جزء آخرت به حساب می‌آید.

شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمده و عرض کرد: می‌ترسم دنبال دنیا و کسب و کار بروم و دنیا پرست بشوم؟ امام علیه السلام فرمود: این پولی که بدست می‌آوری برای چیست؟ گفت: انفاق فی سبیل الله می‌کنم، حج بجا می‌آورم، صله رحم می‌کنم و خانواده خود را آبرومند نگه می‌دارم. حضرت فرمود: این دنیا نیست که تو خیال می‌کنی، بلکه این آخرت است، ظاهرا دنبال دنیا هستی ولی هدفت آخرت است.

ص: ۹۹

۲۱: مالک نفس شدن

قَالَ الصّادِقُ علیه السلام: «مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ اذا رَغِبْ وَ اذا رَهَبْ و اذا اشْتَهی و اذا غَضِبَ و اذا رَضِیَ، حَرَّمَ اللّه جَسَدَهُ عَلَی النّارِ».(۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرکه در رغبت، ترس، شهوت، خشم و شادی خوددار باشد خداوند تنش را بر آتش حرام می کند».

مطابق روایت کسی که مالك پنج چیز باشد (به عبارت دیگر در پنج حالت مالك خویش باشد) بدنش بر آتش حرام است:

الف) در موقعی که به چیزی علاقه دارد، او را عاشق بی قرار نکند و حلال و حرام، خوب و بد، مکروه و واجب را فراموش نکند.

ب) اگر از چیزی می‌ترسد و یا از کسی متنفّر است این بغض، حجاب و سبب کوتاهی در وظایف شرعیّه‌اش نشود و یا اگر با کسی دشمن است این دشمنی سبب غیبت و بدگویی آن فرد نشود.

ج) اگر به چیزی علاقه پیدا کرد، مالك نفس خویش باشد تا او را به حرام نیندازد.

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲۳، ابواب جهاد النفس، باب ۱، ح ۸؛ تحف العقول، حکمت ۴۲.

ص: ۱۰۰

د) هرگاه نسبت به کسی غضبناک شد، مالك نفس خویش باشد تا از حق تجاوز نکند.

ه) هرگاه از کسی خشنود شد، مالك نفس خویش باشد و معیارش خدا باشد نه مال و ثروت.

اگر مالك این پنج چیز شد خداوند بدنش را بر آتش حرام می‌کند.

از خدا بخواهیم که همیشه امیر نفس باشیم نه اسیر نفس.

ص: ۱۰۱

۲۲: حکمت

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «غَریبَتانِ فَاحْتَمِلُوهُما: کَلِمَهُ حِکْمَهٍ مِنْ سَفیهٍ فَاقْبَلوها، وَ کَلِمَهُ سَفَهٍ مِنَ حَکیمٍ فَاغْفِروها».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دو چیز استثنایی است، اوّل اینکه اگر کلامی حکمت‌آمیز از انسانِ نادان صادر شد، آن را بپذیرید، دوم اینکه هر گاه شخص حکیمی کلام اشتباهی گفت، قبول نکنید و از سخن او پیروی نکنید».

این حدیث همان مضمون «

أُنْظُر إلی ما قال وَلا تَنْظُر الی مَنْ قال

» است یعنی نگاه به سخن کن، چه کار داری گوینده آن کیست؛ اگر کلام خوب بود، از بچّه یا نادان یا کافر هم بود بپذیر، چون گاهی حرف خوب از انسان ناصالح صادر می‌شود و دلیلی برای نپذیرفتن آن وجود ندارد.

قرآن می‌فرماید: « «فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند».(۲)

۱- تحف العقول، حکمت ۱۸۵؛ خصال صدوق، باب الاثنین، ص ۳۴، ح ۳.

۲- زمر، آیه ۱۸.

ص: ۱۰۲

مطابق این آیه قرآن می‌فرمایـد: بهترین کلاـم را انتخـاب کن و تعصّب نداشـته باش، که سنّش زیاد باشـد و در مسائل علمی متبحّر باشد، بلکه از هر کس کلام خوب را شنیدی، آن را بپذیر.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

الْحِكْمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النّفاقِ

؛ گفتار حکمت‌آمیز گمشده مؤمن است، پس حکمت را بگیر هرچند از اهل نفاق صادر شود».(۱)

از سوی دیگر گاهی عالم بزرگواری اشتباه می‌کند، نباید تعصّب داشته باشیم که چون بزرگ است باید از او پذیرفت؛ نه، این طور نیست، البتّه در مقابل خطای عالم باید مؤدّب بود، و احترام آنها را حفظ کرد، و نباید حرمت‌شکنی کرد، چرا که آنها معصوم نیستند و جائز الخطا می‌باشند.

در پایـان ذکر ایـن نکتـه لاـزم است که انسـان بایـد در تمـام عمر دنبـال حقیقت باشـد، بعضـی عـادت دارنـد که از زیردست چیزی نمی‌شنوند، که در این صورت در زندگی عقب هستند، بلکه باید به اشتباه خود اعتراف کرد و این حجابها را کنار زد.

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۸۰.

ص: ۱۰۳

۲۳: خوف از خدا و قناعت

اشاره

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ خافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْیا، وَ مَنْ رَضِیَ مِنَ الدُّنْیا بِما یَکْفیهِ کانَ أَیْسَرُ ما فیها یَکْفیهِ».(۱) حضرت می‌فرماید: «کسی که از خدا بترسد نفسش در دنیا با سخاوت است، وکسی که در دنیا به آنچه نصیبش گشته است راضی باشد کمترین چیز دنیا او را بس است».

در این حدیث دو مطلب بیان شده:

۱. خوف از خدا

کسی که از خدا بترسد نفسش با سخاوت است، یعنی به سادگی حاضر است از زرق و برق دنیا چشم‌پوشی کند. و بین این دو مسأله رابطه منطقی وجود دارد به این معنا که وقتی خوف از خدا دارد، معرفهٔ اللَّه دارد، چرا که سرچشمه خوف معرفت است، تا خدا را نشناسد خائف نیست؛ البتّه خدا ترس ندارد، چون غفور و رحیم است. در همه قرآن به جز یک سوره از او به رحمانیّت یاد شده است.

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۹.

ص: ۱۰۴

در واقع ترس از گناهان و خوف از اعمال است، البتّه خوف از خدا سرچشمه دیگری هم دارد که آن ادراک عظمت خداست، وقتی خدا را با عظمت خاص او می‌شناسد و خود را آن قدر کوچک می‌بیند، وحشت می کند. بعضی هستند که وقتی در مقابل افراد بزرگ قرار می گیرند احساس وحشت می کنند، که این خوف از عظمت است.

کسی که خدا را به عظمت شناخت، دنیا در نظرش کوچک می‌شود، به عنوان مثال کسی که دریا را بشناسد، قطره آب در نظرش کوچک است، و یا کسی که آفتاب را ببیند یک شمع در نظرش بی ارزش است. وقتی غیر خدا در نظرش بی ارزش شد، سخاوت می کند، کسی که دریا دارد صرف نظر کردن از یک قطره برایش آسان است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

وَ انَّ دُنْیاکُم عِنْدی لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقْضِمُها

؛ و این دنیای شما از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی‌ارزش تر است».(۱)

این یک واقعیّت است، کسی که با خدا آشناست دنیا از یک برگ هم در نظرش کوچکتر است.

۲. قناعت

اشاره

در بخش دوم روایت حضرت می‌فرماید: کسی که در زندگی قانع باشد، راحتی و آرامش دارد و آلودگی او کم و اعصابش راحت است.

«قناعت»، اکتفا به مقدار ناچیزی از وسایل زندگی در حدّ ضرورت و نیاز است.(۲)

قناعت یکی از ویژگیهای افراد با ایمان و از امتیازات انسانهای با فضیلت است.

افراد قانع هیچ گاه چشم طمع به مال و منال دیگران ندارد و برای کسب مال و مقام، شخصیّت والای خود را کوچک نمی کنند.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲- مفردات راغب، واژه« قنع».

ص: ۱۰۵

قناعت وسیله‌ای است برای تحصیل سعادت ابدی، زیرا هرکه در خوراک و پوشاک به قدر ضرورت قناعت نماید، همیشه فارغ البال و آسوده خاطر است و اشتغال به امر دین و سلوک راه آخرت برای او ممکن خواهد بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

طوبی لِمَنْ هُدِیَ لِلْإسْلامِ، وَ کانَ عَیْشُهُ کَفافاً وَ قَنَعَ بِهِ

؛ خوشا به حال آنکه به اسلام گراید و معیشت او به قدر کفاف باشد و به آن قناعت کند».(۱)

«رُوِی أنّ موسی علیه السلام سأل ربّه تعالی وقال: أیّ عِبادِکَ أغنی قال: أقْنَعُهُم بما أعْطَیْتُهُ

؛ در روایت آمده که حضرت موسی علیه السلام از خدای تعالی پرسید که کدام یک از بندگان تو غنی‌ترند؟ فرمود: هرکدام قانع‌ترند».(۲)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

ابنَ آدَم، إن کنتَ تُریدُ مِنَ الدُّنیا ما یَکْفِیکَ، فإنّ أیْسَرَ ما فیها یَکْفِیک، وإن کنتَ إنّما تُرید مالا یکفِیک فإنّ کُلَّ ما فیها لایکفِیکَ

؛ ای فرزند آدم، اگر از دنیا به قدر کفایت می‌خواهی اندکی از آن تو را کافی است و اگر زیادتر از حق خود می‌طلبی، همه آنچه در آن است تو را کافی نخواهد بود».(۳)

و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

مَنْ رَضِیَ مِنَ اللَّهِ بِالیَسیرِ مِنَ الْمَعاشِ، رَضِیَ اللَّهُ عنه بِالیَسیرِ مِنَ الْعَمَلِ

؛ هر که از خدا به معیشت اندکی راضی شود خدا نیز به عمل اندک او راضی می‌شود».(۴)

آثار مادّی و معنوی قناعت:

اشاره

قناعت آثار مادّی و معنوی فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- همان مدرک، ص ۱۴۰.

۳- همان مدرک.

۴- همان مدرک.

ص: ۱۰۶

الف) قناعت باعث عزّت و سربلندی

فردی کـه دارای منـاعت طبع و عزّت نفس اسـت، در نزد همگـان عزیز و سـربلند اسـت، ولی کسـی کـه به مـال دیگران چشم طمع داشت، خود را اسیر و ذلیل ساخته و مردم با چشم حقارت به او می‌نگرند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «آدمی را قناعت برای دولت‌مندی، و خوش خلقی برای فراوانی نعمت‌ها کافی است».

از امام علی علیه السلام سؤال شد تفسیر آیه «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»(۱) چیست؟ فرمود:

قناعت است.(۲)

ب) قناعت، مالی است تمام نشدنی و بی‌نیازی واقعی است

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

الْقناعَةُ کنزٌ لایَفْنی

؛ قناعت گنجی است که فانی نمی‌شود».(۳)

وهمچنین می‌فرماید: «

القناعةُ مالٌ لایَنْفَدُ

؛ قناعت مالی است که تمام نمی‌شود».(۴)

ج) قناعت باعث آسایش خاطر و آرامش روان

حضـرت علی علیه السـلام می‌فرماید: «کسـی که به اندازه کفایت از دنیا بهره‌مند باشد، به آسایش دست یابد، و آسوده خاطر گردد، در حالی که دنیاپرستی کلید دشواری، و مرکب رنج و گرفتاری است».(۵)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام دعا عرضه داشت:

اللّهُمَّ ارزُقْ مُحَمّداً وَآلَ مُحَمّدٍ وَ مْن احَبَّ مُحَمّداً و آلَ مُحَمَّدٍ الْعَفافَ والكَفافَ وَ ارْزُقْ مَنْ

۱- نحل، آیه ۹۷.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۲۹.

۳- مشکوة الانوار، ص ۱۳۲.

۴- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۸۰.

۵- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۱.

ص: ۱۰۷

أَبْغَضَ مُحَمّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ الْمالَ وَالْوَلَدَ

؛ خدایا به محمّد و آل محمّد و دوستانش عفّت نفس و پاک‌دامنی و به اندازه کفایت، روزی مرحمت فرما و به دشمنان آنها مال و فرزند بده».(۱)

در حدیث دیگری امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به شتر چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر بگیرد. شتربان گفت: آنچه در پستان شترهاست برای صبحانه قبیله و آنچه در ظرفهاست برای شام آنهاست و مورد نیاز خودمان می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا مال و فرزندانش را زیاد کن.

سپس به گوسفند چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد. چوپان گوسفندان را دوشید و هرچه در ظرف داشت در ظرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ریخت و گوسفندی نیز برای آن بزرگوار فرستاد و گفت: آنچه شیر در نزد ما بود، همین مقدار است و اگر بیش از این نیاز دارید، می‌توانیم برای شما آماده کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا او را به قدر کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله برای کسی که جواب منفی داد، دعایی کردی که همه ما آن دعا را دوست داریم ولی برای کسی که نیاز شما را برآورده کرد، دعایی کردی که هیچ کدام از ما آن را دوست نداریم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إنَّ ما قَلَّ وَ کَفی خیرٌ ممّا کَثُرَ وَالْهی اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمّداً وَآلَ محمدٍ الْکَفافَ

؛ آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و دل انسان را از یاد خدا باز دارد، سپس فرمود: خدایا به محمّد و آل محمّد به قدر کفاف روزی عطا کن».(۲)

در تاریخ آمده عثمان دویست دینار به وسیله دو نفر از غلامانش برای ابوذر فرستاد، که احتیاجاتش را تأمین کند. ابوذر پرسید: آیا عثمان به کس دیگری از مسلمانان چنین پولی داده است؟ گفتند: خیر. ابوذر گفت: من هم یک مسلمانم،

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۳؛ بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۵۹.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۴.

ص: ۱۰۸

پس آنچه به من می‌رسد، به آنان نیز باید برسد. گفتند: عثمان گفت این پول مال شخصی خودم می‌باشد و با حرام آمیخته نشده است. ابوذر گفت: من از بی نیازترین مردم هستم و احتیاجی به آن ندارم.

غلامان گفتند: ما که چیزی نزد تو نمی‌بینیم؟ گفت: من دو قرص نان جو دارم و به این پول احتیاجی ندارم و به خدا سوگند که آن را نمی‌پذیرم، زیرا من ولایت علی علیه السلام و اهل بیت او را که پاک هستند و به حق دعوت می کنند دارم، به همین جهت بی نیازم.(۱)

آثار سوء عدم قناعت:

الف) طمع عامل ذلت و خواری

اگر کسی به آنچه خدا برای او مقدّر کرده راضی نباشد، چشم طمع به مال، یا مقام دیگران خواهد دوخت و برای جلب توجّه و بهره‌مندی از وی ناگزیر است در برابرش خضوع کرده و زبان به اظهار فقر و درماندگی خود و تعریف بی جا و تملّق و چاپلوسی از او بگشاید تا دل او را به دست آورد و از او بهره‌مند گردد. در این حالت، انسانیّت انسان وشخصیّت او پایمال می گردد وموجب ذلّت وخواری او خواهد شد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

الطّامِعُ فی وَثاقِ الذُّلِ

؛ طمع کار همواره زبون وخوار است».(۲)

ب) طمع عامل آلودگی به گناه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: طمع را از خود دور سازید، زیرا طمع کلید تمام گناهان و سرچشمه زشتیهاست و تمام نیکیها را از بین می‌برد.(۳)

۱- سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۵۲.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۲۶.

۳- سفینة البحار، ج ۲، ص ۹۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۷۰.

ص: ۱۰۹

ج) طمع عامل فقر و احتیاج

از آنجا که طمع کار به آنچه خود دارد قانع نبوده و آن را برای تأمین نیازمندیهایش کافی نمی‌داند، با چشم دوختن به مال و دارایی دیگران همیشه خود را محتاج و نیازمند به آنها نشان می‌دهد، و در نظر مردم نیز درمانده و نیازمند جلوه می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

إیّاکَ وَالطَّمَعَ فَانَّهُ الْفَقْرُ الحاضِرُ

؛ خود را از طمع دورگردان، چرا که طمع، فقر و درماندگی بالفعل است».(۱)

طمع پسندیده

گـاه تصوّر می‌شود که «طمع» همیشه یـک صـفت ناپسـند و مـذموم است، حـال آنکه با نگاه به آیات و روایات متوجّه می‌شویم که «طمع» ذاتـاً نه خوب است و نه بـد، بلکه هرگاه متعلّق طمع، ناپسند و رذیله باشـد، طمع به آن نیز ناپسـند خواهـد بود،ماننـد طمع به ثروت اندوزی، مقام، شـهوت و ... امّا هرگاه متعلّق طمع، امر پسندیده و ممدوح باشد، طمع به آن نیز پسندیده و مطلوب خواهد بود، مانند طمع به مغفرت الهی، کسب فضایل، صفات نیک، بهشت و ....

امیدواریم خداوند صفت نیک قناعت را در ما بوجود آورد و صفت طمع مذموم را از ما دور گرداند؛ إن‌شاءاللَّه.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۲۹؛ بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۴۰۸.

ص: ۱۱۰

ص: ۱۱۱

۲۴: حیا

قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: «الْحَیاءُ مِنَ الإیمانِ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حیا از ایمان است».

علمـای علم اخلاـق حیـا را حالت انقباض نفس می‌داننـد که در مقابل زشتیها خود را عقب می‌کشـد. سرچشـمه حیا مثل بسـیاری از عکس العملهای انسان همان معرفت و شناخت است. انسان وقتی زشتی عملی را می‌شناسد خودش را در مقابل آن حفظ می‌کند.

حیا یک عامل مهمّ باز دارنـده است و باعث می‌شود که انسان به بسـیاری از گناهان آلوده نشود، به عنوان مثال، حیا مانع می‌شود از اینکه دروغ بگوید، غیبت کند یا ریا کند. و خودش را در مقابل چنین اعمالی حفظ می‌کند.

وقتی حیای انسان از بین رود، دیگر میان او و گناهش مانعی وجود نخواهد داشت.

در احادیث اهل‌بیت علیهم السـلام روی حیا تأکید بسیار شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مورد بحث می‌فرماید: حیا و شرم، از ایمان است.

۱- تحف العقول، حکمت ۱۶۱.

ص: ۱۱۲

حیا یک حالت دفاعی است مثل سیستم دفاعی بدن که وقتی میکروبی وارد بدن می‌شود این سیستم آن را نابود می کند.

و همچنین حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

وَ مَنْ كَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حَياؤُهُ، وَ مَنْ قَلَّ حَياؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُهُ، وَ مَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النّارَ

؛ کسی که خطایش زیاد شود حیایش کم می‌شود (چون وقتی یک بار گناه کند خجالت می کشد؛ امّا وقتی تکرار شد دیگر خجالت نمی کشد و حیا کم می‌شود) و کسی که حیایش کم شد، زهدش کم می‌شود (پرهیز از گناه نمی کند) و کسی که پرهیز از گناهش کم شود، قلبش می‌میرد، و کسی که قلبش بمیرد، اهل جهنّم است».(۱)

پس بی‌حیایی انسان را به جهنّم می کشاند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

لا إيمانَ لِمَنْ لا حَياءَ لَهُ

؛ کسی که ایمان ندارد، حیا نیز ندارد».(۲)

در هر جامعه‌ای گناه تکرار شود، حیا از بین می‌رود و هرگاه گناه تکرار بشود ابهّت آن جامعه از بین می‌رود یا ابهت آن گناه یا ابهت آن کار خوب از بین می‌رود.

چه کنیم که حیا زیاد شود و این سپر همیشه باشد؟

دو راه وجود دارد:

۱. کسب معرفت بیشتر؛ یعنی در مورد عواقب گناه بیشتر فکر کنیم و درباره خدا معرفتمان بیشتر شود، و باور کنیم که عالم محضر خداست.

۲. وقتی گناهی از ما سر زد، فوراً توبه کرده و این دیوار شکسته را تعمیر کنیم.

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۴۹.

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۱؛ میزان الحکمه، مادّه« الحیاء».

ص: ۱۱۳

۲۵: قرآن، پیامبر و انفاق

اشاره

قالت فاطِمهُ الزَّهْراءُ علیها السلام: «حُبِّبَ إلیَّ مِنْ دُنْیاکُمْ ثَلاثٌ، تِلاوَةُ کِتابِ اللَّهِ، وَالنَّظَرُ فی وَجْهِ رَسولِ اللَّهِ، وَالإنْفاقُ فی سَبیلِ اللَّهِ».(۱)

حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «سه چیز از دنیای شما محبوب من است: اوّل خواندن قرآن، دوم نگاه کردن به چهره رسول اللَّه، سوم انفاق در راه خدا».

شخصیّت افراد متفاوت و دارای مراتب و درجاتی است، و از چند راه می‌توان شخصیّت افراد را شناخت.

۱. از راه «دعا»، که ببینیم دعایش چگونه است، آیا فقط برای خود و فرزندانش دعا می‌کند، که در این صورت خیلی حقیر است، و یا اینکه دعایش عمومی است.

علی علیه السلام وقتی دعا می‌کند این گونه است: خدایا آنچه از خوبیها به اولیایت درگذشته عنایت کردی و در حال عنایت می‌کنی و در آینده عنایت خواهی کرد، به من عطا کن.

درباره حضرت زهرا علیها السلام آمده است که امام حسن علیه السلام می‌فرماید: مادرم را در شب جمعه دیدم که تا صبح مشغول عبادت پروردگار و پیوسته در حال رکوع

۱- صحیفهٔ الزهرا، قول ۱۹.

ص: ۱۱۴

وسجود بود تا اینکه سفیده صبح نمایان گشت، شنیدم که مؤمنین را یک یک نام می‌بَرد و دعا می کرد امّا برای خودش دعا نکرد، عرض کردم: مادرجان چرا برای خودت دعا نمی کنی؟

فرمود: اوّل همسایه بعد خویشتن،

الجارُ ثُمَّ الدّار.(۱)

۲. راه دوم برای شناخت فرد «شعر» است که چه شعرهایی را حفظ می کند یا می‌سراید.

۳. از راه محبوبیتهای انسانی یعنی چه چیزهایی را دوست دارد.

در این حدیث حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: از دنیای شما سه چیز محبوب من هست:

اوّل: تلاوت قرآن

اشاره

قرآن پاک‌ترین کتاب از مبدأ پاکی و طهارت، بر پاک‌ترین قلب عالم هستی و از لبان پاک‌ترین مخلوق الهی، بر عالم وجود عرضه گردید؛ به همین دلیل کسانی می‌توانند به این کتاب نزدیک شوند و از آن بهره گیرند که ظاهر و باطنی پاک و طاهر داشته باشند. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ* فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ* لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».(۲)

در قرآن خداوند پیامبرش را به چند کار مأمور می کند که یکی از آن کارها این است: « «وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ»؛ من مأمورم که قرآن را تلاوت کنم».(۳)

و در جای دیگر می‌فرماید: « «فَاقْرَءُوا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»؛ پس آن مقدار که برای شما میسّر است، قرآن تلاوت کنید».(۴)

۱- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۹۴.

۲- واقعه، آیات ۷۷- ۷۹.

۳- نمل، آیه ۹۲.

۴- مزمّل، آیه ۲۰.

ص: ۱۱۵

آداب تلاوت قرآن:

اشاره

در قرآن و روایات، برای تلاوت و بهره‌گیری از آیات، آداب و شرایطی بیان شده که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱. پاکیزگی

« «لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند (/ دست یابند)».(۱)
این تعبیر هم اشاره به پاکیزگی ظاهری دارد که برای تماس با قرآن باید با طهارت و وضو باشیم، و هم اشاره به اینکه درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها زمانی میسّر است که از رذایل اخلاقی پاک باشیم.

۲. طهارت دهان

احادیثی از ائمّه علیهم السلام وجود دارد که از دهان به عنوان «راه قرآن» و «یکی از راههای پروردگار» یاد شده است.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
نَظِّفُوا طریق القرآنِ. قیل: یا رسولَ اللّهِ وما طَرِیقُ القرآنِ؟ قال: أفواهَکُم. قیل: بِماذا؟ قال: بالسّواکِ
؛ راه قرآن را پاکیزه سازید. پرسیدند: ای رسول خدا راه قرآن چیست؟ فرمود: دهانهای شما. پرسیدند:
چگونه پاکیزه کنیم؟ فرمود: با مسواک زدن».(۲)
در حدیث دیگری امام رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «
أفواهُکُمْ طَریقٌ مِنْ طُرُقِ رَبِّکُمْ، فَأَحَبُّها إلَی اللّهِ أطْیَبُها ریحاً، فَطَیِّبُوها بِما قَدَرْتُم عَلَیهِ
؛ دهانهای شما راههای پروردگارتان است، آن را پاکیزه سازید».(۳)

۱- واقعه، آیه ۷۹.

۲- المحاسن، ج ۲، ص ۵۵۸، ح ۹۲۸.

۳- همان مدرک، ص ۵۵۹، ح ۹۲۹.

ص: ۱۱۶

دهـانی که غـذای مشـکوک و حرام وارد آن می‌شـود، دهـانی که گناهـان بزرگی چـون دروغ، تهمت و غیبت را مرتکب می‌شـود، دهانی که دل دردمندان را می‌شـکند، دهانی که پیوسـته مسـلمانان از شـرّ آن در واهمه و عذاب هسـتند چگونه می‌تواند محلّ تلفّظ آیـات قرآن باشـد؟ تلاوت قرآن بایـد از دهانی پاک بگـذرد و گرنه آب صاف در یک نهر آلوده، بالاخره آلوده خواهـد شـد. اگر قرآن از دهان ناپاک بیرون آید، مصداق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که: «

رُبَّ تالٍ للقرآنِ والقرآنُ یَلْعَنُهُ

؛ چه بسا تلاوت کننده قرآن، که قرآن او را لعن می‌کند».(۱)

۳. پناه بردن به خدا

به هنگام تلاوت قرآن بایـد از شـیطان رجیم و رانـده شـده، به خدا پناه برد، چنانکه آمده است: « «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ»؛ هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شرّ شیطان مطرود، به خدا پناه بر».(۲)

۴. تلاوت به صورت ترتیل

قرآن را باید به صورت «ترتیل» تلاوت کرد، یعنی شمرده، و توأم با تفکّر:

« «وَرَتِّلِ القرآنَ تَرْتیلًا»

؛ و قرآن را با دقّت و تأمّل بخوان».(۳)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «

إنّ الْقرآنَ لایُقْرَأُ هَرْمَةً ولکنْ یُرَتَّلُ تَرْتیلًا، إذا مَرَرْتَ بآیةٍ فیها ذِکْرُ النّارِ، وقَفْتَ عِنْدَها وَتَعَوَّذْتَ باللَّهِ مِنَ النّار

؛ قرآن را تند و دست و پا شکسـته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه‌ای می‌رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده توقّف کن و بیندیش (و می‌اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه بر».(۴)

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ۱۸۴؛ میزان الحکمه، ماده« قرء»؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲- نحل، آیه ۹۸.

۳- مزمّل، آیه ۴.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۶۱۷، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۱۶، ح ۷۷۷۰.

ص: ۱۱۷

۵. «تدبّر و تفکّر» در آیات قرآن

قرآن می‌فرماید: « «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ»؛ آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند». (۱)

در حدیثی آمده است که اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر می‌آموختند، و ده آیه دوم را فرا نمی‌گرفتند، مگر اینکه آنچه در آیات نخستین بود از علم و عمل بجا بیاورند.

عن أبی عبدالرحمن السّلمی، قال: حدّثنا مَنْ كانَ يُقْرِئنا مِنَ الصّحابَهِ أَنَّهُم كانوا يأخُذونَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَشْرَ آياتٍ، فَلا يَأْخُذون فى العَشْرِ الآخر حتّى يَعْلَموا ما فى هذِه مِنَ العِلْمِ وَالْعَمَلِ. (۲)

و در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

اعْرِبوا القرآنَ وَالتَمِسُوا غَرائِبَهُ

؛ قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتیهای مفاهیم آن بهره گیرید». (۳)

آثار تلاوت قرآن:

۱. نورانیّت قلب

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

انَّ هذِهِ القُلوبَ تَصْدَأُ كَما يَصْدَأُ الحديدُ. قيلَ: يا رسولَ اللّه فَما جَلاؤها؟ قال: تَلاوَةُ القرآنِ

؛ این دلها نیز همانند آهن زنگ می‌زند. عرض شد:

ای رسول خدا، صیقل دهنده دلها چیست؟ فرمود: تلاوت قرآن». (۴)

۲. ایجاد معنویّت در اهل منزل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

ما اجتَمَعَ قَومٌ فى بيتٍ مِنْ بُيوت اللّهِ يَتْلُونَ كِتابَ اللّهِ وَيَتَدارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إلّانَزِلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكينَةُ، وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمُ الملائِكَةُ

۱- نساء، آیه ۸۲.

۲- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۶.

۳- همان مدرک.

۴- ارشادالقلوب، ص ۷۸؛ و کنزالعمّال، ح ۲۴۴۱.

ص: ۱۱۸

وَذَكَرهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ

؛ هیچ گروهی در خانه‌ای از خانه‌های خدا برای تلاوت کتاب خدا و مباحثه آن جمع نمی‌شوند، مگر آنکه آرامش بر آنان فرود می‌آید و رحمت ایشان را فرا می‌گیرد و فرشتگان آنان را در میان می‌گیرند».(۱)

۳. توسعه روزی و حضور ملائکه در منزل

«عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال: أميرالمؤمنين عليه السلام: البَيتُ الذى يُقْرَأُ فيهِ القُرآنُ و يُذْكَرُ اللَّهُ عَزَّوجَلّ فيه، تَكْثُرُ بَرَكتُه وَتَحْضُرُهُ المَلائِكَةُ وَتَهْجُرُه الشَّياطِينُ وَيضىُ لأهْلِ السَّماءِ كما تُضِىءُ الكَواكِبُ لأهْلِ الأرْضِ، و إنَّ البَيْتَ الّذى لايُقْرَأُ فِيهِ القُرْآنُ ولا يُذْكَرُ اللَّهُ عزَّوَجَلّ فيهِ، تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَتَهْجُرُهُ المَلائِكَةُ وَتَحْضُرُهُ الشَّياطِينُ

؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

علی علیه السلام فرموده است: خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود، و نام خدا در آن برده شود، برکت در آن خانه زیاد می‌شود، وملائکه در آن حضور پیدا می‌کنند، و شیطانها از آن خانه دور می‌شوند، و برای اهل آسمان می‌درخشد همان‌گونه که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند، و خانه‌ای که قرآن در آن خوانده نمی‌شود و نام خدا در آن برده نمی‌شود، برکت آن خانه کم است، و ملائکه از آن خانه رانده و دور می‌شوند و شیطانها در آن خانه حاضر می‌شوند».(۲)

شاکیان در قیامت:

در قیامت شاکیانی هستند که از انسان شکایت می‌کنند:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت نزد خداوند شکایت می‌کند و می‌گوید:

« «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً»؛ و پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند».(۳)

۱- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۵.

۲- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۳.

۳- فرقان، آیه ۳۰.

ص: ۱۱۹

این شکایت پیامبر صلی الله علیه و آله امروز نیز هم چنان ادامه دارد، که این قرآن را به دست فراموشی سپردند، قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقّی است، قرآنی که برنامه زندگی در آن وجود دارد؛ این قرآن را رها ساختند و دست گدایی به سوی دیگران دراز کردند و قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است؛ تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاههای فرستنده پخش می‌کنند، و برای افتتاح خانه نو و یا حفظ مسافر و شفای بیماران و حدّاکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می‌کنند.

نقل شده است که ناپلئون در مورد مسلمانان تحقیق می‌کند و می‌پرسد: مرکز علمی مسلمین کجاست؟ مصر را معرّفی کردند، او پس از ورود به مصر با مترجم عرب به کتابخانه آن شهر وارد شد و گفت: یکی از این کتابها را برای من بخوان. او دست برد یکی را برداشت دید قرآن است، باز کرد و این آیه آمد: « «إِنَّ هَـٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ»؛ این قرآن، به راهی که استوارترین راههاست، هدایت می‌کند».(۱)

مترجم آیه را برای ناپلئون ترجمه کرد، پس از آن ناپلئون چند روز پشت سرهم می‌آمد و آیاتی از قرآن را برایش قرائت و ترجمه می‌کردند؛ بعد از آن ناپلئون دو جمله گفت:

الف) اگر مسلمانان از دستور جامع این کتاب استفاده کنند ذلّت نخواهند دید.

ب) تازمانی که این قرآن بین مسلمین حکومت می‌کند، مسلمانان تسلیم ما نخواهند شد، مگر اینکه بین آنها و این قرآن جدایی بیفکنیم.

۲. یکی دیگر از شاکیان در روز قیامت قرآن است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ثَلاثَةٌ يَشْكونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوجَلّ: مَسْجدٌ خَرابٌ لا يُصَلّى فيه أهلُهُ، وَ عالِمٌ بَيْنَ جُهّالٍ، وَمُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيهِ غُبارٌ، لا يُقْرَءُ فِيه ؛ سه چیز نزد خدا شکایت می‌کنند:

مسجدی که خراب شده و در آن نماز خوانده نمی‌شود، عالمی که در بین مردم قرار دارد و از او بهره نمی‌برند، و قرآنی که غبار روی آن را گرفته و خوانده نمی‌شود».(۲)

۱- اسراء، آیه ۹.

۲- خصال صدوق، ص ۱۴۲؛ اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۷.

ص: ۱۲۰

دوم: نگاه به چهره رسول خدا

دومین چیزی که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید از دنیای شما اختیار کردم و محبوب من است، نگاه کردن به صورت رسول اللّه است، و این به چند جهت است:
یکی به خاطر اینکه پدر است و نگاه محبّت‌آمیز به چهره پدر عبادت است. و دوم به خاطر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عالم است و نگاه به چهره عالم عبادت است و سوم به خاطر اینکه پیامبر است.

سوم: انفاق

اشاره

سومین چیزی که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید از دنیای شما اختیار کردم: انفاق در راه خداست.
«انفاق» یک قانون عمومی در جهان طبیعت و در سازمان بدن هر موجود زنده است. به عنوان مثال در طبیعت، خورشید، نورش را رایگان در اختیار ما و طبیعت می گذارد، و یا وقتی که یک دانه در زمین می‌افشانیم، هفتاد دانه یا بیشتر از آن را در اختیار ما قرار می‌دهد.
در سازمان بدن موجودات نیز به همین صورت است، به عنوان مثال قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلّولها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاههای بدن انسان، همه از نتیجه کار خود انفاق می کنند، چرا که زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.
انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله «مِمّا رَزَقْناهُمْ» همه روزیها و مواهب را عطای خداوند بزرگی می‌داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی‌شود، بلکه خوشحال است، چرا که مال خدا را به بندگان او بخشیده، امّا نتایج و برکات مادّی ومعنویش را برای خود خریده است؛ این طرز فکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می کند، و باعث می‌شود که هرکس خود را مدیون بداند و از مواهبی که دارد در اختیار همه نیازمندان بگذارد و

ص: ۱۲۱

همچون آفتاب نورافشانی کند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.

چند نکته در باره انفاق:

۱. انفـاق، مایه فزونی است نه کاهش؛ قرآن می‌فرمایـد: « «وَمَا أَنفَقْتُمْ مِنْ شَـیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ»؛ هرچیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است».(۱)

از این تعبیر می‌فهمیم که:

اوّلًا: «شـیء» به معنای وسیع کلمه، انواع انفاقها را اعمّ از مادّی و معنوی، کوچک و بزرگ، به هر انسان نیازمند اعمّ از صغیر و کبیر، همه را شامل می‌شود.

ثانیـاً: انفـاق را از مفهوم فنا بیرون می‌آورد، و رنگ بقا به آن می‌دهـد، چرا که خداونـد تضـمین کرده، که با مواهب مادّی و معنوی خود که چندین برابر است، جای آن را پر کند.

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که می‌فرماید: «

یُنـادی مُنادٍ کُلَّ لَیْلَـةٍ: لِدُوا لِلْموتِ، وَیُنادی مُنادٍ: ابْنُوا للخَرابِ. ویُنادی منادٍ: اللَّهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلَفاً، وَیُنادی مُنادٍ اللّهُمَّ هَبْ لِلْمُمْسِکِ تَلَفاً. وَیُنادی مُنادٍ: لَیْتَ النّاسَ لَمْ یُخْلَقُوا. ویُنادی منادٍ: لَیْتَهُمْ إذ خُلِقوا فَکّروا فِیما لَهُ خُلِقوا

؛ هرشب منـادی آسـمانی نـدا می‌دهـد بزاییـد برای مردن. و منـادی دیگری نـدا می‌دهـد بنا کنیـد برای ویرانی. و منادی دیگری نـدا می‌دهـد خداونـدا برای آنهـا که انفـاق می کننـد عوض قرار ده. و منادی دیگر نـدا می‌دهـد خداونـدا برای آنها که امساک می کنند عوضـی قرار ده. و منـادی دیگری می گویـد: ای کـاش مردم آفریـده نمی‌شدنـد. و منـادی دیگری صـدا می‌زنـد ای کاش اکنون که آفریده شده‌اند، اندیشه می کردند که برای چه آفریده شده‌اند».(۲)

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «

مَنْ أَیْقَنَ بِالْخُلْفِ سَخَتْ نَفْسُه بِالنَّفَقَةِ

؛ کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود».(۳)

۱- سبأ، آیه ۳۹.

۲- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۹ سوره سبأ.

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۴۰.

ص: ۱۲۲

۲. انفاق باید از مال حلال و مشروع باشد، چرا که خداوند غیر آن را قبول نمی کند و برکت نمی‌دهد.

در حدیثی آمده است: شخصی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: دو آیه در قرآن است که من طبق دستور آن دو آیه عمل می کنم ولی نتیجه نمی گیرم. امام علیه السلام فرمود: آن دو آیه کدام است؟ عرض کرد: نخست این سخن خداوند که می‌فرماید:

« «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم»(۱) و من خدا را می‌خوانم امّا دعایم مستجاب نمی‌شود.

آیه دیگر اینکه خداوند می‌فرماید: « «وَمَا أَنفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ»؛ و هرچیزی را (در راه خدا) انفاق کنید، خدا عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است»،(۲) امّا من در راه خدا انفاق می کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند، عاید من نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آیا فکر می کنی خداوند از وعده خود تخلّف کرده؟

عرض کرد: نه. فرمود: پس علّت عدم استجابت دعا چیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم.

امام علیه السلام فرمود: ولی من می‌دانم کسی که اطاعت خدا کند در آنچه امر به دعا کرده، و جهت دعا را رعایت کند، اجابت خواهد کرد، عرض کرد: جهت دعا چیست؟

فرمود: نخست حمد خدا می کنی، و نعمت او را یادآور می‌شوی، سپس شکر می کنی، بعد درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرستی، سپس گناهانت را به خاطر می‌آوری و اقرار می کنی و از آنها به خدا پناه می‌بری و توبه می‌نمایی، این است جهت دعا.

امّا در مورد آیه دوم، فکر می کنی خداوند خلف وعده می کند؟ عرض کرد: نه فرمود: پس چرا جای انفاق پر نمی‌شود؟ عرض کرد: نمی‌دانم، امام علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما مال حلالی بدست آورد و در راه حلال انفاق کند، هیچ درهمی را انفاق

۱- غافر، آیه ۶۰.

۲- سبأ، آیه ۳۹.

ص: ۱۲۳

نمی کند مگر اینکه خداوند عوضش را به او خواهد داد.(۱)

۳. صدقه اوّل به دست خدا می‌رسد بعد به دست سائل؛ در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «

إنّ الصّدقَهَ تَقَعُ فی یَدِاللَّهِ قَبْلَ أنْ تَصِلَ إلی یَدِ السائِل

؛ صدقه پیش از آنکه در دست نیازمند قرار گیرد، به دست خدا می‌رسد».(۲)

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «

إنّ الصَّدَقَهَ لا تَقَعُ فی یَدِالْعَبْدِ حتّی تَقَعَ فی یَدِ الرَّبِ

؛ صدقه در دست بنده نمی‌افتد مگر اینکه قبلًا در دست خدا قرار گیرد».(۳)

حتّی در روایتی تصریح شده که همه اعمال آدمی را فرشتگان تحویل می گیرند، جز صدقه که مستقیماً به دست خدا می‌رسد.(۴)

این مضمون از طریق اهل سنّت نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صحیح مسلم و بخاری آمده است: «هیچ کس از شما صدقه‌ای از درآمد حلال نمی‌پردازد- و البتّه خداوند جز حلال قبول نمی کند- مگر اینکه خداوند با دست راست خود آن را می گیرد، حتّی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می کند تا بزرگ‌تر از کوه شود».(۵)

این احادیث بیانگر اهمیّت فوق العاده خدمات انسانی و کمک به نیازمندان است.

از بعضی احادیث استفاده می‌شود که پیشوایان معصوم گاهی پیش از آنکه صدقه‌ای را به شخص نیازمند بدهند، نخست دست خود را به علامت احترام و تعظیم می‌بوسیدند، سپس آن را به نیازمندان می‌دادند، و یا اینکه نخست آن را به نیازمند می‌دادند بعد از او می گرفتند و آن را می‌بوسیدند و می‌بوییدند و به او باز می گردانیدند، چرا که با دست خدا روبرو بودند.

۱- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۵۴؛ اصول کافی، ج ۲، باب الثناء قبل الدعاء، ح ۸.

۲- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۴ سوره توبه.

۳- تفسیر عیاشی، ذیل آیه ۱۰۴ سوره توبه.

۴- همان مدرک.

۵- تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۳۳؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۳۴.

ص: ۱۲۴

۴. در مورد اثرهای انفاق روایت‌های فراوانی از معصومین علیهم السلام وارد شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

إنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرانِ الدِّیارَ، وَتَزیدانِ فی الأعمارِ

؛ انفاق در راه خدا و صله رحم خانه‌ها را آباد، و عمرها را طولانی می‌کند».(۱)

امام باقر علیه السلام فرموده است: «

البِرُّ وَ صَدَقَةُ السِّرِّ یَنْفِیانِ الفَقْرَ وَیَزیدانِ فی العُمُرِ ویَدْفَعانِ عن سَبْعینَ مِیْتَةِ سُوءٍ

؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را افزون می‌کند و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل می‌آورد».(۲)

انفاق مانع هلاکت اجتماع است، و هنگامی که مسأله انفاق فراموش شود و ثروتها در یک قطب جمع شود، افرادی محروم و بینوا به وجود می‌آیند، و دیری نخواهد گذشت که یک انفجار عظیم در اجتماع به وجود می‌آید که نفوس و اموال سرمایه داران در آتش آن خواهد سوخت.

۵. انفاق نباید همراه با منّت باشد. قرآن می‌فرماید: « «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ بخششهای خود را با منّت و آزار، باطل نسازید».(۳)

از این جمله استفاده می‌شود که پاره‌ای از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد و این همان مسأله «احباط» است.

در این آیه خداوند انفاق همراه با منّت و آزار را به قطعه سنگی که بر آن قشر نازکی از خاک باشد تشبیه می‌کند که بذرهایی در آن افشانده شود و باران درشت به آن برسد و همه خاکها و بذرها را بشوید. این گونه افراد هم از کاری که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند و بهره‌ای نمی‌برند و هم بذرهایی که افشانده‌اند را از دست می‌دهند.

انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضایل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود، اقدام به انفاق می‌کنند.

۶. انفاق از آنچه را که دوست دارید، قرآن می‌فرماید: « «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۵۴.

۲- سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۲۳، ماده« صدقه».

۳- بقره، آیه ۲۶۴.

ص: ۱۲۵

مِمَّا تُحِبُّونَ»؛ هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) انفاق کنید».(۱)

در اینکه مقصود از کلمه «برّ» در این آیه چیست؟ مفسّران نظرات مختلفی دارند.

بعضـی آن را به معنای بهشت و بعضـی به معنای پرهیزکاری و تقوا، و بعضی به معنای پاداش نیک گرفته‌اند؛ ولی «برّ» معنای وسیعی دارد و به تمـام نیکیهـا واعمال پاک گفته می‌شود. بنابراین یکی از شـرایط رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، انفاق کردن از اموالی است که انسان علاقه زیادی به آنها دارد.

در ذیـل این آیه در تفاسیر آمـده است: یکی از یـاران پیامبر صـلی الله علیه و آله به نام ابوطلحه انصاری در مـدینه نخلسـتان و باغی بسـیار مصـفّا و زیبـا داشت، در آن چشـمه آب صـافی بود که هر موقع پیامبر صـلی الله علیه و آله به آن باغ می‌رفت، از آن آب میل می‌کرد و وضو می‌گرفت. علاـوه برهمه اینهـا آن بـاغ درآمـد خوبی برای ابوطلحه داشت. پس از نزول آیه فوق او به خـدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمـد و عرض کرد: می‌دانی که محبـوب‌ترین امـوال من همین بـاغ است، و من می‌خواهم آن بـاغ را در راه خـدا انفاق کنم تا ذخیره‌ای برای رستاخیز من باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «

بَخٍ بَخٍ ذلِکَ مالٌ رابِحٌ لَکَ

؛ آفرین برتو، این ثروتی است که برای تو سودمنـد خواهـد بود» سپس فرمود: من صـلاح می‌دانم که آن را به خویشاونـدان نیازمند خود بدهی، ابوطلحه دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را عمل کرد و آن را درمیان بستگان خود تقسیم کرد.(۲)

۷. خداوند مجازات ثروتمندانی که انفاق نمی‌کنند را بیان کرده و می‌فرماید:

« «وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الـذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَـا یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَـذَابٍ أَلِیمٍ* یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا کَنَزْتُمْ لِأَنفُسِکُمْ فَذُوقُوا مَا کُنتُمْ تَکْنِزُونَ»؛ و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و

۱- آل عمران، آیه ۹۲.

۲- تفسیر مجمع البیان و صحیح مسلم و صحیح بخاری ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۲۶

پنهان) می‌سازنـد و در راه خـدا انفاق نمی‌کنند، آنها را به عذاب دردناکی بشارت بده، در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده صورتها و پهلوها و پشـتهایشان را داغ می‌کنند؛ (و به آنها می‌گویند:) این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید (و گنجینه ساختید!) پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید!».(۱)

بعضـی معتقدنـد اینکه خداونـد در میان تمام اعضای بـدن تنها «پیشانی» و «پشت» و «پهلو» را ذکر کرده، به خاطر آن است که با این سه عضو در مقابـل محرومـان عکس العمـل نشـان می‌دادنـد: گـاهی صورت را درهم می‌کشیدند و زمـانی به علامت بی اعتنایی از روبرو شدن با آنها خودداری می‌کردند و گاهی به آنان پشت می‌نمودند.(۲)

جابربن عبداللّه انصاری می‌گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندیم.

اصـحاب اطرافش نشسـته بودنـد ناگاه پیرمردی خـدمت رسول خـدا رسـید که لباس کهنه‌ای پوشـیده بود و از شـدّت پیری و ناتوانی نمی‌توانست بر جای خودش قرار گیرد.

پیغمبر متوجّه او شد و از احوالش پرسـید؛ عرض کرد: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله مردی گرسنه هستم سیرم کن، برهنه‌ام لباسی به من عطـا کن، تهی دسـتم چیزی به من بـده، رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: من اکنـون چیزی نـدارم ولی تو را به جـایی راهنمایی می‌کنم شایـد حاجتت برآورده شود، برو به منزل شخصـی که خدا و رسول را دوست دارد، خدا و رسول نیز او را دوسـت دارنـد؛ برو به خـانه دخترم فـاطمه علیهـا السـلام شایـد به تو چیزی عطـا کنـد. سـپس به بلاـل فرمود: پیرمرد نـاتوان را به خانه فاطمه راهنمایی کن.

بلال به اتّفـاق پیرمرد به خـانه فـاطمه رفتنـد. پیرمرد عرض کرد سـلام بر شـما ای خانواده نبوّت و مرکز نزول فرشـتگان. فاطمه علیها السلام جوابش را داد و فرمود کیستی؟

عرض کرد: فقیری هستم که به خدمت پدرت رسیدم، مرا به سوی شما فرستاد.

۱- توبه، آیه ۳۴ و ۳۵.

۲- تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۴ و ۳۵ سوره توبه.

ص: ۱۲۷

ای دختر پیغمبر من هم گرسنه‌ام هم برهنه‌ام و هم فقیرم لطفاً من را بی‌نیاز کنید.

حضرت فاطمه که هیچ غذایی در خانه سراغ نداشت، پوست گوسفندی را که فرش امام حسن و امام حسین علیه السلام بود به پیرمرد داد.

پیرمرد عرض کرد: این پوست چگونه نیاز من را برطرف می‌کند؟ حضرت فاطمه علیها السلام گلوبندی را که دختر عمویش به وی هدیه کرده بود به او داد و فرمود: این را بفروش و زندگی خودت را با آن تأمین کن.

پیرمرد برگشت و جریان را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد. آن حضرت گریست و فرمود: گردن بند را بفروش تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد. عمّار یاسر از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت که آن گردن بند را خریداری کند.

از پیرمرد پرسید آن را چقدر می‌فروشی؟ گفت: به بهای آن که شکمم را از نان و گوشت سیر کنی، و یک برد یمانی بر تنم بپوشانی تا با آن نماز بخوانم، و یک دینار پول بدهی تا مرا نزد اهل و عیالم برساند. عمّار گفت: من این گردن بند را به بیست دینار و دویست درهم و یک برد یمانی و یک حیوان سواری و نان و گوشتی که تو را سیر کند می‌خرم. پیرمرد گردن بند را به عمّار فروخت و پولش را تحویل گرفت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت. حضرت از او پرسید: آیا نیازت برطرف شد؟

عرض کرد: آری، به برکت عطای فاطمه علیها السلام بی نیاز شدم. حضرت فرمود: خدا در عوض، به فاطمه عطایی بکند که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد. و بعد به اصحابش فرمود: خدا در این دنیا چنین عطایی را به فاطمه کرده است، زیرا پدری مثل من و شوهری مثل علی و فرزندانی چون حسن و حسین به او داده است. وقتی عزرائیل فاطمه را قبض روح می‌کند و در قبر از او بپرسند پیغمبرت کیست؟ جواب می‌دهد: پدرم. و اگر بپرسند: امامت کیست؟ جواب می‌دهد: شوهرم علی علیه السلام.

خدا گروهی از ملائکه را مأموریّت داده که بعد از مردنش پیوسته بر او و پدر و

ص: ۱۲۸

شوهر و فرزندانش درود می‌فرستند. آگاه باشید که هرکس مرا بعد از وفات زیارت کند مثل آن است که در زمان حیات به زیارتم آمده باشد و هرکس به زیارت فاطمه‌ام برود مثل آن است که مرا زیارت کرده باشد.

عمّار گردن‌بند را گرفت و خوش‌بو نمود و در پارچه یمانی گذاشت و به غلامش گفت: این را ببر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کن، خودت را نیز به آن حضرت بخشیدم. وقتی غلام پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، حضرت مال را با غلام به فاطمه بخشید.

فاطمه گردن‌بند را گرفت و غلام را آزاد نمود، هنگامی که غلام دید آزاد شده است، خندید. علّت خنده‌اش را پرسیدند، جواب داد: از برکت این گردن بند مرا شگفت آمد، زیرا گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را پوشش داد و تهی دستی را بی‌نیاز کرد و بنده‌ای را آزاد نمود، در حالی‌که باز به صاحبش رسید.(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۶.

ص: ۱۲۹

۲۶: عفو و گذشت

اشاره

قال علی علیه السلام: «الْعَفْوُ یُفْسِدُ مِنَ اللَّئیمِ بِقَدْرِ اصْلاحِهِ مِنَ الْکریمِ».(۱)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «عفو و گذشت افراد لئیم و پست را فاسد می‌کند، به همان اندازه که افراد با فضیلت را اصلاح می‌نماید».

یکی از بزرگ‌ترین فضایل اخلاقی، عفو و گذشت و ترک انتقام‌جویی به هنگام قدرت است. ادامه حیات اجتماعی مبتنی بر عفو و گذشت است، زیرا اگر همه مردم در گرفتن حقوق خویش سخت گیر باشند و از کوچک‌ترین لغزشی چشم پوشی نکنند، زندگی بسیار تلخ خواهد شد و روح صفا و صمیمیّت به کلّی از میان جامعه رخت بر خواهد بست.

بسیاری از مردم کینه‌ها را در سینه‌های خود پنهان می‌کنند و در انتظار روزی هستند که بر دشمن خود پیروز شوند و چندین برابر انتقام بگیرند، و از همه بدتر اینکه گاه به این صفت زشت افتخار هم می‌کنند.

غارتها، هتک ناموسها، قتل عامها به طور معمول زاییده همین خوی زشت

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۱۹؛ کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۸۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۷۰.

ص: ۱۳۰

حیوانی است. امّا سیره انبیا این بوده است که هنگام پیروزی حتّی الامکان گذشته‌ها را با آب عفو بشویند و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدّل سازند. آیات و روایات فراوانی در بیان فضیلت عفو، و نکوهش از روح انتقام‌جویی وجود دارد، و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام گواه بسیار زنده‌ای بر این معناست که نمونه‌هایی از آیات و روایات و سیره معصومین علیهم السلام را بیان می‌کنیم.

عفو در قرآن:

قرآن می‌فرماید: « «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، به نیکیها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن)».(۱)

این سه دستور که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده، بیانگر اهمیّت عفو و گذشت است. دستور اوّل توصیه به عفو می‌کند. دستور دوم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد. و در دستور سوم توصیه به بی‌اعتنایی نسبت به مزاحمتهای جاهلان است که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت می‌باشد.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد:

نمی‌دانم باید از درگاه خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: «

انَّ اللَّهَ سَيَأْمُرُکَ انْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَکَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَکَ

؛ خداوند به تو دستور می‌دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطای خود سازی و کسی که از تو بریده با او پیوند محبّت برقرار کنی».(۲)

۱- اعراف، آیه ۱۹۹.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۲.

ص: ۱۳۱

« «وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ»؛ آنها بایـد عفو کننـد و چشم بپوشـند، آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است». (۱)

این آیه ناظر به جریان افک است یعنی تهمتی که بعضـی از منافقان به یکی از همسـران رسول خدا صـلی الله علیه و آله زده بودند و از این طریق می‌خواسـتند حیثیّت پیامبر و اسـلام را زیر سؤال ببرند و نشان می‌دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب است، حتّی گنـاه کـاران و آلودگان؛ زیرا این آیه زمانی نازل شـد که گروهی از اصـحاب بعـد از داسـتان افک قسم یاد کردنـد به هیـچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودنـد کمک مالی نکننـد. این آیه نازل شـد و آنها را از شدّت عمل و خشونت باز داشت و دسـتور عفو و گذشت داد. (۲)

به این نکته نیز بایـد توجّه داشت که عفو به معنای گذشت است امّا «صَفْح» علاوه بر گذشت، به روی خود نیاوردن و ترک ملامت است که مرحله‌ای بالاتر از گذشت می‌باشد.

عفو در روایات:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:

«اذا کـانَ یومُ القِیامَـهِٔ نـادی مُنـادٍ: مَنْ کـانَ اجْرُهُ عَلیَ اللَّهِ، فَلْیَدْخُلِ الْجَنَـهَٔ، فَیُقالُ: مَنْ ذَالـذّی اجْرُهُ عَلَی اللَّهِ؟ فَیُقالُ: الْعافونَ عَنِ النّاسِ فَیَدْخُلونَ الْجَنَّهَٔ بِغَیْرِ حساب

؛ هنگـامی که روز قیامت می‌شود نـدا دهنـده‌ای صـدا می‌زنـد هرکس اجر او بر خـداست وارد بهشت شود، گفته می‌شود چه کسـی اجرش بر خداست؟ در پاسخ می‌گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می‌شوند». (۳)

۱- نور، آیه ۲۲.

۲- برای آگاهی بیشتر از داستان افک به تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۹۴، ذیل آیه ۱۱ سوره نور مراجعه نمایید.

۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

ص: ۱۳۲

۲. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «

الْعَفْوُ تاجُ الْمَکارِمِ

؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است».(۱)

می‌دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است و هم زینت، که بر بالاترین عضو بدن یعنی سر گذاشته می‌شود، این تعبیر نشان می‌دهد که عفو و گذشت در میان همه فضایل اخلاقی موقعیّت خاصّی دارد.

۳. باز هم امام علی علیه السلام می‌فرماید: «

شَرُّ النّاسِ مَنْ لایَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلا یَسْتُرُ الْعَوْرَةَ

؛ بدترین مردم کسی است که از لغزشها نمی‌گذرد و عفو نمی‌کند، و عیوب مردم را نمی‌پوشاند».(۲)

۴. عفو مایه عزّت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

عَلیکُمْ بِالْعَفْوِ فَانَّ الْعَفْوَ لایَزیدُ الْعَبْدَ الّا عِزّاً فَتَعا فَوْا یُعِزُّکُمُ اللَّهُ

؛ عفو و بخشش را شیوه خود قرار دهید، زیرا گذشت جز به عزت انسان نمی‌افزاید، پس نسبت به یکدیگر گذشت داشته باشید تا خدا شما را عزیز کند».(۳)

۵. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

مُرُوَّتُنا أَهْلَ البیتِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَنا و اعْطاءُ مَنْ حَرَمَنا

؛ روش مردمی ما خاندان عبارت است از: عفو و گذشت نسبت به کسانی که بر ما ستم کرده‌اند و بخشش به کسانی که از ما دریغ داشته‌اند».(۴)

انواع عفو:

فضیلت عفو و گذشت به عنوان یک اصل از نظر شرع، عقل، کتاب و سنّت جای تردید نیست؛ امّا این بدین معنا نیست که استثنایی نداشته باشد، بلکه مواردی پیش

۱- شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۵۲۰.

۲- شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۱۷۵، ح ۵۷۳۵.

۳- الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۷۵؛ و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۸، ح ۵.

۴- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۲۳؛ تحف العقول، حکمت ۲۶؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۰۱.

ص: ۱۳۳

می‌آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و جسارت خاطیان می‌شود که در این صورت باید از عفو و گذشت صرف نظر کرد و به مجازات عادلانه پرداخت. حدیثی که در اوّل بحث یادآور شدیم به این استثنا اشاره دارد که عفو و گذشت، افراد لئیم و پست را فاسد می‌کند به همان اندازه که افراد با فضیلت را اصلاح می‌کند. این حدیث دو معنا دارد:

اوّل: آدم کریم وقتی عفو می‌کند، عفوش سبب اصلاح است، چون جلب محبّت می‌کند و اصلًا به یاد نمی‌آورد و فراموش می‌کند، امّا لئیم عفوش آمیخته با منّت و آزار است و در مناسبتهای مختلف به یادش می‌آورد و آزارش می‌دهد؛ به عنوان مثال اگر به فقیر چیزی نمی‌دهی لااقل با او نیکو سخن بگو و عذر خواهی کن و بگو ای کاش می‌توانستم به تو کمک کنم، این کار بهتر از صدقه‌ای است که اذیت و آزار را به دنبال داشته باشد و بگوید: این پول را بگیر و دیگر اینجا نیا و مزاحم من نشو، زیرا این کار باعث می‌شود که تمام آثار کمک کردن از بین برود.

دوم: انسان کریم را وقتی عفو می‌کنی، باعث اصلاحش می‌شود، در رفتارش تجدید نظر می‌کند، امّا آدمهای لئیم را اگر عفو کنی جسورتر می‌شود.

نکته دیگر اینکه عفو در مسائل شخصی پسندیده است، امّا در مسائل عمومی و حقوق الهی نکوهیده و مذموم است. چرا که سنّت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که متجاوز به حقوق الهی را مجازات می‌کرد، و حدّ خدا را جاری می‌ساخت و شفاعت هیچ شفاعت کننده‌ای را نمی‌پذیرفت. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

الف) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «

کانَ لِأُمِّ سَلَمَةٍ زوج النبیّ صلی الله علیه و آله أَمَةٌ فَسَرَقَتْ مِنْ قَوْمٍ، فَأُتِیَ بِها النّبیّ صلی الله علیه و آله، فَکَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةٍ فیها، فقال النّبیّ صلی الله علیه و آله: یا أُمّ سَلَمَةُ هذا حَدٌّ من حُدودِ اللَّهِ لایَضِیعُ فَقَطَعَها رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

؛ امّ سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که سرقت کرده بود. کسانی که مال آنها غارت شده بود حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند تا آن کنیز را مجازات کند. أمّ سلمه درباره کنیز خود نزد پیامبر شفاعت کرد، آن

ص: ۱۳۴

حضرت فرمود: این حدّی است از حدود الهی که نباید نادیده گرفت. سپس دست کنیز را قطع کرد».(۱)

ب) زنی از خاندان اشراف به نام فاطمه مرتکب سرقت شد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد حدّ الهی را درباره او جاری کنند، قبیله بنی مخزوم از این جریان به شدّت ناراحت شدند و کوشیدند تا به هر وسیله ممکن مانع اجرای حد شوند، به این جهت از اسامهٔ بن زید که مورد توجّه رسول خدا بود تقاضا کردند که با آن حضرت در این باره صحبت کند و از ایشان تقاضای عفو نماید. هنگامی که اسامه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره گفتگو کرد، حضرت سخت ناراحت شد و فرمود: آیا درباره حدّی‌ازحدود خداشفاعت می‌کنی؟ سپس از جا حرکت کرد وضمن خطبه‌ای فرمود: ای مردم علّت اینکه ملّتهای قبل از شما هلاک شدند، این بود که اگر فرد بلند پایه‌ای از آنان دزدی می‌کرد، او را مجازات نمی‌کردند، امّا اگر از مردم ضعیف و گمنام کسی دزدی می‌کرد، حکم خدا را اجرا می‌کردند. سپس فرمود: به خدا سوگند، اگر دخترم فاطمه دست به چنین کاری بزند، حکم خدا را درباره او نیز اجرا می‌کنم چرا که در برابر قانون خدا فاطمه مخزومی با فاطمه محمّدی یکسان است.(۲)

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در زمینه عفو

هنگامی که ابوسفیان و عبدالله بن امیّه اظهار پشیمانی کردند، امام علی علیه السلام به آنها فرمودند: بروید در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همان جمله‌ای که برادران یوسف در مقابل عذرخواهی از حضرت یوسف اظهار داشتند بر زبان جاری کنید، پیامبر شما را خواهد بخشید. آنها خدمت رسول خدا آمده و گفتند: « «تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنَا وَإِنْ کُنَّالَخَاطِئِینَ»؛ به‌خداسوگند، خداوند تو را بر ما برتری بخشیده؛ و ماخطاکاربودیم».(۳)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳- یوسف، آیه ۹۱.

ص: ۱۳۵

سپس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای عفو کردند. حضرت این آیه را تلاوت فرمود و از خطای آنها درگذشت: « «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می‌بخشد؛ و او مهربانترین مهربانان است». (۱)

همچنین هنگامی که سپاهیان آن حضرت مکّه را فتح کردند و خواستند وارد شهر شوند، یکی از آنان به نام سعدبن عبّاده که فرمانده سپاه بود- شعار می‌داد:

«الْيَوْمَ يومُ الْمَلْحَمه اليومُ تُسْتَحَلُّ الْحُرَمَه

؛ امروز روز جنگ و نبرد است، امروز زنها اسیر می‌شوند».

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این شعار با خبر شد، سخت بر آشفت و به علی علیه السلام دستور داد پرچم را از دست سعد بگیرد و او را از مقام فرماندهی عزل کرد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «

بَلِ الْيَوْمَ يومُ الْمَرْحَمَةِ

؛ امروز روز رحمت و بخشش است». (۲)

در حدیثی که در کتب شیعه و سنّی در ذیل آیه ۱۳۴ سوره آل عمران نقل شده می‌خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین علیهما السلام به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام علیه السلام از روی خشم سربلند کرد، کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ». امام فرمود: خشم خود فرو بردم، عرض کرد:

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»

. فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، گفت:

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. (۳)

۱- یوسف، آیه ۹۲.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

۳- تفسیر درّالمنثور و نورالثقلین ذیل آیه ۱۳۴ سوره آل عمران؛ برای مطالعه بیشتر در زمینه عفو به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۳، تألیف آیةَ اللّه العظمی مکارم شیرازی مراجعه شود.

ص: ۱۳۶

ص: ۱۳۷

۲۷: عفّت

اشاره

قال علی علیه السلام: «تَمامُ الْعَفافِ الرِّضا بِالْکَفافِ».(۱)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «کمال عفت این است که انسان به آنچه که دارد راضی باشد».

عفّت در لغت به معنای خودداری و امتناع است (۲) و در اصطلاح به معنای خودداری از شهوت‌رانی حرام است.

راغب در مفردات می گوید: «

العِفَّةُ حُصولُ حالَةٍ لِلنَّفْسِ تَمْتَنِعُ بِها عن غَلَبَةِ الشَّهْوَةِ، وَالمُتَعَفِّفُ، المُتَعاطِی لِذلِکَ بِضَرْبٍ مِنَ المُمارِسَةِ وَالقَهْرِ وَأَصْلُه الاقْتِصارُ علی تَناوُلِ الشَّیءِ القَلیلِ

؛ عفت، بوجود آمدن حالتی برای نفس انسان است که او را از غلبه یافتن شهوت حفظ می کند و عفیف کسی است که این حالت را بر اثر تمرین و تلاش بدست می‌آورد و ریشه آن اکتفا کردن بر استفاده از امکانات کم است».(۳)

در میان علمای علم اخلاق معروف است که اخلاق فضیلت میانه و معتدلی است بین افراط و تفریط اخلاقی که رذیله هستند. آنها برای اخلاق معتقد به چهار

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۹.

۲- مجمع البحرین، مادّه« عفّت».

۳- مفردات راغب، شماره ۳۳۹.

ص: ۱۳۸

خلق اصلی هستند که عبارتند از: شجاعت، عفّت، حکمت و عدالت که اساس و پایه تمام علم اخلاق است، پس عفّت فضیلت و حدّ اعتدال قوّه شهویّه است آن هم به معنای عام کلمه که هر جاذبه‌ای را نسبت به چیزی قوّه شهویّه می‌گویند مانند جاذبه مال، مقام، شهوت جنسی و غیره که اگر از حد بگذرد، حرص است و اگر به حدّ اعتدال نرسد، تنبلی و رکورد است و اگر حدّ اعتدال باشد عفاف است.

می‌گویند ثروتهای دنیا در سه مرحله مصرف می‌شود:

اوّل: ضرورتهاست که حداقل ضروریات زندگی لباس، غذا، و مسکن است.

دوم: مسیر رفاهی است که مقداری از مرحله اوّل بالاتر است.

سوم: شهوت و هوسهاست، آمار نشان می‌دهد که قسمت عمده اموال دنیا در این مرحله مصرف می‌شود.

اگر زندگی کسی مرحله اوّل باشد بارش سبک است و اگر دومی و معتدل باشد عفیف است و اگر به مرحله سوم رسید مایه بدبختی است و بار به قدری سنگین است که از طریق مشروع قابل حل نیست و حلال و حرام با هم مخلوط می‌شود.

انسان باید قانع باشد در غیر این صورت حدّی برای توقّف ندارد.

عفّت نیز مانند سایر صفات کمال، از مراتبی برخوردار است، که بالاترین مرتبه آن، خودداری و پرهیز از تمام محرّمات و نافرمانیهاست و به پرهیز از محرّمات شهوانی محدود نمی‌شود.

حضرت علی علیه السلام به محمّدبن ابی بکر فرمود:

«اعْلَم أَنَّ أفضَلَ العِفَّةِ الوَرَعُ فی دینِ اللَّهِ وَ العَمَلُ بِطاعَتِهِ

؛ بدان که برترین پاکدامنی پرهیزگاری در دین خدا و عمل به طاعت پروردگار است».(۱)

بنابراین خودداری از شهوت‌حرام، از بزرگترین و دوست داشتنی‌ترین مراتب عفّت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

أَحَبُّ الْعفافِ الَی اللهِ تعالی، عِفَّةُ الْبَطْنِ وَ

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۹۰.

ص: ۱۳۹

الْفَرجِ

؛ محبوب‌ترین پاکی نزد خدای تعالی، پاکی شکم و شهوت جنسی است».(۱)

امام علی علیه السلام خطاب به کمیل می‌فرماید: «

یا کُمَیْلُ انَّ احَبَّ ما تَمْتَثِلُهُ العِبادُ إلی اللَّهِ بَعْدَ الإقرارِ بِهِ وبأَوْلیائِهِ التَّعَفُّفُ وَالتَّحَمُّلُ والاصْطِبارُ

؛ محبوب‌ترین چیزی که بندگان خدا اطاعت فرمانش را در آن می‌کنند بعد از اقرار به خدا و اولیایش سه چیز است: عفّت، تحمّل و صبر».(۲)

و از آن حضرت می‌خوانیم: «

ما الْمُجاهِدُ الشَّهیدُ فی سَبیلِ اللَّه بِأَعْظَمَ أَجْراً مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ، لَکادَ الْعَفیفُ أن یَکونَ مَلَکاً مِنَ الْمَلائِکةِ

؛ مجاهد شهید در راه خدا اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد امّا خویشتنداری می‌کند، چنین شخصی نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا باشد».(۳)

هرچه عفّت بیشتر شود، حیا هم بیشتر می‌شود و درجه غیرت هرکس به اندازه درجه عفّت اوست و میزان عفّت هر کس به قدر غیرت اوست.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «

دَلیلُ غیْرَةِ الرَّجُلِ عِفَّتُهُ

؛ پاکدامنی مرد دلیل بر غیرت‌مند بودن اوست».(۴)

و فرمود: «...

وَعِفَّتُه علی قَدْرِ غِیرَتِهِ

؛ و پاکدامنی او به میزان غیرت اوست».(۵)

و فرمود: «

مَنْ عَفَّتْ أَطْرافُهُ حَسُنَت أوصافُهُ

؛ کسی که چشمش را پاک نگه دارد اوصاف و اخلاقش نیکو گردد».(۶)

و نیز فرمود: «

لا تَکْمُلُ المَکارِمُ، إلّابالعَفافِ والإیثارِ

؛ فضایل اخلاقی جز با پاکدامنی و ایثار کامل نمی‌گردد».(۷)

۱- تنبیه الخواطر، ص ۲۸۲.

۲- تحف العقول، ص ۱۶۷ با ترجمه.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۷۴.

۴- غررالحکم، شماره ۵۴۰۸.

۵- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۷؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۴.

۶- غررالحکم، شماره ۵۴۲۸.

۷- همان مدرک، شماره ۵۴۱۸.

ص: ۱۴۰

و فرمود: «

الْعَفافُ يَصونُ النَّفْسَ وَ يُنَزِّهُها عَنِ الدَّنايا

؛ پاکدامنی نفس را محافظت کرده و آن را از پستها دور نگه می‌دارد».(۱)

و فرمود: «

مَنْ عَفَّ خَفَّ وِزْرُهُ، وَ عَظُمَ عِنداللَّهِ قَدرُهُ

؛ هرکس پاکدامنی پیشه کند، بار گناهانش سبک می‌شود و مقامش نزد خداوند بالا می‌رود».(۲)

و فرمود: «

إذا أرادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً أعَفَّ بَطنَهُ وَ فَرْجَهُ

؛ هنگامی که خداوند نسبت به کسی اراده نیکی داشته باشد، شکم و دامن او را پاک می گرداند».(۳)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

عِفّوا عَن نِساءِ النّاسِ، تَعِفَّ نِساؤُكُم

؛ نسبت به زنان مردم پاکدامن باشید تا نسبت به زنان شما پاکدامن باشند».(۴)

پیامدهای بی عفّتی (شهوت رانی):

۱. فرجام سیاه

شهوت مانند ماری خوش خط و خال است که به محض نزدیک شدن و تماس با آن، زهر خود را تزریق می کند. لذا باید مواظب بود تا برای برخورداری از لذّتی آنی و فانی، به دامی بزرگ و طولانی گرفتار نشویم.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «

أَوَّلُ الشَّهْوَةِ طَرَبٌ وَ آخِرُها عَطَبٌ

؛ ابتدای شهوت شادی است و پایان آن هلاکت و نابودی است».(۵)

۲. اندوه فراوان

انسان با پرده دری و باز گذاشتن درهای اعضا و جوارح خود همیشه در حال نیاز

۱- غررالحکم، شماره ۵۴۲۰.

۲- همان مدرک، شماره ۵۴۲۶.

۳- همان مدرک، شماره ۹۲۶۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۰.

۵- غررالحکم، شماره ۶۹۴۶.

ص: ۱۴۱

و تشنگی است، این حالت روانی منشأ افسردگیها، اندوه‌ها و غصّه‌های نامحدود می‌شود و چنین انسان تشنه‌ای دائم به خیال آب، چشم به سراب دارد.

علی علیه السلام می‌فرماید: «

كَمْ مِنْ فَرِحٍ افضی به فَرَحُهُ الی حُزْنٍ مُخَلَّدٍ

؛ چه شادمانیهای زیادی که شادی آن به اندوه جاودانی ختم می‌شود».(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

رُبَّ شَهْوَةٍ ساعَةٍ تُورِثُ حُزناً طَويلًا

؛ چه شهوتهایی که لذتش ساعتی بیش نیست، امّا اندوهی طولانی در پی دارد».(۲)

۳. بردگی روح

انسانی که زمام خود را به دست اعضا و جوارحش بسپارد، به اسارت آنها در می‌آید.

علی علیه السلام می‌فرماید: «

عَبْدُ الشَّهْوَةِ أسيرٌ لا يَنْفَكُّ أسْرُهُ

؛ بنده شهوت، اسیری است که هرگز از اسارت بیرون نیاید».(۳)

۱- غررالحکم، شماره ۷۳۹۵.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۲.

۳- غررالحکم، شماره ۶۹۶۶.

ص: ۱۴۲

ص: ۱۴۳

۲۸: یاد خدا بودن

اشاره

قال علیّ علیه السلام: «کلُّ قَولٍ لَیسَ لِلّهِ فیهِ ذِکْرٌ فَلَغْوٌ، و کُلُّ صَمْتٍ لَیسَ فیه فِکْرٌ فَسَهْوٌ، وکلُّ نَظَرٍ لَیسَ فیه اعْتِبارٌ فَلَهْوٌ».(۱)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هر سخنی که ذکر خدا در آن نباشد بیهوده است، و هر سکوتی که در آن فکر کردن نباشد سهوست، و هر نظری که در آن عبرت نباشد لهوست».

امام علی علیه السلام ترسیم مهمّی از یک انسان مؤمن و آگاه کرده که مطابق آن انسان دارای سه حالت است: یا متکلّم است یا ساکت و یا نظر به چیزهایی در خارج می کند؛ مؤمن در این سه حالت باید سه برنامه داشته باشد، اگر سخن می گوید، سخنی از خدا بگوید و ذکری از خدا در او باشد؛ اگر سکوت می کند، سکوتش آمیخته با تفکر باشد؛ و اگر نگاه می کند، نگاهش عبرت باشد. سخنی که خالی از ذکر باشد لغوست و سکوتی که خالی از فکر باشد سهوست و نظری که خالی از عبرت باشد لهوست. اگر بتوانیم این برنامه را در زندگی رعایت کنیم، زندگی ما عوض می‌شود، یعنی اگر سخن می گوییم یاد خدا باشد چرا که اگر انگیزه الهی در آن

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۶.

ص: ۱۴۴

باشد؛ درس، کار و خرید و فروش ذکر خدا می‌شود، و سکوتهایی که می کنیم، درباره اولیاء اللَّه، معاد و یا مسائلی که انگیزه الهی دارد فکر کنیم در این صورت فکرمان هم خدایی می‌شود. نگاهمان هم اگر دارای انگیزه الهی باشد ذکر اللَّه است.

مهم این است که این قلب نمیرد و زنده باشد؛ زنده ماندن قلب هم به ذکر، فکر و عبرت میسّر می گردد.

در کتاب «سفینهٔ البحار» مادّه «وعظ» از «امالی صدوق» نقل می کند که: «

روی أنّهُ کتَب هارونُ الرّشیدُ إلی أبی الحسَنِ موسی بن جعفر علیه السلام: عِظْنِی و أَوْجِزْ، فکتَب إلیه: ما مِنْ شَیْءٍ تَراهُ عَیْنُکَ إلّاوفیه مَوْعِظَهْ

؛ هارون الرشید برای موسی بن جعفر علیه السلام نامه نوشت که مرا موعظه کن. امام علیه السلام در جواب نوشت: آنچه چشمت می‌بیند موعظه است» یعنی تمام اتفاقاتی که در اطراف تو رخ می‌دهد دیدن آن برای تو موعظه است.

در دعای روز چهارم ماه مبارک رمضان می‌خوانیم: «

اللّهُمَّ ... وَاذِقْنی فیهِ حَلاوَهَ ذِکْرِکَ

؛ خدایا شیرینی ذکر و یاد خویش را به من بچشان».

از آنجا که عوامل غفلت در زندگی مادّی بسیار فراوان است و نیروها و وسوسه‌های شیاطین از هر طرف به سوی انسان حمله‌ور می‌شود، برای مبارزه با آن راهی جز ذکر کثیر نیست و ذکر زیاد یعنی توجّه به خدا با تمام وجود.

« «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً* وَسَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَأَصِیلًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گویید».(۱)

باید در همه حال به یاد خدا بود. به هنگام عبادت، صحنه‌های گناه، به هنگام نعمت و به هنگام بلا و مصیبت. در حدیثی که در «صحیح ترمذی» و «مسند احمد» از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است چنین می‌خوانیم: از آن حضرت پرسیدند: «

أیُّ العِبادِ أفْضَلُ درجهً عِنْدَاللَّه یومَ القِیامَهِ

؛ کدام یک از بندگان در روز

۱- احزاب، آیه ۴۱ و ۴۲.

ص: ۱۴۵

قیامت مقامشان از همه برتر است؟» فرمود: «

الذاکِرون اللَّهَ کثیراً

؛ آنها که خدارا بسیار یاد می‌کنند». ابو سعید می‌گوید: عرض کردم: «

یا رسول اللَّه و مِنَ الغازی فی سَبیلِ اللَّه؟

؛ آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا مقام بالاتری دارند؟» فرمود: «

لو ضَرَبَ بسَیفِهِ فی الکُفّارِ وَالمُشْرِکینَ حتّی یَنْکَسِرَ وَیَخْتَضِبَ دَماً، لکانَ الذّاکِرونَ اللَّهَ أفْضَلَ درَجةً مِنه

؛ اگر با شمشیرش آنقدر بر پیکر کفّار و مشرکین بزند که شمشیرش بشکند و با خون رنگین شود، آنها که بسیار یاد خدا می‌کنند از او برترند».(۱)

چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

کُلّ أحَدٍ یَموتُ عطشاناً إلّاذاکِرِ اللَّه

؛ هر کسی هنگام مرگ تشنه جان می‌دهد مگر کسی که ذاکر خدا باشد».(۲)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

یَموتُ الُمؤمِنُ، بِکُلِّ مِیْتَةٍ، یَمُوتُ غَرَقاً، وَیَمُوتُ بِالهَدْمِ، ویُبْتَلی بِالسَّبْعِ، وَیَمُوتُ بِالصّاعِقَةِ، ولا یُصِیب ذاکِرَاللَّه

؛ شخص مؤمن ممکن است با هر مرگی بمیرد، غرق شود و یا دچار حیوان درنده شود و یا صاعقه او را فرا بگیرد، امّا شخص ذاکر هرگز با این گونه مرگها نمی‌میرد».(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: زمانی که حضرت موسی بن عمران با خداوند مناجات می‌کرد عرض کرد: «

یا رَبّ أبَعیدٌ أنتَ مِنّی فأُنادِیک أم قَریبٌ فأُناجِیکَ؟

؛ آیا از من دوری تا با صدای بلند تو را بخوانم یا نزدیک هستی تا اینکه با تو نجوی کنم؟»

«فأوحی اللَّه جلّ جلاله: أنا جَلِیسُ مَنْ ذَکَرَنی

؛ خداوند می‌فرماید: من همنشین کسی هستم که مرا یاد می‌کند».(۴)

یاد خدا برای روح انسان غذاست و تنها با یاد خداست که دلها آرام می‌گیرد:

« «أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»».(۵)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۵۱.

۲- بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۰؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۱۳.

۳- همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۶۲؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۱۴.

۴- همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۵۳؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۱۵.

۵- رعد، آیه ۲۸.

ص: ۱۴۶

ونـتیجه آرامش و اطمینـان قلـب همـان اسـت کـه در سـوره فجر آمـده است: « «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً* فَادْخُلِی فِی عِبَادِی* وَادْخُلِی جَنَّتِی»».(۱)

برای ذکر خداوند حدّی نیست.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلّاوَلَهُ حَدٌّ يَنتَهي إِلَيْهِ إِلّاالذِّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهي إِلَيْهِ

؛ برای هر چیزی حدّی است که منتهی به آن می‌شود جز ذکر خدا که برای آن حدّی نیست» سپس افزود: خداوند فرایضی را واجب کرده و هرکه آن را بجا آورد، همـان حـد و انتهـای آن است؛ مـاه رمضان را هر کس روزه بگیرد حـدش انجام گردیـده و حـج نیز همینطور، جز ذکر خـدا که خداوند به کم آن راضـی نیست و برای آن حدّی قائل نشده، سـپس به عنوان شاهد این آیه را خواند که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً».(۲)

و امام علیه السلام در توضیح این روایت می‌فرماید: پدرم امام باقر علیه السلام فراوان ذکر خدا می‌کرد، با او راه می‌رفتیم ذکر خدا می‌گفت، به هنگام غـذا خوردن به ذکر خـدا مشغول بود، هنگامی که با مردم سخن می‌گفت از ذکر خـدا غافل نمی‌شد و ما را به ذکر خدا فرمان می‌داد، در پایان فرمود: خانه‌ای که قرآن در آن تلاوت شود و ذکر خدا در آن گفته شود، برکتش زیاد خواهد شد و فرشتگان در آن حضور می‌یابند و شیطان‌ها از آن فرار می‌کنند؛ برای اهل آسمان می‌درخشد همانگونه که ستاره برای اهل زمین درخشان است، امّا خانه‌ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خـدا نیست، برکاتش کم و فرشتگان از آن فرار می‌کننـد؛ و شیطان‌ها در آن حضور دائم دارند.(۳)

۱- فجر، آیه ۲۷- ۳۰.

۲- احزاب، آیه ۴۱.

۳- اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء« باب ذکر اللَّه عزوجل».

ص: ۱۴۷

انواع ذکر:

۱. ذکر لفظی: زبان به ذکر خدا مشغول باشد.

۲. ذکر قلبی: باطن آدمی مشغول به ذکر باشد. ذکر قلبی می‌تواند با ذکر زبانی همراه باشد که در این صورت نورانیّت مضاعف می‌شود.

۳. ذکر عملی: عمل او به گونه‌ای باشد که حکایت از شوق و محبّت به خداوند و تسلیم و اطاعت نسبت به دستورات او داشته باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ذکر خدا باید در هر حال باشد و ذکر خدا، گفتن «

سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُللَّهِ ولا إلهَ إلّااللَّهُ وَاللَّه أكبر

» نیست، بلکه وقتی با چیزی که بر او حرام است روبرو گردد از خدا بترسد و آن را ترک کند».(۱)

اوقات ذکر خدا:

۱. هنگام برخورد با دشمن.

۲. هنگام کارو کوشش.

۳. زمان خشم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

اوْحی اللَّهُ الی نَبِیٍّ مِنْ انْبیائِهِ: ابْنَ آدَمَ اذکُرنی عِنْدَ غَضَبِکَ اذْکُرْکَ عِنْدَ غَضَبی

؛ خداوند به یکی از انبیائش فرمود: ای فرزند آدم مرا هنگام خشمت به یاد آور، من تو را هنگام خشمم به یاد می‌آورم».(۲)

۴. در شادمانیها:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «

فِي التَّوراةِ مکتوبٌ: یا موسی اذْکُرنی فِي خَلَواتِکَ وَ عِنْدَ سُرورِ لَذّاتِک اذْکُرْکَ عِنْدَ غَفَلاتِکَ

؛ در تورات نوشته شده ای موسی! در خلوتها مرا یاد کن و نیز در هنگام شادیهایت مرا یاد کن، تا من در هنگام لغزشهایت تو را به یاد آورم».(۳)

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

۳- همان مدرک، ج ۱۳، ص ۳۲۸.

ص: ۱۴۸

موانع ذکر خدا:

۱. اولاد و اموال

بسیاری از افراد برای بدست آوردن مال و مقام و شهوت، دست به هر کاری می‌زنند و حلال و حرام خدا را فراموش می‌کنند و نیز به سبب عشق به فرزندانشان، خدا را فراموش کرده و از یاد خدا غافل می‌شوند.
قرآن می‌فرماید: « «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، از زیانکارانند».(۱)

۲. شیطان

شیطان سوگند یاد کرده که فرزندان آدم علیه السلام را گمراه کرده و آنان را از راه خدا منحرف گرداند، به همین جهت خداوند خطر او را نیز گوشزد کرده، آنجا که می‌فرماید: « «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا باز دارد».(۲)

۳. ناشکرترین عضو

امام علی علیه السلام می‌فرماید:
«لَيْسَ فِي الْجَوارِحِ اَقَلُّ شُكراً مِنَ الْعَيْنِ، فلا تُعطوها سُؤلَها فَتَشْغَلُكُمْ عَنْ ذِكرِاللَّهِ
؛ درمیان اعضا ناشکرتر از چشم نیست، به خواهشهای او تن ندهید که شما را از یاد خدا غافل می‌کند».(۳)

۱- منافقون، آیه ۹.

۲- مائده، آیه ۹۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹.

ص: ۱۴۹

نتایج دوری از یاد خدا:

۱. سختی زندگی

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

« «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً»؛ هرکس از یاد من رویگردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت».(۱)

۲. همراهی با شیطان

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

« «وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَانِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ»؛ و هرکس از یاد خدا رویگردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست».(۲)

۳. قساوت قلب

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«ایّاکَ وَالْغَفْلَهَ فَفیها تَکونُ قَساوَةُ الْقَلْبِ

؛ از غفلت بر حذر باش که در آن قساوت قلب است».(۳)

خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

«لا تَنْسَنی عَلی کُلِّ حالٍ وَلا تَفْرَح بِکَثْرَةِ المالِ فَانّ نِسیانی یُقْسیِ القُلوبَ

؛ ای موسی، مرا در هیچ حالی فراموش نکن و به زیادی ثروت خود خوشحال مباش، زیرا فراموش کردن من قلبها را سخت می‌گرداند».(۴)

۱- طه، آیه ۱۲۴.

۲- زخرف، آیه ۳۶.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۴.

ص: ۱۵۰

۴. خودفراموشی

قرآن در این زمینه می‌فرماید:
« «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»؛ و همچون کسانی نباشید، که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد».(۱)

۵. عدم قبول اعمال

امام علی علیه السلام می‌فرماید:
«لا عَمَلَ لِغافِلٍ
؛ عملی از غافل پذیرفته نمی‌شود».(۲)

۱- حشر، آیه ۱۹.

۲- غررالحکم، شماره ۵۷۶۷.

ص: ۱۵۱

۲۹: آزمایش الهی

اشاره

قال علیٌّ علیه السلام: «ثَلاثَةٌ یُخْتَبَرُ بها عُقولُ الرِّجالِ، المالُ والمُصِیبَةُ والوِلایَةُ».

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «سه چیز است که خرد مردان را با آن آزمایش می کنند: مال، مصیبت و مقام».

و در غررالحکم این حدیث اینگونه بیان شده:

«ثَلاثٌ یُمْتَحَنُ بهاعُقولُ الرِّجالِ، هُنَّ: المالُ، وَ الوِلایَةُ وَالمُصیبَةُ

سه چیز است که خردهای آدمیان با آنها آزموده می‌شود: دارایی، دوستی و مصیبت».(۱)

علی علیه السلام می‌فرماید: «

لا یَقولَنَّ احَدُکُمْ: «اللّهمَّ انّی اعوذُ بِکَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَیْسَ احَدٌ الّا وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلی فِتْنَةٍ، وَلکِنْ مَنِ اسْتَعاذَ فَلْیَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلّاتِ الْفِتَنِ ...

؛ هیچ یک از شما نگوید «خدایا به تو پناه می‌برم از امتحان شدن» زیرا هیچ کس نیست مگر اینکه امتحانی دارد. ولی کسی که می‌خواهد به خدا پناه ببرد، از «امتحان گمراه کننده» به خدا پناه ببر، زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: بدانید که اموال و اولاد شما مایه امتحان شما هستند؛(۲) معنای این سخن آن است که خداوند مردم را به اموال و

۱- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۷۱.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۹۳.

ص: ۱۵۲

اولادشان آزمایش می‌کند، تا آن کس که از روزیش خشمگین است از آن کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هر چند خداوند سبحان از مردم به خودشان آگاه‌تر است، ولی این به خاطر آن است که افعالی که با آن استحقاق ثواب و عقاب پیدا می‌کنند ظاهر گردد؛ زیرا بعضی از مردم (مثلًا) پسر را دوست دارند و از دختر متنفّرند و بعضی مال فراوان می‌خواهند و از کمبود مال ناراضی هستند.

یکی از قوانین عالم هستی مسأله امتحان و آزمایش است. اگر کسی بگوید به خدا پناه می‌برم از امتحان، معنایش این است که پناه می‌برم از اینکه آفریده شوم، چون آفرینش از امتحان جدا نیست، عالم خلقت، عالم امتحان است؛ از آدم شروع شد و تا پایان دنیا هم ادامه دارد.

آزمایش الهی گسترده است و زمان و مکان معیّن در آن نیست. مادّه آزمایش هم در آن معیّن نیست. آزمایش هم انواعی دارد و این امتحان و آزمایش هدف آفرینش است.

فلسفه امتحان:

امتحان خداوند از انسان برای کشف باطن او نیست، چون خداوند به اسرار آگاه است، بلکه امتحان برای ظهور استحقاق است که چه کسی استحقاق ثواب را دارد و چه کسی ندارد. قرآن می‌فرماید: « «أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم)، باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقّق یابد».(۱)

۱- عنکبوت، آیه ۲ و ۳.

ص: ۱۵۳

انواع آزمایش:

بعضی از امتحانها سخت و بعضی آسان است. در آیات قرآن نمونه‌هایی از آزمایش الهی بیان شده: « «وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً»؛ و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم».(۱)

« «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنْ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان».(۲)

امتحان نسبت به موقعیّت اشخاص متفاوت است، آنها که قوی‌ترند امتحان آنها سنگین تر است و آنها که ضعیف‌ترند به همان نسبت امتحان می‌شوند؛ انبیا و اولیا هم امتحان داشتند.

قرآن نمونه‌هایی از امتحانات پیامبران را بازگو کرده است، آنجا که می‌فرماید:

« «وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود».(۳)

در زمان پادشاهی نمرود دانشمندان علم هیئت به او خبر دادند که کودکی به دنیا می‌آید و مردم را از بت پرستی باز می‌دارد و حکومت او را سرنگون می کند.

نمرود تصمیم گرفت که زنها را از مردها جدا کند و هر پسری که به دنیا می‌آید را بکشد. نوشته‌اند تا صدهزار طفل را از بین برد. در این زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به دنیا آمد و مادرش او را تا سیزده سال در غار پنهان کرد، امتحان اوّل او مبارزه با بت‌پرستی بود او بتهایی را که پرستش می‌شدند، شکست؛ ولی نمرودیان بر ضدّ ابراهیم علیه السلام تبلیغ کردند و مردم را بر علیه او شوراندند و حتّی زنانی که کارشان پشم

۱- انبیاء، آیه ۳۵.

۲- بقره، آیه ۱۵۵.

۳- بقره، آیه ۱۲۴.

ص: ۱۵۴

ریسی بود از درآمد آن هیزم تهیّه می کردند، حتّی بیماران وصیّت می کردند که مقداری از اموالشان را هیزم بخرند و حاجتمندان به عنوان نـذر هیزم می‌آوردنـد، مـدّت چهل روز اقـدام به جمع آوری هیزم کردنـد و آتش بزرگی را افروختند و با منجنیق ابراهیم علیه السلام را داخل آن انداختند؛ در این زمان جبرئیل به او گفت: «

أَلَکَ حَاجَةٌ؟

؛ آیا نیازی به کمک من داری؟» حضرت جواب داد: «

امّا الیکَ فَلا

؛ به تو نیازی ندارم». جبرئیل گفت: «

فاسْأَلْ رَبّک

؛ حاجتت را از خدا بخواه». حضرت گفت: او از وضعیت من آگاه است پس همین کافی است. اینجا بود که آتش مورد خطاب قرار گرفت: « «یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلَاماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ»؛ ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش».(۱)

لذا آتش برای حضرت ابراهیم، گلستان شد. برخی از مفسّران می گویند:

آرام‌ترین، راحت‌ترین و بهترین روزهای عمر حضرت ابراهیم علیه السلام همان روزی بود که وی در دل آتش به سر می‌برد.(۲)

جالب اینکه در روایتی از امام صادق علیه السـلام می‌خوانیم: هنگامی که نمرود تصـمیم گرفت ابراهیم علیه السلام را از آن سرزمین تبعیـد کنـد، دسـتور داد گوسـفندان و اموال او را مصـادره کننـد و خودش تنهـا بیرون برود. ابراهیم علیه السـلام به آنهـا گفت: اینها محصول سالیـان طولانی از عمر من است، اگر می‌خواهیـد مالم را بگیریـد پس عمری را که در این سـرزمین مصرف کرده‌ام به من باز گردانید.

تصـمیم بر این شد که یکی از قاضـیان دسـتگاه در این میان داوری کند، قاضـی حکم کرد که اموال ابراهیم علیه السلام را بگیرند و عمری را کـه در آن سـرزمین صـرف کرده بـه او بـاز گرداننـد. هنگـامی کـه نمرود از ایـن مـاجرا آگـاه شـد، دسـتور داد امـوال و گوسفندانش را به او باز گردانند تا همراه خود ببرد و گفت من می‌ترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آیین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان برساند: «

إنَّهُ إنَّ بِقَیَ

۱- انبیاء، آیه ۶۹.

۲- امتحان سنّت الهی وعامل تکامل، ص ۶۰.

ص: ۱۵۵

فی بِلادِکُم أفْسَدَ دِینَکُم وَأضَرَّ بآلِهَتِکُمْ

»(۱).

دومین آزمـایش ابراهیم علیه السـلام زمانی بود که به دوران پیری رسـید و چون همسـرش سارا عقیم بود، به پیشـنهاد سارا با کنیز او هاجر ازدواج کرد و خداوند اسـماعیل را به او داد. در این زمان مأمور شد تا اسـماعیل و هاجر را از فلسطین به حجاز ببرد. زمانی که اسماعیل به نوجوانی رسید، آزمایش ابراهیم علیه السلام شروع شد و خداوند از او خواست که فرزندش را قربانی کند و ابراهیم علیه السـلام اسـماعیل علیه السلام را به قربانگاه برد واز امتحان سربلند بیرون آمد و در نتیجه از مرتبه نبوّت که ابلاغ احکام است، به مقام امامت که اجرای احکام است، رسید. « «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»؛ من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».(۲)

بعضی از مفسّران در توضیح این آیه گفته‌اند: «

بَذَلَ نَفْسَهُ لِلنِّیرانِ، وَقَلْبَهُ للرَّحمانِ وَوَلَدَهُ لِلْقُربانِ ومَالَهُ للإخْوانِ

؛ ابراهیم در راه خدا تن را به آتش و قلب را به خدا، و فرزند را به قربانی، و اموال را به برادران و یاران سپرد».(۳)

قرآن در جای دیگر درباره حضـرت سـلیمان علیه السلام می‌فرماید: « «فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ»؛ و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جای آوردم یا کفران می کنم؟!».(۴)

مطابق حدیث مورد بحث عقل مردان با سه چیز آزمایش می‌شود:

اوّل: مـال است؛ کسـی که به خـاطر مـال، ایمـان و تقـوایش را از دست می‌دهـد، در واقـع شخصـیّت خود را از دست داده و در این امتحان مردود است؛ چرا که مال ابزار است و هدف نیست.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۵۳.

۲- بقره، آیه ۱۲۴.

۳- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۹.

۴- نمل، آیه ۴۰.

ص: ۱۵۶

دوم: مصیبت‌هایی است که پیش می‌آید و تحمل افراد را امتحان می‌کند. زندگی خالی از مصیبت نیست و اینها آزمایش است تا روشن شود که شخص در مصائب چه می‌کند، اگر صبر کند، حرفهای نامناسب نزند، کفران و ناشکری نکند مأجور است.

در میان پیروان مکتب انبیا نمونه‌های درخشانی از صبر و پایداری در صحنه امتحان دیده می‌شود که هر کدام می‌تواند الگو و اسوه باشد.

ام عقیل زنی مسلمان و بادیه نشین بود. که فرزند خود را همراه شتران به بادیه می‌فرستاد. روزی تعدادی میهمان بر او وارد شدند، در همان وقت به او خبر دادند که شتر خشمگین فرزندش را در چاه انداخته است و از دنیا رفته است؛ زن با ایمان، به کسی که خبر مرگ فرزند را برای او آورده بود گفت: از مرکب پیاده شو، و به پذیرایی از مهمانها کمک کن، گوسفندی داشت به او داد تا آن را ذبح کند و غذا را آماده کرد و نزد میهمانان گذاشت. آنها می‌خوردند و از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند، یکی از حاضران می‌گوید: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن با ایمان نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟ یکی از حاضران گفت: بلی من آگاهم، گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه آرامش خاطر من گردد، او می‌گوید: من این آیات را برای او خواندم:

« «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* أُوْلَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْلَئِكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ»؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان، آنها که هرگاه مصیبتی به آنها رسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. اینها همانها هستند که لطف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت یافتگان».(۱)

سپس زن رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز خواند و عرض کرد: «

اللّهم انّی

۱- بقره، آیه ۱۵۵- ۱۵۷.

ص: ۱۵۷

فَعَلْتُ ما امَرْتَنی، فَانْجِزْلی ما وَعَدْتَنی

؛ خداوندا من آنچه را تو دستور داده بودی انجام دادم و رشته شکیبایی را رها نساختم، تو هم آنچه را از رحمت و صلوات بر من وعده داده‌ای بر من ارزانی دار».

سپس اضافه کرد: اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند ... یکی از حاضران می‌گوید من فکر کردم می‌خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می‌ماند، امّا دیدم چنین ادامه داد: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای امّتش باقی می‌ماند.(۱)

سوم: ولایت که همان مقام است و بعضی از افراد با آن امتحان می‌شوند. بعضی وقتی مقام پیدا می‌کنند خود را گم نمی‌کنند مثل امام خمینی قدس سره که خود را گم نکرد و تا آخر خود را طلبه می‌دانست.

امّا بعضی هستند که چون ظرفیّت ندارند وقتی به مقام می‌رسند حرکات، حرفها، و نگاهشان عوض می‌شود.

۱- سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۷، مادّه« صبر».

ص: ۱۵۸

ص: ۱۵۹

۳۰: بهای بدن انسان

قال الکاظم علیه السلام: «أما انَّ أَبْدانَکُمْ لَیْسَ لَها ثَمَنٌ الّا الجَنَّهَ، فَلا تَبیعوها بِغَیْرِها».(۱)

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «آگاه باشید! بدنهای شما جز بهشت بهایی ندارد، به چیز دیگری نفروشید».

شبیه این جمله را حضرت علی علیه السلام نیز فرموده است: «

أَلا حُرٌّ یَدَعُ هذِهِ اللُّمَاظَهَ لِأَهْلِها؟ انَّهُ لَیْسَ لِأَنْفُسِکُمْ ثَمَنٌ الّا الْجَنَّهَ، فَلا تَبیعُوها الّا بِها

؛ آیا آزاد مردی پیدا می‌شود که این ته مانده دنیا را به اهلش وا گذارد؟ بدانید جان شما بهایی جز بهشت ندارد، به کمتر از آن نفروشید».(۲)

از سوره والعصر استفاده می‌شود که انسان همیشه در زیان طبیعی است؛ در درون ذات انسان سرمایه‌ای است که به تدریج فانی می‌شود: «إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ» چرا که سرمایه انسان عمر اوست و نمی‌شود آن را نگه داشت، به تدریج فانی می‌شود و هر نَفَس گامی به سوی مرگ است: «

نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ الی أَجَلِهِ

(۳).»

پس عمر سرمایه‌ای است رو به زوال و انسان گرفتار خسران است. این سرمایه

۱- تحف العقول، ص ۴۱۰.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۵۶.

۳- همان مدرک، ۷۴.

ص: ۱۶۰

قابل تبدیل است، اگر سرمایه یک سرمایه‌دار طلا باشد باقی می‌ماند، امّا اگر سیب باشد باید تبدیل کند چون در غیر این صورت خراب می‌شود، حال عمر را که سرمایه‌ای رو به زوال است به چه تبدیل کند که زیان نکند؟ هرکس این سرمایه عمر را با چیزی معامله می‌کند، بعضی با هوا و هوس و لذّتهای دنیا و بعضی با جمع آوری ثروت و بعضی با کسب مقام.

از دیدگاه قرآن همه اینها زیان است و تنها کسانی سود می‌کنند که قرآن اشاره کرده است: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ». این آیه برای نجات از خسران به چهار اصل اشاره می‌کند:

اصل اوّل: مسأله ایمان است که به طور مطلق ذکر شده است، تا شامل ایمان به همه مقدّسات گردد.

اصل دوم: عمل صالح است که ثمره ایمان است، به همین دلیل اغلب در آیات قرآن «عمل صالح» همراه «ایمان» به عنوان «لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است:

« «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِّنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاةً طَیِّبَةً»؛ هر فرد از مرد یا زن عمل صالحی انجام دهد، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم».(۱)

اصل سوم: دعوت همگانی و عمومی به سوی حق است، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند.

اصل چهارم: صبر و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن است.

در حدیث مورد بحث می‌فرماید: آگاه باشید بدن و وجود شما هیچ بهایی جز بهشت ندارد اگر به غیر آن بفروشید ضرر کرده‌اید. این جنّت فقط نعمت مادّی نیست بلکه قرب به خدا و

رضی الله عنهم

است، قرآن می‌فرماید:

« «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً* فَادْخُلِی فِی عِبَادِی*

۱- نحل، آیه ۹۷.

ص: ۱۶۱

وَادْخُلِی جَنَّتِی»؛ تو ای روح آرام یافته، به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو».(۱)

مرحوم نراقی می‌گوید: شیّادی به مغازه یک خواروبار فروش مراجعه کرد و گفت: این گردوها هزار تایش چند است؟ گفت: مثلًا ده ریال، گفت: صد تا چند است؟ گفت: یک ریال، گفت: یکی چقدر است؟ گفت: ارزشی ندارد، گفت: یک دانه به من بده، گرفت و رفت. دوباره برگشت و گفت: خود شما گفتید یک دانه ارزش ندارد، یک دانه به من بده؟ او هم داد و رفت و برای بار سوم و چهارم برگشت و تقاضای یک دانه گردو کرد. صاحب مغازه یقه او را گرفت و گفت: تمام سرمایه مرا می‌خواهی از دستم ببری، به بهانه این که یکی یکی ارزش ندارد.

مرحوم نراقی بعد از نقل این داستان می‌گوید: شیطان با عمر انسان همین کار را می‌کند. همه عمر خیلی زیاد است امّا یک ساعت مهم نیست، به تدریج ساعتها را می‌گیرد، امروز و فردا را می‌گیرد یک وقت می‌بینیم که تمام عمر را داده‌ایم.

خوش به حال کسی که قبل از آنکه عمر خود را از دست بدهند قدرش را بدانند؛ چرا که زیانکاران واقعی آنها هستند که عمر را از دست داده‌اند.

۱- فجر، آیه ۲۷- ۳۰.

ص: ۱۶۲

ص: ۱۶۳

۳۱: گوشه‌گیری

قال الکاظم علیه السلام: «یا هِشامُ الصَّبْرُ عَلَی الْوَحْدَهِ عَلامَهُ قُوَّهِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّهِ تَبارَکَ وَتَعالی اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْیا وَالرّاغِبینَ فیها، وَرَغِبَ فیما عِنْدَ رَبِّه وَکانَ اللّهُ آنِسَهُ فِی الوَحْشَهِ وَصاحِبَهُ فِی الوَحْدَهِ وَ غِناهُ فری الْعَیْلَهِ وَمُعِزَّهُ فی غَیْرِ عَشیرَهٍ».(۱)

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «صبر و سازش با تنهایی نشان قدرت عقل است، هرکه با خدای تبارک و تعالی آشنا شود، ازدنیا و دلباختگان دنیا کناره گیرد، و بدانچه نزد خداست دل بندد، خدا در وحشت انیس او، و در تنهایی رفیق او، و بی‌نیازی او در زمان نداری وعزّت او در بی کسی است».

حدیث درباره بحث جدایی از اهل دنیاست، و منظور از «وحدت» در این حدیث، وحدت در مقابل اهل دنیاست. فرمود: صبر بر کناره‌گیری از اهل دنیا نشانه قدرت عقل است، پس کسی که خدا را به خوبی بشناسد از اهل دنیا و راغبین در دنیا جدا شده و راغب فیما عنداللّه می‌شود و در این صورت است که خداوند چند هدف برای او تشکیل می‌دهد: اوّل اینکه در وحشت، انیس او خداست، دوم اینکه در تنهایی، همنشین او خداست سوم اینکه بی نیازی او در فقر خداست و چهارم

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۱؛ میزان الحکمه، مادّه« العزلهٔ».

ص: ۱۶۴

اینکه عزّت دهنده او خداست بدون اینکه دارای عشیره و خاندان باشد.

بحث اجتماعی یا انفرادی زندگی کردن در میان علمای علم اخلاق بسیار مطرح شده است. بسیاری از آنها معتقد بودند که عزلت گزیدن و به تنهایی زندگی کردن سبب تکامل انسان است، لذا پیروان خود را به جدایی از مردم و تنهایی دعوت می‌کردند، ولی از نظر قرآن و احادیث اهل‌بیت علیهم السلام «عزلت» پسندیده نیست، چون زندگی و روح انسان، روح اجتماعی است و انسان مدنی بالطبع است؛ بهترین عبادات ما که نماز جمعه و جماعت و حج است، در جمع انجام می‌گیرد و اگر اصل، گوشه‌گیری است پس این جمع برای چیست؟

منتها یک استثنا دارد که در روایات آمده است و این سبب شده است که بعضی خیال کنند اصل در «عزلت» است، روایت می‌فرماید: زمانی که فساد بر اهل زمان غلبه پیدا کند وظیفه انسان گوشه‌گیری است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره علّت گوشه‌گیری ایشان سؤال شده است ایشان در جواب می‌فرمایند: «

فَسَدَ الزَّمانُ وَ تَغَيَّرَالإخوانُ، فَرَأيْتُ الانْفِرادَ أسكَنَ لِلفُؤادِ

؛ زمانه فاسد شده و برادران تغییر کرده‌اند، بنابراین، آرامش دل را در تنهایی یافتم».(۱)

امّا این در صورتی است که واقعاً فساد در همه جا باشد در غیر این صورت گوشه‌گیری و تنهایی، سرچشمه بسیاری از مفاسد است؛ یکی از مفاسد آن بدبینی نسبت به مردم است. دوم خودبینی و خودخواهی است که خود را اعلم الناس و ازهد الناس می‌داند و باعث می‌شود شیطان هم در تنهایی او را وسوسه کند؛ و سوم اینکه اخلاق انسان در تنهایی بد و خشن می‌شود.

امّا گاهی اوقات چاره‌ای نیست جز اینکه انسان گوشه‌گیری اختیار کند که حدیث مورد بحث به آن اشاره دارد.

مرحوم نراقی در «جامع السعادات» بحث گسترده‌ای در باب «عزلت» دارد که

۱- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۶۰؛ میزان الحکمه، مادّه« العزلة».

ص: ۱۶۵

خلاصه آن را ذکر می کنیم:

کسی که به مقام انس رسید، دوستی خلوت و عزلت و دوری از مردم بر دل او غالب می‌شود، زیرا مصاحبت و آمیزش با مردمان دل را از توجّه تام به خدا مشغول می‌سازد.

از عزلت و مصاحبت کدامیک برتر است، زیرا علما در این مسأله دو نظر دارند، و اخبار نیز در این‌باره مختلف است، جمعی از علما عزلت و گوشه گیری را بر مصاحبت ودر آمیختن با مردم ترجیح می‌دهند، و جمعی دیگر آمیزش و آمد و شد با مردم را بر گوشه گیری بر گ می‌دانند.

گروه اوّل: بر اساس آنچه در مدح و ستایش و فواید عزلت رسیده نظر دارند، مانند سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که وقتی از آن حضرت درباره راه نجات پرسیده شد، فرمود: در خانه خود بنشین، و دین خود را نگاهدار، و برگناه خود گریه کن.

و گفتار امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: زمانه تباه گشت، و برادران دگرگون شدند، و تنهایی و انفراد برای آرامش خاطر و اطمینان قلب بهتر است.

و فرمود: آشنایان خود را کم کن، و از آن که می‌شناسی بیگانه شو.

و امّا فوائد عزلت بسیار است: مانند فراغت برای عبادت، ذکر، فکر، انس گرفتن به مناجات خدا، و دوری از گناهانی که اغلب انسان به سبب آمیزش با مردم در معرض آنهاست، مانند غیبت، ریاکاری و دیگر آفات زبان.

گروه دوم: که مصاحبت را بر عزلت و گوشه گیری ترجیح می‌دهند بر اساس ظواهر اخبار در ستایش رابطه و انس و الفت گرفتن وفواید آن نظر دارند. مانند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «

مَنْ فارَقَ الجماعةَ ماتَ میتَةً الْجاهِلِیَّةِ

؛ هرکه از جماعت جدا شود به راه و رسم جاهلیّت بمیرد».

و فرمود: از غار نشینی بپرهیزید، وبا عامّه مردم و جماعت باشید و در مساجد حاضر شوید.

ص: ۱۶۶

فواید ارتباط با مردم نیز فراوان است، مانند تعلیم و تعلّم، و کسب اخلاق فاضله از همنشینی با صاحبان آن، و شنیدن مواعظ و نصایح، و رسیدن به ثواب، حضور در نماز جمعه و جماعت و تشییع جنازه، عیادت بیماران، دیدار برادران، برآوردن حاجات نیازمندان، رفع ظلم از مظلومان و شاد کردن مؤمنان.

پس نمی‌شود به طور مطلق بر ترجیح یکی بر دیگری حکم کرد و صحیح این است که گفته شود: افضل بودن یکی از آن دو نسبت به اشخاص و احوال و زمان و مکان تفاوت می‌کند، برای بعضی گوشه‌گیری و عزلت تام، بهتر است، و برای بعضی دیگر رابطه و آمد و شد. و برای بعضی دیگر میانه روی در عزلت و الفت.

برای کسی که به مقام انس و استغراق رسیده، خلوت و عزلت پسندیده‌تر است.

اویس قرنی گفته است: هیچ کس را نیافتم که پروردگار خود را بشناسد و با غیر خدا انس گیرد.

و یکی دیگر از بزرگان می‌گوید: شادی و لذّت مؤمن در خلوت و تنهایی به مناجات پروردگار خویش است.

یکی از بزرگان نیز می‌گوید: انسان به سبب خالی بودن از فضیلت، احساس تنهایی و وحشت می‌کند، پس به واسطه ملاقات و رابطه با مردم شاد می‌گردد و وحشت را از خود دور می‌کند؛ و چون ذات آدمی با فضیلت شد، طالب تنهایی می‌شود تا از تفکّر یاری جوید و علم و حکمت را بیرون کشد.(۱)

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۴۴.

ص: ۱۶۷

۳۲: همنشینی

اشاره

قـال علیُّ بن الحُسَـین علیه السـلام: «مَجـالِسُ الصّـالِحینَ داعیـةٌ الَی الصَّلاـحِ، وَ آدابُ العُلَماءِ زیادَةٌ فِی العَقْلِ، وَ طاعَـهُ وُلاهِٔ الأمْرِ تَمامُ العِزِّ».(۱)

امام سـجاد علیه السلام می‌فرماید: «وقتی صالحان در یک جا جمع می‌شوند به نیکی دعوت می کنند، و معاشرت با دانشمندان فزونی در خرد است، و طاعت والیان امر (حکّام الهی) کمال عزّت است.

زنـدگی انسان دسـته جمعی است و تنها نمی‌توانـد زنـدگی کنـد. انسان در زنـدگی جمعی نیاز به رفیق دارد و بـدون رفیق زنـدگی ناگوار است و روح ناآرام می‌شود، لذا زندانهای انفرادی بسیار سخت است و اگر طولانی باشد باعث جنون می‌شود».

امام سجّاد علیه السلام در این حدیث سه نصیحت فرموده است:

۱. همنشین

شخصـیّت انسان دارای ابعادی است، و اموری که شخصـیّت انسان را تشـکیل می‌دهند مختلفند، مانند جنبه‌های وراثت، پدر و مادر، استاد و وسایل ارتباط

۱- تحف العقول، حکمت ۳۵.

ص: ۱۶۸

جمعی. یکی از اموری که در ترسیم شخصیّت انسان خیلی مؤثّر است، همنشین است. همنشین در وضع روحی و فکری و اخلاقی انسان تأثیر می‌گذارد؛ و اثرش به قدری زیاد است که گاهی یک همنشین خوب انسان را بهشتی و یک همنشین بد انسان را جهنّمی می‌کند. بنابراین باید در انتخاب دوست برای خود، کاملًا مراقب باشیم.

حدیثی از امام علی علیه السلام گواه بر این مطلب است که می‌فرماید: «

اذَا اشْتَبَهَ عَلَيْكُم حالُ الرَّجُلِ فَلَمْ تَعْرِفُوهُ فَانْظُروا الى خُلَطائِهِ وَ جُلَسائِهِ فَانَّ الْمَرْءَ عَلى دينِ خَليلِهِ وجَليسِهِ

؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و نمی‌توانید بفهمید که خوب است یا بد، به دوستان و همنشینانش نگاه کنید چرا که انسان دین دوستانش را دارد».

این روایت نشان می‌دهد که دین و ایمان انسان بستگی به دوست او دارد.

در روز قیامت جهنّمیان به جهنّم و بهشتیان به بهشت می‌روند، امّا از آیات استفاده می‌شود که اینها یک ارتباطی باهم دارند و هم دیگر را می‌بینند و گاهی گفتگوهایی بین آنها ردّ وبدل می‌شود، از جمله آن گفتگوها این است که بهشتیان می‌گویند: « «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ»؛ چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟» آنها دلایلی ذکر می‌کنند: « «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ* وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ* وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»؛ می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم، و اطعام مستمندان نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم»، و سرانجام آن « «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»؛ و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم».(۱)

امام سجّاد علیه السلام در تفسیر این حدیث می‌فرماید: همنشینی با نیکان، انسان را به نیکی دعوت می‌کند. همنشینی با ائمّه علیهم السلام افراد بسیاری را بزرگ کرده است، به عنوان مثال فضّه که خادمه حضرت زهرا علیها السلام بود و مستجاب الدعوه شد و بیست سال با قرآن سخن می‌گفت و یا قنبر با امام علی علیه السلام همنشین شد و به مقام عالی

۱- مدّثر، آیه ۴۲- ۴۵.

ص: ۱۶۹

رسید، بنابراین همنشینی ناخود آگاه در انسان اثر می گذارد.

خداوند نتیجه دوستی بد را در قیامت بیان کرده و می‌فرماید:

« «وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا* یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِیلًا* لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِی وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا»؛ و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را (از شدّت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم! ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. او مرا از یاد (حق) گمراه ساخت، بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است».(۱)

مفسران در شأن نزول این آیات گفته‌اند: در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو دوست به نام عقبه و ابی در میان مشرکین بودند. هر زمان عقبه از سفر می‌آمد غذایی ترتیب می‌داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می‌داشت به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، هرچند اسلام را نپذیرفته بود. روزی از سفر آمد و طبق معمول غذایی آماده و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دعوت نمود، هنگامی که سفره را گستردند و غذا حاضر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از غذای تو نمی‌خورم تا شهادت به وحدانیّت خدا و رسالت من دهی، عقبه شهادتین به زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش ابی رسید و گفت: ای عقبه از آیینت منحرف شدی؟ او گفت: نه به خدا سوگند من منحرف نشدم، ولی مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد، بی آنکه غذا خورده باشد، به همین جهت شهادت دادم. ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی‌شوم، مگر اینکه در برابر او بایستی و به او توهین کنی، عقبه

۱- فرقان، آیه ۲۷- ۲۹.

ص: ۱۷۰

این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ بدر در صف کفّار به قتل رسید و رفیقش ابی نیز در جنگ احد کشته شد.

آیات فوق نازل شد و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می‌شود و او را به گمراهی می‌کشاند، شرح داد.(۱)

تأثیرپذیری انسان از همنشین و دوست تا حدّی است که از حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل شده: «

لاتَحكُمُوا على رَجُلٍ بِشَيْءٍ حتّى تَنْظُروا إلى مَن يُصاحِبُ، فإنّما يُعرَفُ الرَّجُلُ بِأشكالِهِ وَ أقرانِهِ، وَ يُنسَبُ الى أصحابِهِ وَأخدانِهِ

؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا آنگاه که ببینید با چه کسی دوستی می‌کند، چرا که انسان به وسیله دوستان و یاران و رفقایش شناخته می‌شود».(۲)

۲. آداب علما عقل انسان را زیاد می‌کند

آداب یعنی حرفهای علما با علما و اهل فضل، چرا که گاهی حرفهای عادی آنها در انسان اثر می‌کند، علاوه بر این زندگی آنها هم الهام بخش است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «در شگفتم از کسی که خواهان داشتن یاران بسیار است، چگونه با دانشمندان خردمند و پرهیزکار مصاحبت نمی‌کند تا از فضایل آنها بهره گیرد و در پرتو دانش آنها هدایت شود و مصاحبت آنان او را آراسته گرداند؟».(۳)

۳. اطاعت حاکم عادل نوعی عزّت است

حکومت اسلامی که تشکیل می‌شود مردم باید از آن حکومت اطاعت کنند و مخالفت نکنند، چرا که عزّت آنها از بین می‌رود.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۶۷.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۷۳.

۳- غررالحکم، شماره ۶۲۷۷.

ص: ۱۷۱

۳۳: مرگ و حیات قلب

اشاره

قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: «ثلاثَهٌ مُجالَسَتُهُم تُمیتُ القَلْبَ: الجلوسُ مَعَ الأنْذالِ وَالحَدیثُ مَعَ النِساءِ، وَالجُلُوسُ مَعَ الأغنیاءِ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سه گروه هستند که همنشینی با آنها قلب را می‌میراند: همنشینی با شخص خسیس و گفتگو با زنان و همنشینی با توانگران».

«انذال» جمع نَذْل به معنای شخص خسیس است که تمام سخنش از بخل و مسائل پست و پایین است. در اینجا بیشتر بخل مالی مراد است که انسان را از شخصیّت عالی پایین می‌آورد.

طایفه دوم که از همنشینی با آنان نهی شده زنان هستند که طبیعتشان این است که از زرق و برق دنیا سخن بگویند. البتّه زنان با ایمان حسابشان جداست و افراد معمولی مراد است که وقتی دور هم می‌نشینند، حرف آنها این است که زینت آلات را چه کردی، دست بند و گوشواره چه شد، در عقد فلانی چه گذشت، مهریّه فلانی چه بود و خلاصه محور صحبتها فقط دنیا و زینت است.

طایفه سوم اغنیا هستند که در میان آنها همیشه سخن از پول است که در فلان

۱- تحف العقول، حکمت ۱۲۷؛ خصال صدوق، ص ۸۷.

ص: ۱۷۲

معامله فلان مقدار سود کردم، فلان کس خانه این چنینی ساخته و ....

بنـابراین وجه جـامعی بین این سه گروه هست که از دنیـا و امور مـادّی سـخن به میان آوردن و فرو رفتن در عالم مادّه است که قلب انسان را می‌میراند، چون حیات قلب در معنویّت و تقواست و به همین جهت وقتی انسان مجذوب عالم مادّه شود قلب او می‌میرد.

البتّه این به صـورت یـک قاعـده است که اسـتثنا دارد چـون زنـان و تـوانگران بـا ایمـان هم هسـتند، ولی اکـثر توانگران فخرفروشـی می‌کننـد، و همچنین اکثر زنان در مورد زینت صـحبت می‌کننـد و این قلب دیگر مجال نـدارد به خدا فکر کرده و درد فقرا را درک کند.

در مقابل افرادی هم هستند که نگاه به آنها قلب را زنده می‌کند و انسان را به یاد خدا، معنویّت و قیامت می‌اندازد.

از آیات و روایات چنین استنباط می‌شود که برای قلب انسان حیات و مرگی است، غیر از این حیات و مرگی که جنبه فیزیکی دارد. گـاهی قلب می‌میرد و گاهی زنـده می‌شود، گناهان قلب را می‌میرانـد و توبه آن را زنـده می‌کنـد. قرآن می‌فرمایـد: « «إِنَّکَ لَاتُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ* وَمَا أَنْتَ بِهَادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ مُّسْلِمُونَ»؛ مسلّماً تو نمی‌توانی سـخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گرداننـد و پشت می‌کنند فرا خوانی، و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی، تو فقط می‌توانی سـخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پـذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم هستند». (۱)

حیات مادّی آثاری دارد که زنـدگی و تولید مثل و ... از آن قبیل است. حیات معنوی هم آثاری دارد که نورانیّت، علم، تقوا و ... از آن قبیل است، علاوه بر این

۱- نمل، آیه ۸۰ و ۸۱.

ص: ۱۷۳

برکاتی در اجتماع دارد و در ایثار و فداکاری و هدایت مردم مؤثّر است.

مرگ «قلب» این است که مواعظ را می‌شنود ولی تکان نمی‌خورد و در او اثر نمی‌گذارد. فقیر دردمند را می‌بیند ولی عکس‌العمل نشان نمی‌دهد؛ گاهی قلب چنان زنده است که کلمه‌ای از امام علی علیه السلام می‌شنود وصیحه می‌زند و روی زمین می‌افتد.

این یک امر طبیعی است که اگر انسان به گناه کردن (حتی کوچک) ادامه دهد به تدریج با آن انس می‌گیرد؛ نخست یک حالت است بعداً یک عادت می‌شود سپس مبدّل به یک ملکه می‌گردد و جزء بافت انسان می‌شود و کارش به جایی می‌رسد که بازگشت برای او ممکن نیست. این همانند کسی است که آگاهانه با وسیله‌ای چشم و گوش خود را کور و کر می‌کند تا چیزی را نبیند و نشنود؛ اینها کسانی هستند که قلبشان سیاه شده است و افرادی هستند که وقتی عمل خلافی را انجام می‌دهند، ابتدا خودشان معترفند که صد در صد خلافکار و گنهکارند و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می‌رود و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جایی می‌رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی یا دینی خود می‌شمرند.

در حالات حجّاج بن یوسف آمده که می‌گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلّط باشم و به آنها ستم کنم. گویی این همه جنایت را مأموریّتی از سوی خدا برای خود می‌پنداشت.

و نیز نقل شده است: یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی می‌کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب رابر گنهکاران نازل می‌کند، ما همان عذاب الهی هستیم، پس هیچ‌گونه مقاومت نکنید.

مهم آن است که انسان مراقب باشد اگر گناهی از او سر زد بلافاصله آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر

ص: ۱۷۴

زند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «

ما مِنْ عَبْدٍ إلّاوفی قَلْبه نُكْتَةٌ بَیْضاءُ، فإذا أذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ فی النُّكْتَةِ نُكتةٌ سَوداء، فإن تابَ ذهَب ذلِك السَّوادُ، وإنْ تَمادی فی الذنوبِ، زادَ ذلک السَّوادُ حتّی یُغَطّی البَیاضَ، فإذا غَطّی البَیاضَ، لم یَرْجِعْ صاحِبُهُ إلی خَیْرٍ أبداً

؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او یک نقطه سفید و درخشنده‌ای است، هنگامی که گناهی مرتکب شود در آن منطقه سفید نقطه سیاهی پیدا می‌شود که اگر توبه کند، آن سیاهی برطرف می‌شود و اگر ادامه دهد بر سیاهی افزوده می‌شود تا تمام سفیدی را می‌پوشاند و دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی‌گردد».(۱)

مجالست و همنشینی:

اشاره

یکی از عواملی که شخصیّت انسان را می‌سازد همنشین اوست.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

المَرْءُ علی دِینِ خَلیلِه و جَلیسِه

؛ انسان بر دین دوست و همنشین خود است».

و فرمود: «

وَ مَنِ اشْتَبَه عَلَیْکُم أمْرُه و لَمْ تَعْرِفوا دِیْنَهُ، فَانْظُروا إلی خُلَطائِه، فإن کانوا أهْلَ دینِ اللَّهِ فَهُوَ علی دینِ اللَّهِ، و إن کانوا علی غَیْرِ دینِ اللَّه فَلا حَظَّ لَه مِن دِینِ اللَّهِ

؛ هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آیین خدا باشند، او نیز پیرو آیین خداست، و اگر بر آیین خدا نباشند، او نیز بهره‌ای از آیین حق ندارد».(۲)

انتخاب دوست را ساده نگیرید، وسواس داشته باشید، نگذارید فرزندان شما با هر کس دوستی کند، شاهدش همین است که مجالست با این چند گروه قلب را

۱- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۱ به بعد.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۷۳.

ص: ۱۷۵

می‌میراند.

در کتاب «میزان الحکمه»(۱) احادیث فراوانی در باب قلب در موضوعات مختلف ذکر شده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند. ما در این مختصر نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. اقسام قلب

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «

القُلوبُ ثلاثةٌ: قَلبٌ مَنکوسٌ لا یَعی علی شیءٍ مِن الخَیرِ و هُو قَلبُ الکافِرِ، و قلبٌ فیهِنُکتَةٌ سَوْداءٌ فَالْخیرُ و الشَّرُّ فیهِ یَعْتَلِجانِ فَما کانَ مِنهُ أقوی غَلَبَ علَیهِ، و قَلبٌ مَفتوحٌ فیهِ مِصباحٌ یَزْهَرُ ولا یُطفَأُ نُورُهُ إلی یَومِ القِیامَةِ وَ هو قَلبُ المؤمِن

؛ دلها سه گونه است دلی که واژگون است، که هیچ خیری در آن نیست و آن دل کافر است. دلی که در آن نقطه‌ای سیاه وجود دارد، در این دل خوبی و بدی با یکدیگر می‌ستیزند و هرکدام نیرومندتر بود بر دیگری چیره می‌گردد. دلی گشاده که در آن چراغی می‌درخشد و نورش تا روزقیامت خاموش نمی‌شود و آن دل مؤمن است».(۲)

۲. طهارت قلب

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

طَهِّروا قُلوبَکُم مِن دَرَنِ السّیِّئاتِ تُضاعَفْ لَکُمُ الحَسَناتُ

؛ دلهای خود را از چرک گناهان پاک کنید، تا حسنات شما دوچندان شود».(۳)

و فرمود: «

طَهِّروا قُلوبَکُم مِن الْحِقْدِ فانَّهُ داءٌ مُوبِیءٌ

؛ دلهای خود را از کینه پاک کنید زیرا کینه مرضی مسری است».(۴)

۱- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۱۳ به بعد.

۲- معانی الاخبار، ص ۳۹۵.

۳- غرر الحکم، شماره ۶۰۲۱.

۴- همان مدرک، شماره ۶۰۱۷.

ص: ۱۷۶

۳. عوامل قساوت قلب

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
ما جَفَّتِ الدُّموعُ إلّالِقَسوةِ القُلوبِ، وَ ما قَسَتِ القُلوبُ إلّالكَثرَةِ الذُّنوبِ
؛ اشکها نمی‌خشکد مگر به سبب سخت شدن دلها و دلها سخت نشود مگر به سبب زیادی گناهان».(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
لا تُکْثِروا الکلامَ بغَیرِ ذِکرِاللَّهِ، فانَّ کَثرَةَ الکلامِ بِغَیْرِ ذِکرِاللَّهِ قَسوَةُ القَلبِ، انَّ أَبْعَدَ النّاسِ مِن اللَّهِ القَلبُ القاسی
؛ در غیر از یاد خدا، زیاده گویی نکنید، زیرا زیاده گویی در غیر یاد خدا، موجب سنگدلی می‌شود چرا که شخص سنگدل از خدا دور است».(۲)

۴. آنچه دل را زنده می‌کند

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین وصیت می کند: «
أحْیِ قَلْبَکَ بالمَوعِظَةِ، وأَمِتْهُ بِالزَّهادَةِ
؛ دل خویش را با موعظه، زنده کن و با دل کندن از دنیا، بمیرانش».(۳)

و نیز می‌فرماید: «
مُعاشَرَةُ ذَوی الفَضائلِ حَیاةُ القُلوبِ
؛ همنشینی با انسان با فضیلت، دلها را زنده می کند».(۴)

۱- علل الشرایع، ص ۸۱.

۲- امالی طوسی، ص ۳.

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴- غررالحکم، شماره ۹۷۶۹.

ص: ۱۷۷

۳۴: کار و بی‌کاری

اشاره

قال علیٌّ علیه السلام: «إنْ یَکُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً، فَاتِّصالُ الفَراغِ مَفْسَدَةٌ».(۱)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر کارکردن مایه رنج و زحمت است، همیشه بیکار بودن نیز موجب فساد و تباهی است».

بحث «کارکردن» و نتیجه آن و همچنین «بیکاری» و اثراتش بسیار مهم است چرا که «کار» جلوی بسیاری از مفاسد اجتماعی را می‌گیرد که یکی از مهمترین عوامل این فساد بیکاری است.

در روایات آمده که بهترین زمان فعّالیّت شیطان بعد از نماز مغرب و عشا است و ساعات اوّل شب به عنوان ساعات غفلت شمرده می‌شود که فریضه نماز غفیله نیز به این منظور است، چون این ساعات پایان کار و ساعت بیکاری است.

حدیث مذکور کار را یک عامل در مقابل فساد و بیکاری را همراه با فساد ذکر می‌کند. ولی گذشته از این، کار در جای خودش اهمیت زیادی دارد. علمای بزرگ همه فعّال بودند و سفر و حضر برای آنها فرق نمی‌کرد.

در روایات اسلامی، به مسأله تلاش و کوشش برای کسب روزی اهمیّت فوق

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۹.

ص: ۱۷۸

العاده‌ای داده شده و از سستی و تنبلی نهی شده است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لا تَکسَلوا فی طَلَبِ مَعایِشِکُم، فانّ آباءَنا کانوا یَرکُضُونَ فیها و یَطلُبُونَها

؛ در تحصیل روزی تنبلی نکنید، زیرا پدران ما در این راه می‌دویدند و آن را طلب می کردند».(۱)

و در جایی دیگر می‌فرماید: «

الکادُّ علی عِیالِهِ کالمُجَاهِدِ فی سَبیلِ اللَّهِ

؛ کسی که برای روزی خانواده خود، تلاش می کند، مانند مجاهد در راه خداست».(۲)

حتّی دستور داده شده است که مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تأمین معاش برای زندگی بروند.(۳)

از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی‌رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود: اگر از بیت‌المال نمی‌خوردی و با دستت کار می کردی، البتّه نیکو بنده‌ای بودی، حضرت فرمود: پس داوود علیه السلام چهل بامداد گریست، آنگاه خداوند به آهن وحی کرد: برای بنده‌ام داود نرم شو. پس خداوند متعال، آهن را در دست داوود نرم گردانید. از آن پس داوود، روزی یک زره می‌بافت و آن را به هزار درهم می‌فروخت.

پس (در یک سال) سیصد و شصت زره بافت و آن را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و بدین ترتیب از بیت‌المال بی‌نیاز شد.(۴)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «

انّی لَأُبْغِضُ الرجُلَ أن یَکونَ کَسْلاناً عن أمرِ دُنیاهُ، وَ مَن کَسِلَ عَن أمرِ دُنیاهُ فهُو عن أَمرِ آخِرَتِهِ أَکسَلُ

؛ من از مردی که در کار دنیایش تنبل باشد متنفر هستم، کسی که در کار دنیا سهل‌انگار و تنبل باشد، در کار آخرتش نیز چنین است».(۵)

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۳.

۳- همان مدرک، ص ۵۰.

۴- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۲۶.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷.

ص: ۱۷۹

و موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «
انَّ اللّهَ تعالی لَیُبْغِضُ العَبدَ النَّوّامَ، انَّ اللّهَ تعالی لَیُبْغِضُ العَبدَ الفارِغَ
؛ خداوند بنده پر خواب و انسان بی‌کار را دشمن می‌دارد».(۱)

به این نکته باید توجّه داشت که آنچه اهمیّت دارد کیفیّت کار است نه کمیّت آن؛ و این حقیقت به خوبی از آیات قرآن به دست می‌آید که اسلام در هیچ موردی روی «زیاد بودن عمل» تکیه نکرده است، بلکه همه جا به «کیفیّت عمل» اهمیّت داده است. همچنین عامل اصلی سعادت انسان سعی و تلاش است و تنها با اظهار ایمان و سخن به دست نمی‌آید: « «کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ»؛ پاداش هر انسانی در گرو اعمال خودش است».(۲)

« «وَأَنْ لَّیسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی ؛ و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست».(۳)

خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: « «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»؛ پس هنگامی که از کار مهمّی فارغ می‌شوی به کار دیگری مشغول شو».(۴)

هرگز بیکار نباش، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان کاری را آغاز کار دیگری قرار بده. هدف آیه این است که پیامبر را به عنوان یک الگو و سرمشق از اشتغال به استراحت بعد از پایان یک امر مهم باز دارد، و تلاش مستمر و پیگیر را در زندگی به او گوشزد کند، چون اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی، کم شدن نشاط، تنبلی و فرسودگی و در بسیاری از مواقع مایه فساد و تباهی و بروز انواع گناهان است.(۵)

۱- الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲- مدّثر، آیه ۳۸.

۳- نجم، آیه ۳۹.

۴- شرح، آیه ۷.

۵- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۲۸.

ص: ۱۸۰

فرازهایی از کار در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:

پیامبر صلی الله علیه و آله و همه امامان علیهم السلام به کار و کوشش برای تأمین معاش، علاقمند بودند و به دنبال آن می‌رفتند و آن را عبادت خدا می‌دانستند. در اینجا به ذکر چند فراز از زندگی آنها می‌پردازیم:

۱. روزی شرایط مادّی زندگی بر امام علی علیه السلام به قدری تنگ شد که دچار گرسنگی شدید گردید. از خانه بیرون آمد و به جستجوی کار پرداخت. در مدینه کار پیدا نکرد، تصمیم گرفت به حوالی مدینه برود تا شاید در آنجا کار پیدا شود، به آنجا رفت، ناگاه دید زنی خاک الک کرده و منتظر کارگری است که آب بیاورد و آن را گل نماید. حضرت علی علیه السلام با او صحبت کرد و دریافت که او در انتظار کارگر بوده است.

پس از قرارداد در مورد مزد کارگری، علی علیه السلام مشغول آب کشیدن از چاه وآماده کردن گل برای ساختمان شد و در پایان کار، مزد خود را که مقداری خرما بود از آن زن گرفت و به مدینه بازگشت. وقتی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، ماجرا را بیان نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با هم نشسته و از آن خرما خوردند و گرسنگی آن روزشان برطرف گردید.(۱)

۲. شخصی می‌گوید: علی علیه السلام را دیدم، مقداری خرما خریداری کرده و خود شخصاً آن را بر دوش گرفته و می‌برد، به جلو رفتم و عرض کردم: ای امیرالمؤمنین اجازه بده من به جای شما این بار را حمل کنم فرمود: «

ابُوالْعِیالِ احَقُّ بِحَمْلِهِ

؛ سرپرست اهل و عیال، شایسته‌تر است که خود بار زندگی را به سوی خانه‌اش حمل کند».(۲)

توجّه به این نکته در اینجا لازم است که امیرمؤمنان علی علیه السلام با کار و کوشش و کشاورزی و احداث چشمه‌ها و نخلستانها، از ثروتمندترین افراد عصرش گردید و

۱- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۳.

۲- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۳.

ص: ۱۸۱

هزار برده از مزد دسترنج خود خرید و آزاد کرد و همه باغهای احداثی خود را وقف مستمندان و تهیدستان نمود.(۱)

۳. انس بن مالک می‌گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک بازگشت، سعد انصاری به استقبال آن حضرت شتافت و با پیامبر صلی الله علیه و آله دست داد و مصافحه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه صدمه و آسیبی به دست تو رسیده که دستت زبر و خشن شده است؟ سعد عرض کرد: ای رسول خدا با طناب و بیل کار می‌کنم و درآمدی برای معاش زندگی خود و خانواده‌ام به دست می‌آورم و به این علت دستم خشن شده است. «

فَقَبَّلَ یَدَهُ رسولُ اللَّهِ وَ قال: هذهِ یَدٌ لا تَمَسُّهَا النّارُ

؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دست سعد را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش دوزخ با آن تماس پیدا نمی‌کند».(۲)

۱- فروع کافی، ج ۵، ص ۷۴.

۲- اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۶۹.

ص: ۱۸۲

ص: ۱۸۳

۳۵: عطاء به اندازه ظرفیّت

قال الکاظم علیه السلام: «وَاذا ارادَ اللّٰهُ بِالذَّرَّةِ شَرّاً أَنْبَتَ لَها جَناحَیْنِ فَطارَتْ فَأَکَلَهَا الطَّیْرُ».(۱)

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایـد: «اگر خداونـد بخواهـد بلایی بر سـر مورچه‌ها بیاورد به آنها دو بال می‌دهد تا پرواز کنند و طعمه پرندگان شوند».

در این جمله نکته ظریفی نهفته شده است. گاهی انسان از نداشـتن بعضـی امکانات شکایت می‌کند، در حالی‌که حکمت خداوندی ایجـاب کرده که این چنین باشـد، و اگر این چنین نبود و او برخوردار از آن امکانـات می‌شـد چه بسـا بـاعث نـابودی او می‌گردیـد. مورچه در روی زمین آهسـته راه می‌رود و دشـمنی هم نـدارد، فکر می‌کنـد که اگر می‌توانست پرواز کنـد به تمام آرزویش رسـیده است، ولی خبر ندارد که اگر این بال و پر را می‌داشت در آسمان طعمه پرندگان می‌شد و بلای جانش می‌گشت.

انسـان همیشه دل در گرو نداشـته‌های خـود دارد ولی اگر خـوب دقت کنـد متـوجه می‌شـود که اگر او برخـوردار از آن نعمتهـا بود نخواهد توانست به کمال مورد نظر خداوند نایل گردد. ما همیشه یک روی سکّه را نگاه می‌کنیم و از آن طرف سکّه خبر

۱- تحف العقول، ص ۶۴۲.

ص: ۱۸۴

نداریم، لذا انسان باید همیشه بگوید: خدایا خیر دنیا و آخرت را به من بده.

ثعلبهٔ بن حاطب انصاری مرد فقیری بود و مرتّب به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و اصرار داشت که پیامبر در حقّش دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «

قَلِیلٌ تُؤَدِّی شُکْرَهُ خَیْرٌ مِن کَثِیرٍ لَاتُطِیقُه

؛ مقدار کمی که حقّش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقّش را نداشته باشی». آیا بهتر نیست که تو به پیامبر خدا تأسّی کنی و با حداقل امکانات بسازی، ولی ثعلبه دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند یاد می‌کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را می‌پردازم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد، چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروتمندی داشت که از دنیا رفت و ثروت سرشاری برای او باقی گذاشت.

طبق روایت دیگری گوسفندی خرید و گوسفند زاد و ولد کرد، آنچنان که نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادیهای اطراف مدینه روی آورد و آنچنان مشغول و سر گرم زندگی مادّی شد که در جماعت و حتّی نماز جمعه نیز شرکت نمی‌کرد.

پس از مدّتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیّت و تازه به نوا رسیده و بخیل، از پرداخت حقّ الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برادر «جزیه» است؛ ما مسلمان شدیم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما وغیر مسلمانان باقی می‌ماند؟ هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن او را شنید فرمود: «

یَا وَیْحَ ثَعْلَبَهٔ! یا وَیْحَ ثعلبهٔ!

؛ وای بر ثعلبه، ای وای بر ثعلبه» و دراین هنگام آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره توبه نازل شد «وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ ...».(۱)

به همین جهت خداوند به اندازه ظرفیّت افراد به آنها عطا می‌کند.

۱- تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۴۸.

ص: ۱۸۵

۳۶: دنیای مؤمن و کافر

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الدُّنْیا سِجْنُ المُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الکافِرِ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

فلسفه پیدایش زندان:

فلسفه پیدایش زندان دو چیز بود، یکی اینکه افرادی شرور بودند و به خاطر آنکه از شرّ آنها در امان باشند آنها را به زندان می‌انداختند و تنبیهی بود برای اشرار، دیگر اینکه این نوعی مجازات است چون طبیعت انسان آزادی خواه است، اگر به زندان بیفتد، زجر می کشد؛ حتّی حیوانات هم اگر در قفس باشند ناراحت هستند.

حیوانی که آزاد است اگر او را در قفس بیندازند، دیگر نمی‌خواند. اگر می‌بینید که حیوانی در قفس می‌خواند، به این علت است که در قفس متولد شده است و نمی‌داند آزادی یعنی چه؟

انسان به آزادی علاقه دارد، چون تکاملش را در آزاد بودن می‌بیند و اگر به زندان بیفتد، از فعّالیّتهای زندگی باز می‌ماند.

۱- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۱۸.

ص: ۱۸۶

حدیث می‌فرماید: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. انسان دارای دو جنبه است: «روح» و «جسم»؛ گاهی روح آزاد و گاهی در زندان است. همینطور گاهی جسم آزاد و گاهی در زندان است، و گاهی اینها در دو جهت مخالف هم قرار می گیرند، یعنی جسم در زندان و روح آزاد است، همان چیزی که یوسف علیه السلام گفت:

« «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ...»؛ یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند».(۱) یعنی اینها مرا به چیزی دعوت می کنند که روح مرا به زندان می کشد و اگر جسم من به زندان بیفتد برای من محبوب‌تر است. از اینجا معلوم می‌شود که چرا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، دنیا جایی است که روح مؤمن در محدودیّت قرار دارد هرچند جسم او متنعّم باشد، زیرا جسم برای او معیار نیست.

ولی کافر عکس آن است یعنی اهل جسم و مادّه است، دنیا برای او بهشت است و در قیامت وقتی در عذاب الهی گرفتار می‌شود برای او زندان است.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که بهشتیان گروه گروه دور هم هستند امّا دوزخیان خیر، زندانهای انفرادی دارند و حتّی این مقدار که آرامش پیدا کنند و همدردی داشته باشند را هم ندارند.

بر فرض که مؤمن در این دنیا دارای نعمت باشد، امّا در مقایسه با آن نعمتهای الهی که بعد از مرگ دارد، زندان است. امّا کافر هر قدر در این دنیا بیچاره باشد باز هم در مقایسه با عذاب خدا در قیامت، بهشت او به حساب می‌آید.

نکته تربیتی و اخلاقی حدیث این است که در مقابل مشکلات دنیا باید صبور باشیم، چون دنیا هرچه باشد زندان است و اگر می‌بینیم بعضی از کفّار متنعّم هستند، غصّه نخوریم چون بهشت آنهاست.

علی علیه السلام در نهج‌البلاغه دنیا را مدح می کند. حضرت شنید که کسی مذمّت دنیا

۱- یوسف، آیه ۳۳.

ص: ۱۸۷

می‌کند و به او فرمود: ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده‌ای، و فریفته باطلهای آن هستی، آیا تو خود مغرور به دنیا هستی و سپس مذمّت آن می‌کنی، تو از جرم دنیا شکایت داری یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ «...

انَّ الدُّنیا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها، وَدارُ عافِیَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها، وَدارُ غِنیً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها، وَدارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعظ بِها. مَسْجِدُ احِبّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلّی مَلائِکَةِ اللَّهِ، وَمَهبِطُ وَحْیِ اللَّهِ، وَمَتْجَرُ اوْلِیاءِ اللَّه

؛ این دنیاجایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محلّ اندرز است برای آن که از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خداست، و نماز گاه فرشتگان پروردگار، و محلّ نزول وحی اللَّه، و تجارت خانه اولیای حق».(۱)

از این کلام حضرت علی علیه السلام روشن می‌شود که دنیا را می‌شود از دو زاویه نگاه کرد: یکی دنیایی که هدف باشد، و این مذموم است و دیگر دنیایی که وسیله رسیدن به آخرت باشد پسندیده است.

دنیا مسجد اولیای خداست تا سجده کنند و نماز بخوانند و تجارت خانه است تا از آن برای آخرت خود بهره گیرند.

مرگ وقتی برای مؤمن فرا می‌رسد به معنای شکسته شدن زندان و آزاد شدن از زندان است.

از خدا بخواهیم ایمان ما را به حدّی برساند که مرگ را لحظه شکستن زندان بدانیم و این میسّر نمی‌شود مگر اینکه تهذیب نفس و عمل صالح داشته باشیم.

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۱.

ص: ۱۸۸

ص: ۱۸۹

۳۷: حسن عاقبت

فرازی از زیارت حضرت معصومه علیها السلام:

«اللّهُمَّ انّی اسْئَلُکَ أنْ تَخْتِمَ لی بِالسَّعادَهِ، فَلا تَسْلُبْ مِنّی ما أَنا فیهِ».

«پروردگارا من از تو درخواست می‌کنم که عاقبت مرا به سعادت ختم کنی و ایمانی را که اکنون دارم از من سلب نکنی».(۱)

مسأله عاقبت به خیری بسیار مهم است، چرا که گاهی انسان یک عمر در مسیر حق است امّا با یک حادثه منحرف می‌شود و یا بر عکس ابتدا بر باطل بوده است ولی پایانش به سعادت ختم می‌شود، مثل حرّبن یزید ریاحی که امام حسین علیه السلام درباره او می‌فرماید: «

بأبی أنت و أمی

؛ پدر و مادرم فدای تو باد» که این جمله را درباره دیگران نفرمود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

کَتَبَ إلی بعضِ النّاسِ: إنْ أرَدْتَ أنْ یُخْتَمَ بِخَیْرٍ عَمَلُکَ حتّی تُقْبَضَ وأنْتَ فی أفْضَلِ الأعمالِ ...

. در ادامه روایت می‌فرماید: اگر این سه کار را انجام دهی در بهترین حالات از دنیا

۱- مفاتیح نوین، بخش سوم، زیارت حضرت معصومه علیها السلام.

ص: ۱۹۰

خواهی رفت:

۱. نعمت را در معصیت خدا خرج نکن، این کار مثل این است که پولی از کسی بگیری و خنجر بخری و در شکم او فرو کنی، با هر عضوی معصیت کنی همه از آن خداست، عمر، ثروت و ...

۲. انسان گناه می‌کند و خدا بردبار و حلیم است و مجال توبه می‌دهد، خیال نکن که گناه نکردی مغرور بشوی.

۳.

وأکْرِمْ کُلَّ مَن وَجَدْتَهُ یَذْکُرُنا ...

کسانی که به ما محبت دارند و فضایل ما را می‌گویند، محترم بشمار. به عنوان مثال اگر به فقیر کمک می‌کنی به خاطر شیعه بودن و محبّت ما اهل‌بیت باشد.

ما از عاقبت خود خبر نداریم، و همه طالب حسن عاقبت هستند. شخصی نقل می‌کرد در مشهد با سه نفر از بزرگان برخورد کردم و از هر کدام جداگانه پرسیدم: اگر همین حالا- یک دعای مستجاب داشته باشید چه چیز از خدا می‌خواهید؟ گفتند: از خدا می‌خواهیم که عاقبت ما را به خیر کند.

گاهی مرگ هنگام طاعت می‌آید، مثلًا سربه سجده می‌گذارد و بلند نمی‌شود و گاهی مرگ هنگام معصیت می‌آید، به عنوان مثال یک عمر در صف عزاداران است امّا آخر در حال شراب‌خواری جان می‌دهد.

دوستی علی علیه السلام:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اگر تمام مردم دوستدار علی بن ابیطالب می‌شدند خداوند جهنّم را خلق نمی‌کرد».

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عدّه‌ای از مسلمانان بیرون مسجد نشسته بودند، در این هنگام چهار نفر سیاه‌پوست، تابوتی را به سمت گورستان می‌بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: جنازه را بیاورید، حضرت روی آن را گشود و فرمود: ای علی این شخص

ص: ۱۹۱

ریاح غلام سیاه پوست بنی‌نجّار است. علی علیه السلام با دیدن آن غلام فرمود: هر وقت این غلام مرا می‌دید شاد می‌شد و می‌گفت: من تو را دوست دارم. وقتی پیامبر این سخن را شنید، برخاست و دستور داد جنازه را غسل دهند، سپس لباس خود را به عنوان کفن بر تن او نمود و در تشییع جنازه او به راه افتاد. در بین راه صدای عجیبی از آسمان بلند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این صدای نزول هفتاد هزار فرشته است که برای تشییع جنازه این غلام آمدند؛ سپس خود حضرت در قبر رفت و صورت غلام را برخاک نهاد و سنگ لحد را چید و در پایان فرمود: یاعلی، نعمتهای بهشتی که به این غلام می‌رسد همه به خاطر محبّت و دوست داشتن توست.

در تاریخ نمونه‌های فراوانی داریم که عاقبت بخیر شدند مانند: بشر حافی، فضیل عیاض، سحره فرعون، زلیخا، و آسیه زن فرعون.

در روایات اسلامی درباره سعادت به طور گسترده بحث شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شخص سعادتمند و خوشبخت می‌فرماید: خوشبخت کسی است که سرای باقی را که نعمتش پایدار است، بر سرای فانی که عذابش بی پایان است برگزیند و از آنچه در اختیار دارد برای سرایی که بدانجا رود پیش فرستد، قبل از آن که آنها را برای کسی گذارد که وی با انفاق آن خوشبخت می‌شود، ولی خود او با فراهم آوردن آن بدبخت شده است.(۱)

اموری که موجب خوشبختی می‌گردد:

۱. همنشینی با علما،

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «

جالِسِ العُلماءَ تَسعَدْ

؛ با دانشمندان همنشینی کن، تا خوشبخت شوی».(۲)

۱- میزان الحکمه، مادّه« السعادة».

۲- همان مدرک.

ص: ۱۹۲

۲. ایمان،

همچنین آن حضرت فرموده است: از طریق ایمان است که می‌توان از قلّه خوشبختی بالا رفت و به شادمانی رسید.(۱)

۳. پایبندی به حق،

و نیز فرمود: «

فی لُزُومِ الحَقِّ تَکونُ السَّعادَةُ

؛ خوشبختی، در پایبندی به حق است».(۲)

۴. محاسبه نفس،

و در جای دیگر می‌فرماید: «

مَن حاسَبَ نَفْسَهُ سَعِدَ

؛ هرکه نفس خود را محاسبه کند، خوشبخت می‌شود».(۳)

۵. و آن حضرت فرمود: سه چیز است که اگر رعایت کنی خوشبخت شوی:

هرگاه نعمتی به تو رسید خدا را سپاس گویی، هرگاه روزیت دیر رسید از خدا آمرزش بخواهی و هرگاه سختی به تو رسید جمله «

لاحَوْلَ ولاقُوَّةَ إلّاباللَّهِ

» را زیاد بگویی.(۴)

۶. و باز هم فرمود: «

لا یَسْعَدُ امْرِؤٌ الّا بِطاعَةِ اللَّهِ سُبْحانَهُ، و لا یَشْقَی امرِؤٌ الّا بِمَعْصِیَةِ اللَّهِ

؛ هیچ مردی جز با طاعت خدای سبحان خوشبخت نشود و هیچ مردی جز با معصیت خدا بدبخت نگردد».(۵)

نشانه‌های خوشبختی

در روایات ما موارد متعدّدی ذکر شده که اگر در کسی باشد از خوشبختی آن

۱- میزان الحکمهٔ، ماده« السعادهٔ».

۲- همان مدرک.

۳- همان مدرک.

۴- همان مدرک.

۵- همان مدرک.

ص: ۱۹۳

شخص به حساب می‌آید که فهرست وار ذکر می‌کنیم:

۱. خالی بودن دل از کینه و حسادت.

۲. توفیق داشتن برای انجام کارهای نیک.

۳. بخشندگی، یکی از دو سعادت است.

۴. توفیق برای خوشبختی و عدم توفیق برای بدبختی است.

۵. کتمان و رازداری، گوشه‌ای از سعادت است.

۶. سه نشانه خوشبختی: همسر سازگار، فرزند نیکوکار، و درآمدی که در روز، آن را به دست آورد و شب خانواده‌اش را بی‌نیاز کند.

۷. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «چهار ویژگی از خوشبختی مرد این است که:

همنشینان شایسته، فرزند نیکوکار، زن سازگار داشته باشد و این که محل کسب او در شهر خودش باشد».(۱)

افراد بد عاقبت

کسانی که بد عاقبت شدند بسیار فراوانند که نمونه‌هایی را بیان می‌کنیم:

۱. بلعم باعورا که از دانشمندان بنی‌اسرائیل بود، مقامش آنقدر بالا رفت که مستجاب الدعوه شد، و حضرت موسی علیه السلام از او به عنوان مبلّغ استفاده می‌کرد، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه کرامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت. این موضوع به زمان موسی علیه السلام یا سایر پیامبران اختصاص نداشته و بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تا به امروز نیز ادامه دارد که بلعم باعوراها علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه‌های منافق و دشمنان حق قرار داده و می‌دهند.

این افراد ویژگی‌هایی دارند که قرآن در آیات ۱۷۶ و ۱۷۵ سوره اعراف آن

۱- میزان الحکمه، ماده« السعادة».

ص: ۱۹۴

ویژگی‌ها را چنین بیان می‌کند: آنها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده و همّتهایی پست دارند و تحت وسوسه‌های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند، آنها همانند سگهای بیماری هستند که هرگز سیراب نمی‌گردند.(۱)

چون فرعون تصمیم گرفت موسی و یارانش راتعقیب کند به بلعم باعورا گفت: از خدا بخواه که موسی و اصحابش به دست ما گرفتار شوند. او پذیرفت و به طرف موسی علیه السلام و اصحابش به راه افتاد تا آنها را نفرین کند. چهارپای وی از حرکت امتناع ورزید، بلعم باعورا حیوان را زد؛ خداوند حیوان را به زبان آورد و حیوان گفت: وای بر تو چرا مرا می‌زنی؟ آیا می‌خواهی همراه تو بیایم که تو پیامبر خدا و قومش را نفرین کنی؟ بلعم باعورا آنقدر آن حیوان را زد تا جان داد. در این هنگام اسم اعظم از دست او رفت.(۲)

۲. سعد وقاص از سابقین در اسلام است که پیش از ابوبکر مسلمان شد و یکی از نامه نویسان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، امّا عاقبتش بد شد و با امام علی علیه السلام بیعت نکرد ولی پس از امام علیه السلام وقتی شنید که معاویه به سبّ و لعن علی علیه السلام می‌پردازد بر او وارد شد و گریست و در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت و حدیث «

مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عليٌّ مَوْلاه

» و حدیث مباهله و حدیث منزلت را به رخ معاویه کشید.

معاویه او را از شام بیرون کرد و به فرمانـدار مدینه نوشت تا سعد وقاص را مسموم کند و او هم عمل کرد و سعد را مسموم کرد. سعد نه با حکومت حق کنار آمد و نه با حکومت باطل و

خَسِرَالدُنیا و الآخِرَهْ

شد.(۳)

۳. حسان شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله هم متأسّفانه با همه درخشش به مشکل تلوّن (در آغاز زندگی ایمان قابل قبول داشتند ولی بد عاقبت شدند) دچار شد. او شعری که در

۱- تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸.

۳- سفینهٔ البحار، مادّه« سعد».

ص: ۱۹۵

غدیر سرود به جای کلمه مولا کلمه امام را آورد:

وَ قالَ لَهُ قُمْ یا علیُّ فانَّنِی‌رَضِیتُکَ مِنْ بَعْدِی اماماً و هادِیاً

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی برخیز که من تو را به عنوان امام و هادی مردم پس از خودم برگزیدم».

همین حسان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انحراف گرایید و در زمان خلافت علی علیه السلام، عثمانی از آب درآمد و در خطّ مخالف قرار گرفت؛ و از اینجا سرّ کیفیّت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حقّ او معلوم می‌گردد که فرمود: «

لا تَزالُ یا حَسّانُ مُؤیَّداً بِروحِ القُدُسِ ما نَصَرْتَنا بِلِسانِک

؛ تا زمانی که با زبانت ما را یاری می‌کنی مورد تأیید می‌باشی».

۴. قیس بن عمرو بن مالک کهلانی معروف به نجاشی شاعر، از اهل نجران یمن و از یاران امام علی علیه السلام بود در صفّین به جنگ با شاعران شام رفت، پس از جنگ صفّین در ماه رمضان به کوفه آمد و مهمان دوست خود ابوسماک شد. ولی در آن روز ناهار خوردند و شراب نوشیدند و مست شدند، امام علیه السلام ۸۰ تازیانه به خاطر شراب خواری و ۲۰ تازیانه به خاطر بی‌حرمتی به ماه مبارک رمضان به عنوان حد به او زد.

از حضرت جدا شد و به معاویه پیوست.

۵. طلحه از قریش و از اهل مکّه و از پیشگامان در اسلام است، در جنگهای زیادی حضور داشت ولی سرانجام در جنگ جمل شرکت کرد و کشته شد.

۶. زبیر از خواصّ پیامبر صلی الله علیه و آله و پسر عمّه حضرت و پسر صفیّه دختر عبدالمطّلب است. او از علاقه‌مندان علی علیه السلام و در دوران غربت پس از ارتحال پیامبراکرم صلی الله علیه و آله تا به خلافت رسیدن امام علیه السلام همراه حضرت بود. زبیر وقتی دید علی علیه السلام را با اهانت به مسجد می‌برند با شمشیر به آنها حمله کرد و خروش برآورد: «

یا مَعْشَرَ بَنِی هاشِم أَیُفعَلُ هذا بعلیٍّ و أَنْتُم أحیاء

؛ آیا شما زنده‌اید و با علی اینگونه رفتار می‌شود».

او از وفاداران به امام علی علیه السلام بود، وقتی علی علیه السلام فرمود: وفاداران من فردا صبح

ص: ۱۹۶

با سرهای تراشیده و همراه با سلاح به منزل من بیایند، تنها سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر به وعده خود وفا کردند؛ و نیز در شورای شش نفره‌ای که عمر تشکیل داد او حامی علی علیه السلام بود. امّا سرانجام دنیا او را فریفت و فتنه جمل را به پا کرد و در همین فتنه کشته شد و امام علیه السلام شمشیرش را گرفت و فرمود: «

سَیْفٌ طَالَما جَلی الکَرْبَ عن وَجْهِ رَسولِ اللَّه ...

؛ چه زمان طولانی این شمشیر گرد اندوه از چهره رسول خدا زدود».

و آن حضرت فرمود: تا زمانی که فرزند زبیر یعنی عبداللَّه به دنیا نیامد او از ما اهل بیت بود، امّا عبداللَّه سبب گمراهی او شد.

۷. علی علیه السلام در جلسه‌ای که جمعی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله أَنس بن مالِک حاضر بودند، فرمود: ای حاضران، کدام یک از شما با گوش خود شنیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود: «

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلیٌّ مَوْلاه

». جمعی از جای برخاستند و گواهی دادند ولی انس بن مالک شهادت نداد، امام به او فرمود: چه چیز باعث شد که شهادت ندهی؟

گفت: پیر و فراموش کار شده‌ام.

امام فرمود: «

اللّهُمَّ إن کانَ کاذِباً فَارْمِهِ بَیْضاءَ لا تُخْفِیها العِمامَهُ

؛ خدایا اگر دروغ می‌گوید سفیدی (بیماری پیسی) در صورتش پدید آور که قابل مخفی کردن با عمامه نباشد». او به این بیماری دچار شد و تا آخر عمر با او بود.

نمونه‌های دیگری که علاقه‌مندان می‌توانند به تاریخ مراجعه کنند عبارتند از:

عبداللَّه بن زبیر، عبداللَّه بن عمر، أشعث بن قیس، عبیدالله بن عباس، شریح قاضی، شمربن ذی الجوشن، شبث بن ربعی، عمر سعد.

همیشه و در هر حال از خدا بخواهیم که عاقبت ما را ختم به خیر بگرداند، إن‌شاء اللَّه تعالی.

ص: ۱۹۷

۳۸: فضیلت علم و عالم

قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: «لاخَیْرَ فی العَیْشِ الّا لِرَجُلَیْن: عالمٍ مُطاعٍ، و مُسْتَمِعٍ واعٍ».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «زندگی برای دونفر خوب است: یکی عالم مطاع و دوم شنونده نگهدارنده».

کلمه «واع» از وَعْی به معنای نگهدارنـده است. در این حـدیث می‌فرمایـد زنـدگی برای دو نفر خوب است: اوّل عالمی که از علم او استفاده شود، و دوم شنونده‌ای که بشنود و عمل کند. اگر این دو دست به دست هم بدهند سعادت جامعه تضمین می‌شود.

این دو قید که در روایت آمده، ساده نیست. عالم چه کند که مطاع شود و مستمع چه کند که واعی شود.

مطاع شدن شـرایطی دارد و اوّلین شرطش این است که آنچه می‌گوید به آن ایمان داشته باشد. وقتی می‌گوید تا پای جان ایستاده‌ام، ایستاده باشد مثل خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اوّلین کسی بود که ایمان آورد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ».(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۸؛ خصال صدوق، ج ۱، ص ۴۱، باب الاثنین.

۲- بقره، آیه ۲۸۵.

ص: ۱۹۸

من که به خود ایمان ندارم چه انتظاری دارم که مصداق عالم مطاع شوم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنقدر به آورده هایش ایمان دارد که وقتی می‌بینند دیگران ایمان نمی‌آورند و در راه ضلالت قرار دارند، می‌خواهد دق کند و از بس که عبادت می‌کند پاهایش ورم می‌کند: « «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ؛ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت افتی».(۱)

شرط دومش این است که همانطور که می‌گوید عمل کند، اگر می‌گوید زندگی ساده‌ای داشته باشید، اوّل باید از خود شروع کند، اگر از تقوا و راستگویی می‌گوید اوّل خودش باید عامل به آن باشد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «

عالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِه، أَفْضَل مِنْ سَبعينَ أَلْف عابِدٍ

؛ عالمی که از علمش استفاده شود بهتر از هفتاد هزار عابد است».(۲)

مسأله مهم در میان اهل علم تنها فرا گرفتن علم و عمل کردن به آن نیست، گرچه این دو خوب و صحیح است امّا مسأله مهم این است که مردم از این علم بهره‌ای ببرند و هم خود به تکامل برسند و هم اجتماع را به مسیر سعادت رهنمون شوند.

علمای بزرگی داشتیم که مظهر علم و تقوا بودند امّیا مردم از علم آنها بهره‌ای نگرفتند و علم را با خود به قبر بردند و این ضایعه بزرگی است. آنچه باعث می‌شود که عالم از هفتاد هزار عابد بالاتر شود، «ینتفع بعلمه» است و دلیلش این است که عابد گلیم خویش برون می‌برد زآب و فقط خودش را نجات می‌دهد اما عالم سعی می‌کند که بگیرد غریق را، و گاهی هزاران نفر به برکت علم او نجات پیدا می‌کنند.

حالا چه کنیم که «ینتفع بعلمه» بشویم و علم ما مورد بهره برداری قرار بگیرد؟

چند راه وجود دارد:

اوّل: اینکه مسلّح به سلاح بیان و قلم شویم، چرا که بیشتر، با این دو روش

۱- طه، آیه ۲.

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۸؛ تحف‌العقول، حکمت ۱۹.

ص: ۱۹۹

می‌شود علوم را منتشر کرد و این میسّر نمی‌شود مگر با تمرین و ممارست بسیار زیاد. شاید مانند علّامه مجلسی افراد زیادی داشته باشیم، علامه مجلسی اهل قلم بود و این همه آثار با ارزش را به یادگار گذاشت.

دوم: پرورش شاگرد است که باید به تدریس عادت کنیم.

سوم: اینکه انسان از نظر تقوا الگو شود که اخلاق و معاشرت او باعث توجّه دیگران به سوی اسلام بشود.

امام علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «

تَعَلَّموا العِلْمَ فَإنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنةٌ، و مُدَارسَتَه تَسْبِیحٌ و البَحْثَ عنه جِهادٌ، وتَعْلِیمَهُ لِمَن لا یَعْلَمُه صَدَقةٌ

؛ علم را یاد بگیرید چرا که یادگیری علم حسنه و مذاکره آن به منزله تسبیح و بحث درباره آن جهاد و تعلیم آن به کسی که نمی‌داند نوعی صدقه و انفاق در راه خداست».(۱)

این چهار مرحله را که در روایت آمده هر کس باید طی کند، اوّل: فراگیری علم، دوم: تثبیت آن علم، سوم: توسعه و تکمیل آن، و چهارم: نشر آن در میان مردم است.

بعضی خیال می‌کنند که جهاد فقط با جان است در حالی که جهاد با جهل و جهاد با تهاجمات فرهنگی دشمن از مصادیق بارز جهاد است. وقتی اسم صدقه به میان می‌آید بعضی خیال می‌کنند فقط صدقه مالی مراد است و حال اینکه نشر علم از بالاترین انفاقهاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

العِلْمُ وَدِیعَةُ اللّهِ فی أرْضِهِ، والعُلَماءُ أُمَناؤه علیهِ، فَمَن عَمِلَ بعِلْمِهِ أدّی أمانَتَهُ، و مَنْ لَمْ یَعْمَلْ بِعِلْمِهِ کُتِبَ فی دیوانِ الخائنین

؛ علم ودیعه و امانت خدا در زمین است و علما امانت‌دار آن هستند، پس کسی که به علمش عمل می‌کند، ادای امانت کرده و کسی که به علمش عمل نکند نامش در دفتر خائنین ثبت می‌شود».(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲- همان مدرک، ج ۷۴، ص ۱۶۶.

ص: ۲۰۰

علم طریقیّت به عمل دارد و موضوعیّت نـدارد و تمام برنامه‌های انبیای الهی مقـدمه تربیت انسان است. علم بی عمل انسان را از خدا دور می کنـد و عالم اگر به علمش عمل نکند، نه تنها خودش بیچاره می‌شود، بلکه سـخنانش هم بی‌اثر می‌شود. همانطوری که باران روی سـنگ بنـد نمی‌شود و می‌ریزد موعظه عـالم بی عمـل هم از دل مردم می‌ریزد. چه جـالب می‌فرمایـد امام علی علیه السـلام: ای مردم اگر شـما را بـه چیزی دعـوت می کنـم قبـل از شـما خـودم انجـام می‌دهـم و اگر از چیزی نهی می کنـم اوّل خـودم آن را ترک می کنم.

ص: ۲۰۱

۳۹: نشانه مؤمن

قال رسولُ اللَّه صلى الله عليه و آله: «مَن سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ ساءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که نیکیها او را خوشحال و بدیها او را ناراحت کند، مؤمن است».(۱)

این حدیث ممکن است دو معنا داشته باشد یکی اینکه از حسنات و سیّئات خودش متأثّر بشود یعنی اگر حسنه‌ای انجام داد خوشحال شود و اگر سیئه‌ای انجام داد ناراحت شود. و معنای دیگر اینکه مربوط به دیگران باشد که از حسنات دیگران خوشحال و از سیّئات آنها ناراحت شود و امکان این هم هست که مفهوم عام داشته باشد و شامل هر دو مورد بشود که این نشانه ایمان است.

گاهی انسان کار خوبی انجام می‌دهد و یا دیگران کار خوبی انجام می‌دهند، امّا در او اثر نمی‌گذارد، و گاهی کار بدی انجام می‌دهد و یا دیگران انجام می‌دهند، امّا در او تأثیری ندارد و بی‌تفاوت است، این نشانه عدم ایمان است، چون حقیقت ایمان آن چیزی است که به وجود انسان جهت بدهد و اگر جهت ندهد معلوم می‌شود که پایه و اساسی ندارد، در مقابل چیزی که هماهنگ باایمان اوست برای او

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۸.

ص: ۲۰۲

جاذبه دارد و آنچه ناهماهنگ است برای او نفرت‌آور است که این نشانه ایمان است.

اگر بخواهیم ایمانمـان را آزمایش کنیم از همین معیار می‌توانیم اسـتفاده کنیم که اگر کار بـدی انجام دادیم تا شب ناراحت بوده، و اگر کار خوبی انجام دادیم هر وقت آن کار خیر را می‌بینیم خوشحال شویم که خدابه ما توفیق داده است، این دلیل بر ایمان ماست.

از اینجا به این نکته می‌رسیم که یکی از مراحل امر به معروف ونهی از منکر، درونی و قلبی است به این معنا که اگر خلافی در عالم رخ داد و از دستش کاری ساخته نیست ولی در قلبش احساس ناراحتی می‌کند، و اگر عمل نیکی در عالم رخ داد در قلبش احساس خوشحالی می‌کند.

پنـاه ببریم به خـدا از روزی که گنـاه کنیم و نـاراحت نشویم و یـا کـار خیری کرده و خوشـحال نشویم. این نـاراحتی در مقابل گناه، مرحله‌ای از توبه و پشیمانی است.

ص: ۲۰۳

۴۰: یاران امام زمان علیه السلام

قال لوط علیه السلام:

«لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ».(۱)

قرآن مجید از زبان حضرت لوط علیه السلام می‌فرماید: «ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود».

حدیثی درباره اصحاب و یاران حضرت ولی عصر علیه السلام و قدرت و قوّت آنها در ذیل این آیه که مربوط به قوم لوط و دعا و تقاضای حضرت لوط است وارد شده است هنگامی که مهمانانی از فرشته نزد حضرت لوط آمدند، در عین حال که حضرت هنوز آنها را نمی‌شناخت. عده زیادی برای مزاحمت مهمانان به سوی خانه لوط علیه السلام حرکت کردند؛ حضرت ناراحت شد و فرمود: ای کاش قدرت داشتم و شما را درهم می کوبیدم.

راوی از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را سؤال می کند. حضرت می‌فرماید: لوط آرزو می کرد که یکی از یاران مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) در اختیار او باشد، بعد امام توضیح می‌دهد که یاران مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) این چنین هستند: «

انَّ الرَّجُلَ مِنْهُم یُعطی قُوَّةَ أربَعینَ رَجُلًا و انَّ قَلْبَهُ لَأشَّدُ منْ زُبَرِ الْحَدیدِ

۱- هود، آیه ۸۰.

ص: ۲۰۴

وَلَوْ مَرُّوا بِجِبالِ الْحَدیدِ لَقَطَعوها

». امام سه ویژگی برای یاران مهدی علیه السلام بر می‌شمرد: اوّل اینکه یکی از آنها به اندازه چهل انسان قدرت دارد، قوّت از نظر مدیریّت، ایمان، تقوا، علم و دانش.

دوم اینکه قلب آنها، یعنی اراده، شجاعت و شهامت آنها، مثل آهن محکم و شکست‌ناپذیر است.

سوم اینکه اگر از کوه‌های آهن بگذرند آنها را در هم می‌شکنند.

در واقع باید همین‌گونه باشد، چرا که آنها می‌خواهند دنیا را دگرگون کنند. این اشتباه است که اگر کسی خیال کند همه کارها با اعجاز و دعا انجام می‌شود؛ بلکه از اسباب ظاهری و آدمهای لایق و شایسته نیز کمک گرفته می‌شود.

یار آن حضرت بودن خودسازی می‌خواهد و باید نیروی علم، ایمان و ایثار را در خود زنده کنیم تا آن لیاقت حاصل شود. در روایات آمده است انتظار، بزرگ‌ترین عبادت است. «

أَفْضَلُ العِبادَةِ انْتِظارُ الفَرَجِ

(۱).»

بدین جهت است که بزرگ‌ترین اثر تربیتی را در شخص منتظر دارد، شخصی که انتظار امام زمان علیه السلام را می‌کشد، سعی می‌کند خود را به آن حضرت نزدیک کرده و اعمال و رفتارش را درست کند؛ حسادت، کینه، نفاق و کارهای خلاف را از خود دور کرده و خود را به فضایل اخلاقی آراسته کند.

امیدواریم چشم ما به جمال نورانی آن حضرت روشن و منوّر گردد و از یاران خاصّ آن حضرت به حساب آییم. إن‌شاءاللَّه.

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

ص: ۲۰۵

منابع

۱. قرآن

۲. نهج‌البلاغه

۳. آثار الصادقین- مرحوم احسانبخش

۴. احیاء علوم الدین- غزالی

۵. اخلاق در قرآن- آیهٔ اللّه العظمی مکارم شیرازی

۶. ارشاد القلوب- ابومحمّد دیلمی

۷. اسدالغابهٔ- ابن اثیر

۸. اصول کافی- محمّد بن یعقوب الکلینی

۹. الأمالی- شیخ صدوق

۱۰. الامالی- شیخ طوسی

۱۱. الحقائق فی محاسن الأخلاق- ملامحسن فیض کاشانی

۱۲. امتحان سنّت الهی و عامل تکامل- حسین شفایی

۱۳. بحارالانوار- محمد باقر مجلسی

۱۴. تحف العقول- شیخ علی بن شعبه حرانی

۱۵. تفسیر المنار- محمّد رشید رضا

۱۶. تفسیر برهان- سیّد هاشم بحرانی

۱۷. تفسیر درّالمنثور- عبدالرحمن السیوطی

۱۸. تفسیر روح البیان- اسماعیل حقّی البروسی

ص: ۲۰۶

۱۹. تفسیر روح الجنان- ابوالفتوح رازی

۲۰. تفسیر قرطبی- محمّد بن احمد انصاری قرطبی

۲۱. تفسیر قمی- علی بن ابراهیم قمی

۲۲. تفسیر مجمع البیان- شیخ طبرسی

۲۳. تفسیر نمونه- آیهٔ اللَّه العظمی مکارم شیرازی

۲۴. تفسیر نورالثقلین- الحویزی عبد علی العروسی

۲۵. تنبیه الخواطر- مجموعه ورام

۲۶. تهذیب الاحکام- شیخ طوسی

۲۷. ثواب الأعمال- شیخ صدوق

۲۸. جامع السعادات- محمّد مهدی نراقی

۲۹. حیاهٔ الامام موسی بن جعفر علیه السلام- شیخ باقر شریف القرشی

۳۰. خصال- شیخ صدوق

۳۱. سفینهٔ البحار- شیخ عبّاس قمی

۳۲. شرح غررالحکم- جمال الدین ابن الحسین الخوانساری

۳۳. شرح نهج البلاغه- ابن ابی الحدید

۳۴. صحیح بخاری- محمّد بن اسماعیل بخاری

۳۵. صحیح مسلم- مسلم بن حجاج

۳۶. صحیفهٔ الزهرا- شیخ جواد قیّومی

۳۷. علل الشرایع- شیخ صدوق

۳۸. فاطمه بانوی نمونه اسلام- ابراهیم امینی

۳۹. فروع کافی- مرحوم کلینی

۴۰. کحل البصر- شیخ عباس قمی

۴۱. کشف الغمّه- شیخ علی بن عیسی اربلی

ص: ۲۰۷

۴۲. کنزالعمّال- متّقی هندی

۴۳. کنزالفوائد- شیخ ابوالفتح کراجکی

۴۴. مجمع البحرین- فخرالدین الطریحی

۴۵. مجموعه ورام- ابو الحسن ورام بن ابی فراس الأشتری

۴۶. محجّهٔ البیضاء فی تهذیب الاحیاء- ملّا محسن کاشانی

۴۷. مستدرک الوسائل- محدّث نوری

۴۸. معانی الاخبار- شیخ صدوق

۴۹. مفاتیح نوین

۵۰. مفردات الفاظ القرآن- راغب اصفهانی

۵۱. مکارم الأخلاق- شیخ حسن طبرسی

۵۲. من لایحضره الفقیه- شیخ صدوق

۵۳. میزان الحکمه- محمّدی ری شهری

۵۴. وسائل الشیعه- شیخ حرّ عاملی

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹